

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر جوان

(برگرفته از تفسیر نمونه)

جز ۲۷ جلد ۲۷

۲۷

با نظارت: حضرت آیه الله مکارم شیرازی

با اهتمام: دکتر محمد بیستونی

الْإِهْدَاءِ

إِلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ
رَسُولِ اللَّهِ وَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَ إِلَى مَوْلَانَا
وَ مَوْلَى الْمُؤَحِّدِينَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِلَى بِضْعَةِ
الْمُصْطَفَى وَ بِهِجَةِ قَلْبِهِ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَ إِلَى سَيِّدَتِي
شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، أَلَسِبْطَيْنِ، الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ إِلَى الْأَيْمَةِ التَّسْعَةِ
الْمَعْصُومِينَ الْمُكَرَّمِينَ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ لِأَسِيْمَا بَقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَ وَارِثِ عُلُومِ
الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ، أَلْمُعَدِّ لِقَطْعِ دَابِرِ الظُّلْمَةِ وَ الْمُدْخِرِ لِأَحْيَاءِ الْفَرَائِضِ وَ مَعَالِمِ الدِّينِ ،
الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ صَاحِبِ الْعَصْرِ وَ الزَّمَانِ عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفَ فَيَا مُعِزَّ
الْأَوْلِيَاءِ وَيَا مُدِلَّ الْأَغْدَاءِ أَيُّهَا السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ قَدِّمْنَا
وَ أَهْلَنَا الضُّرَّ فِي غَيْبَتِكَ وَ فِرَاقِكَ وَ جِنُّنَا بِبِضَاعَةِ
مُرْجَاةٍ مِنْ وَلَانِكَ وَ مَحَبَّتِكَ فَأَوْفِ لَنَا الْكِيلَ مِنْ مَنَّكَ وَ
فَضْلِكَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا بِنَظَرَةٍ رَحْمَةٍ مِنْكَ
إِنَّا نَرِيكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ

متن تأییدی مرجع عالیقدر حضرت «آیه الله العظمی مکارم شیرازی» در
مورد کتاب «تفسیر جوان» (منبع مطالعاتی و
تحقیقاتی اصلی «روش انس با قرآن»)

بسم الله الرحمن الرحيم

قرآن مجید بالاترین سند افتخار مامسلمانان است و تا کسی با قرآن آشنا نشود، پی
به عظمت آن نخواهد برد و هر قدر آشنایی ما با این کتاب بزرگ آسمانی افزون گردد،
به درجه اهمیت و عظمت آن بهتری می‌بریم، مخصوصاً برای حل مشکلات مسلمین
در دنیای امروز، بهترین راه گشا قرآن است.
به همین دلیل شایسته است نسل جوان پرومندا روزبه روز با این کتاب آسمانی
آشنا تر گردد، نه فقط به «خواندن» و «قرائت» و «حفظ» آن، بلکه به «محتوا و معنای

قرآن، به یقین قرآن مجید می‌تواند صفا و روشنی ویژه‌ای به تمام زندگی آنان بدهد و از آنان افرادی باایمان، شایسته، قوی، شجاع و طرفدار حق بسازد. از آنجا که تفسیر نمونه بحمدالله در میان تمام قشرها نفوذ یافته و تحولی در محیط ما ایجاد کرده است، جناب آقای «دکتر محمد بیستونی» که فردی باذوق و علاقمند به مسائل اسلامی و مسائل جوانان است. ابتکاری به خرج داده و تفسیر نمونه را به صورت فشرده و خلاصه با «سبکی تازه» که به آسانی قابل استفاده برای همه جوانان باشد، درآورده و به گونه‌ای که هم‌اکنون ملاحظه می‌کنید، در اختیار آنان گذاشته است. خداوند این خدمت را از ایشان قبول کند و به همه جوانان عزیز توفیق استفاده از آن را مرحمت فرماید.

ناصر مکارم شیرازی

۷۹/۸/۲۸

متن تأییدیة حضرت آیت الله خزعلی مفسر و حافظ کل قرآن کریم

بسم الله الرحمن الرحيم

هر زمانی را زبانی است یعنی در بستر زمان خواسته‌هایی نو نو پدید می‌آید که مردم آن دوران خواهان آنند. با وسائل صنعتی و رسانه‌های بی‌سابقه خواسته‌ها مضاعف می‌شود و امروز با اختلاف تمدن‌ها و اثرگذاری هریک در دیگری آرمان‌های گوناگون و خواسته‌های متنوع ظهور می‌یابد بر متفکران دوران و افراد دلسوز خود ساخته در برابر این هنجارها فرض است تا کمر خدمت را محکم ببندند و این خلأ را پر کنند همان‌گونه که علامه امینی با الغدیرش و علامه طباطبایی با المیزانش. در این میان نسل جوان را باید دست گرفت و بر سر سفره این پژوهشگران نشاند و رشد داد. جناب آقای دکتر محمد بیستونی رئیس هیئت مدیره مؤسسه قرآنی تفسیر جوان به فضل الهی

این کار را بعهده گرفته و آثار ارزشمند مفسران را با زبانی ساده و بیانی شیرین، پیراسته از تعقیدات در اختیار نسل جوان قرار داده علاوه بر این آنان را به نوشتن کتابی در موضوعی که منابع را در اختیارشان قرار داده دعوت می‌کند. از مؤسسه مذکور دیدار کوتاهی داشتیم، از کار و پشتکار و هدفمند بودن آثارشان اعجاب و تحسینم شعله‌ور شد، از خداوند منان افاضه بیشتر و توفیق افزونی برایشان خواستارم. به امید آنکه در مراحل غیرتفسیری هم از معارف اسلامی درهای وسیعی برویشان گشاده شود.
آمین رب العالمین .

۲۱ ربیع‌الثانی ۱۴۲۵

۲۱ خرداد ۱۳۸۳

ابوالقاسم خزعلی

✽ ویژگی‌ها و مزایای کتاب "تفسیر جوان"

- ۱- درج قول برتر و حذف اقوال متعدد در بیان تفسیر آیات.
- ۲- حفظ اصالت مطالب و مفاهیم ارائه شده در اصل تفسیر.
- ۳- خلاصه نمودن جملات طولانی در قالب عبارات کوتاه‌تر و ساده‌تر.
- ۴- اعراب‌گذاری آیات و روایات به منظور سهولت حفظ کردن آنها.
- ۵- استفاده از سه خط تحریری برای آیات، ترجمه و تفسیر، به منظور مطالعه روان آنها.
- ۶- درج ترجمه روان و تفسیر هر آیه به صورت مستقل، به جز در آیاتی که با هم ارتباط تنگاتنگ دارند.
- ۷- تیرگذاری و تدوین مطالب کتاب به سبک کتاب‌های آموزشی به منظور تدریس آسان در جلسات تفسیر قرآن.
- ۸- انتشار در قطع کوچک به منظور استفاده از اوقات فراغت روزانه و سهولت قرار گرفتن در جیب.
- ۹- قیمت ارزان کتاب به منظور خرید همگان خصوصاً جوانان عزیز و انس بیشتر جامعه با قرآن کریم.

محمد بیستونی

تهران - پائیز ۱۳۸۳

﴿۳۱﴾ قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ

(ابراهیم) گفت پس مأموریت شما چیست ای فرستادگان (خدا)؟

شهرهای بلادیده قوم لوط آیت و عبرتی است

ابراهیم علیه السلام پس از تبعید به شام به دعوت مردم به سوی خداوند و مبارزه با هر گونه شرک و بت پرستی ادامه می داد ، حضرت «لوط» که از پیامبران بزرگ بود ، در عصر او می زیست و احتمالاً از سوی او مأموریت یافت که برای تبلیغ و هدایت گمراهان به یکی از مناطق شام (یعنی شهرهای سدوم) سفر کند، او در میان قوم گنهکاری آمد که آلوده به شرک و گناهان بسیاری بودند و از همه زشت تر گناه همجنس بازی و لواط بود ، سرانجام گروهی از فرشتگان مأمور هلاک این قوم شدند ، اما قبلاً نزد ابراهیم آمدند . ابراهیم از وضع میهمانان فهمید این ها به دنبال کار مهمی می روند و تنها برای بشارت تولد فرزند نزد او نیامده اند، چراکه برای چنین بشارتی یک نفر کافی بود و یا به خاطر عجله ای که در حرکت داشتند ، احساس کرد مأموریت مهمی دارند .

﴿۳۲﴾ قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ

گفتند ما به سوی قوم مجرمی فرستاده شده ایم .

قومی که علاوه بر فساد عقیده گرفتار انواع آلودگی ها و گناهان مختلف زشت و ننگینی است .

﴿۳۳﴾ لِنُزِيلَ عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ طِينٍ

تا بارانی از «سنگ - گِل» بر آنها بفرستیم .

تعبیر به «حِجَارَةً مِنْ طِينٍ» (سنگی از گِل) همان چیزی است که در آیه ۸۲ سوره هود به جای آن «سِجِّيل» آمده است و «سِجِّيل» در اصل یک واژه فارسی است که از «سنگ» و «گِل» گرفته شده و در لسان عرب به صورت «سِجِّيل» درآمده ، بنابراین چیزی است که نه مانند سنگ سخت است و نه مانند گِل سست و در مجموع شاید اشاره به این معنی است که برای نابود کردن این قوم مجرم حتی نیازی به نازل کردن صخره های عظیم از آسمان نبود ، بلکه بارانی از ریگ های کوچک و نه چندان محکم و مانند دانه های باران بر آنها فروبارید.

﴿۳۴﴾ مُسَوِّمَةٌ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُنْكَرِ فِينِ

سنگ هایی که از ناحیه پروردگارت برای اسرافکاران نشان شده است .

«مُسَوِّمَةٌ» به چیزی می گویند که دارای علامت و نشانه ای است و در این که

چگونه آن‌ها نشان‌دار بودند ، در میان مفسران گفتگو است ، بعضی گفته‌اند : آن‌ها شکل مخصوصی داشته‌که نشان می‌داده سنگ معمولی نیست ، بلکه وسیله عذاب است . و جمعی گفته‌اند: هرکدام علامتی داشته و برای فرد معین و نقطه خاصی نشانه‌گیری شده بود، تا مردم بدانند که مجازات‌های خداوند آن‌چنان حساب شده‌است که حتی معلوم‌است کدام فرد مجرم با کدام سنگ باید نابود شود . تعبیر به « مُنْزِفِین » اشاره به کثرت گناه آن‌ها است ، به گونه‌ای که از حد گذرانده و پرده‌های حیا و شرم را دریده بود ، اگر کسی در حالات قوم لوط و انواع گناهان آن‌ها دقت کند ، می‌بیند که این تعبیر در مورد آن‌ها بسیار پرمعنی است .^(۱) هر انسانی ممکن است گهگاه آلوده به گناهی شود ، اما اگر به زودی بیدار گردد و جبران و اصلاح کند زیاد مشکل نیست ، مشکل زمانی پیش می‌آید که سر به اسراف بگذارد . این تعبیر در عین حال مطلب دیگری را نیز بازگو می‌کند که نه تنها این سنگ‌های

۱- به جلد ۹ تفسیر نمونه صفحه ۱۹۷ ، (۸۱ / هود) مراجعه شود .

آسمانی برای قوم لوط نشانه گیری شده بود، بلکه در انتظار همه گنهکاران مسرف است .

﴿۳۵﴾ فَأَخْرَجْنَا مَنْ كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ

ما تمام مؤمنانی را که در آن شهرها (ی قوم لوط) زندگی می کردند (قبل از نزول بلا) خارج کردیم .

قرآن در این جا دنباله ماجرای این رسولان پروردگار را که نزد حضرت لوط آمدند و به عنوان میهمانانی بر او وارد شدند و قوم بی شرم به گمان این که آن ها جوانانی زیبا روی از جنس بشرند ، به سراغ آن ها آمدند ، اما به زودی به اشتباه خود پی بردند و چشمان همه آن ها نابینا شد ، رها کرده و دنباله سخن را از سوی خداوند بازگو می کند .

﴿۳۶﴾ فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ

و جز یک خانواده با ایمان در تمام آن ها نیافتیم .

آری ماهرگز خشک و تر را با هم نمی سوزانیم و عدالت ما اجازه نمی دهد مؤمن را گرفتار سرنوشت کافر کنیم ، حتی اگر در میان میلیون ها نفر بی ایمان و مجرم ، یک فرد با ایمان و پاک باشد ، نجاتش می دهیم . خداوند شهرهای این قوم آلوده را با زمین لرزه ای سخت و ویرانگر زیر و رو

کرد ، سپس بارانی از سنگ‌های آسمانی بر آنها فرو بارید و اثری از آنها نماند ، حتی جسد های پلیدشان زیر آوارها و سنگ‌های آسمانی مدفون گشت ، تا عبرتی باشد برای آیندگان و برای همه افراد بی ایمان و مجرمان آلوده .

﴿ ۳۷ ﴾ وَتَرْكُنَا فِيهَا آيَةً لِلَّذِينَ يَخَافُونَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ

و در آن (شهرهای بلادیده) نشانه ای روشن بر ای کسانی که از عذاب دردناک می ترسند، به جای گذاریم.

این تعبیر به خوبی نشان می دهد که از این آیات و نشانه های خدا تنها کسانی بند می گیرند که آمادگی پذیرش در وجودشان باشد و احساس مسئولیت کنند .

﴿ ۳۸ ﴾ وَفِي مُوسَى إِذْ أَرْسَلْنَاهُ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ

در (زندگی) موسی نیز نشانه و درس عبرتی بود، هنگامی که او را به سوی فرعون با دلیل آشکار فرستادیم .

« سُلْطَان » چیزی است که مایه تسلط گردد و منظور در این جا معجزه یا دلیل و منطق

نیرومند عقلی یا هر دو است که حضرت موسی علیه السلام در برابر فرعون از آن استفاده کرد .

﴿ ۳۹ ﴾ فَتَوَلَّىٰ وِرْكَانَهُ وَقَالَ سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ

اما او با تمام وجودش از وی روی برتافت و گفت: این مرد یا ساحر است یا دیوانه. «رُکُن» در اصل به معنی ستون و پایه اصلی و بخش مهم هر چیز است و در این جا ممکن است اشاره به ارکان بدن باشد. یعنی فرعون به طور کامل و با تمام ارکان بدن به موسی پشت کرد. جالب این که جباران زورگو در تهمت ها و نسبت های دروغینی که به انبیاء بزرگ می دادند، گرفتار سردرگمی و تناقض و پریشان گوئی عجیبی بودند، گاه آن ها را ساحر می خواندند و گاه مجنون، با این که «ساحر» باید انسان هوشیاری باشد که با استفاده از ریزه کاری ها و مسائل روانی و خواص مختلف اشیاء کارهای اعجاب انگیزی را انجام دهد و مردم را اغفال نماید، در حالی که مجنون نقطه مقابل آن است.

﴿۴۰﴾ فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ وَهُوَ مُلِيمٌ

ما او و لشکریانش را گرفتیم و در دریا پرتاب کردیم، در حالی که در خور سرزنش بود. «یم» به طوری که از متون لغت و کتب حدیث استفاده می شود، به معنی «دریا» است و به

رودخانه‌های عظیم همانند نیل نیز، اطلاق می‌شود. (۱)

«مُلِیم» اسم فاعل از باب «افعال» از ماده «لَوَم» به معنی سرزنش است و در این گونه موارد به معنی کسی است که مرتکب کاری می‌شود که در خور ملامت است. تعبیر به «هُوَ مُلِیم» (او شایسته سرزنش است) اشاره به این که نه تنها مجازات الهی این قوم را محو کرد، بلکه تاریخی که از آن‌ها باقی مانده، نام ننگین و اعمال شرم‌آور آن‌ها را حفظ کرده و از ظلم و جنایت و کبر و غرور آن‌ها پرده برداشته است، به طوری که همواره در خور سرزنش هستند.

﴿۴۱﴾ وَ فِی غَادِ اِذْ اَرْسَلْنَا عَلَیْهِمُ الرِّیْحَ الْعَقِیْمَ

همچنین در سرگذشت عادی نیز آیتی است در آن هنگام که تندبادی بی‌باران بر آن‌ها فرستادیم.

عقیم بودن بادهای زمانی است که ابرهای باران‌زا با خود حمل نکند، گیاهان را تلقیح

۱- توضیحات بیشتر در جلد ۶ تفسیر نمونه، صفحه ۳۲۷، ذیل آیه ۱۳۶ اعراف آمده است.

نماید و فایده و برکتی نداشته باشد و جز هلاکت و نابودی چیزی همراه نیاورد .
بادهای «زاینده» و «نازا»

در آیات فوق خواندیم که خداوند قوم عاد را با باد تندی عقیم و نازا مجازات کرد و در آیه ۲۲ سوره «حجر» می‌خوانیم : « وَأَرْسَلْنَا الرِّیَّاحَ لَوَاقِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً : ما بادهارا برای تلقیح و بارور ساختن فوستادیم و از آسمان آبی نازل کردیم » . گرچه این آیه بیشتر ناظر به تلقیح ابرها و به هم پیوستن آنها برای نزول باران است . ولی به‌طور کلی نقش بادهای در زندگی انسانها روشن می‌سازد ، آری کار آنها بارور ساختن است ، بارور ساختن ابرها ، گیاهان و حتی احیاناً آماده ساختن انواع مختلف حیوانات برای « باروری » نیز مؤثر است .

ولی همین باد هنگامی که حامل فرمان عذاب باشد ، به جای این که حیات و زندگی بیافریند ، عامل مرگ و نابودی می‌شود و به گفته قرآن در آیه ۲۰ سوره « قمر » که آنها را که قامت‌هایی رشید و هیکل‌هایی درشت می‌گوید : « تَنْزِعُ النَّاسَ كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ : آنها را که قامت‌هایی رشید و هیکل‌هایی درشت

داشتند) از زمین برمی کند و با سر به زمین می کوبد ، به گونه ای که سرهای آنها از تن جدا می شد ، همچون درخت نخلی که ریشه کن شده باشد .

﴿ ۴۲ ﴾ مَا تَذَرُ مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلَتْهُ كَالرَّمِيمِ

که از هر چیزی می گذشت آنرا رها نمی کرد تا همچون استخوان های پوسیده کند .
« رَمِيم » از ماده « رَمَ » به استخوان های پوسیده می گویند و « رُمَّة » (بر وزن قُبَّة) به ریسمان پوسیده گفته می شود و « رِمَّ » (بر وزن جَن) به معنی اجزاء خردی است که از چوب یا کاه بر زمین می ریزد ، « رَمَّ » و « تَرَمِيم » نیز به معنی اصلاح اشیاء پوسیده است .
این تعبیر نشان می دهد که تند باد قوم عاد یک تندباد معمولی نبود ، بلکه علاوه بر تخریب و درهم کوبیدن و به اصطلاح فشارهای فیزیکی ، دارای سوزندگی و مسمومیتی بود که اشیاء گوناگون را می پوساند .

آری این گونه است قدرت خداوند که با یک حرکت سریع « نسیم » اقوام نیرومند و پر سروصدایی را چنان درهم می کوبد که تنها اجساد پوسیده ای از آنها باقی می ماند ، این بود

اشاره کوتاهی به سرنوشت قوم نیرومند و ثروتمند «عاد» که در سرزمین «احقاف» (منطقه‌ای میان عَمَّان و حَضْرَمَوْت) می‌زیستند.

﴿۴۳﴾ وَفِي ثَمُودَ إِذْ قِيلَ لَهُمْ تَمَتَّعُوا حَتَّىٰ حِينٍ

و نیز در سرگذشت قوم ثمود عبرتی است در آن هنگام که به آن‌ها گفته شد مدتی کوتاه متمتع باشید (و سپس منتظر عذاب).

منظور از «حَتَّىٰ حِينٍ» همان سه‌روز مهلتی است که در آیه ۶۵ سوره هود به آن اشاره شده است: فَعَقَّرُوهُمَا فَقَالَ تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَلِكَ وَعْدُ غَيْرٍ مَّكْدُوبٍ: آن‌ها شتری را که به‌عنوان اعجاز آمده بود از پای در آوردند و پیامبرشان صالح به آن‌ها گفت: سه‌روز در خانه‌هایتان بهره‌گیرید و بعد از آن منتظر عذاب الهی باشید، این وعده‌ای است تخلف‌ناپذیر.

با این‌که خداوند آن‌ها را به‌وسیله پیامبرشان صالح بارها انذار فرموده بود، ولی باز برای اتمام حجت بیشتر سه‌روز به آن‌ها مهلت داده شد، تا گذشته تاریک خود را جبران کنند و زنگار گناه را با آب توبه از دل و جان بشویند، بلکه به گفته بعضی از مفسران در این سه‌روز

دگرگونی‌هایی در پوست بدن آنها ظاهر شد ، نخست به زردی ، سپس به سرخی و بعد به سیاهی گرایید ، تا هشدارهایی باشد برای این قوم مشرک سرکش ، اما متأسفانه هیچ‌یک از این امور سودی نبخشید و از مرکب غرور پایین نیامدند . ﴿۲۴﴾ **فَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ وَهُمْ يَنْظُرُونَ** آنها از فرمان پروردگارشان سرباز زدند و صاعقه آنها را فرو گرفت در حالی که (خیره خیره) نگاه می‌کردند (بی‌آنکه قدرت بر دفاع داشته باشند) . «عَتَوْا» از ماده «عَتَوَ» (بر وزن غُلُو) به معنی سرپیچی از اطاعت است ، ظاهر این است که این جمله اشاره به تمام سرپیچی‌هایی است که آنها در طول دعوت صالح داشتند ، مانند بت‌پرستی و ظلم و ستم و از پای درآوردن ناقه‌ای که معجزه «صالح» بود ، نه فقط سرپیچی‌هایی که در طول این سه روز انجام دادند و به‌جای توبه و انابه به درگاه خدا در غفلت و غرور فرو رفتند . «صاعقه» در اصل به معنی فرو ریختن توأم با صدای شدید است و به گفته بعضی از

اهل لغت «صاعقه» گاهی به معنی «مرگ» و گاه به معنی «عذاب» و گاه به معنی «آتش» است، این واژه غالباً به صدای شدیدی که از آسمان برمی‌خیزد و توأم با آتش مرگباری است، گفته می‌شود که هر سه معنی (مرگ و عذاب و آتش) در آن جمع است. هنگامی که ابرهایی که دارای الکتریسیته مثبت هستند به زمینی که دارای الکتریسیته منفی است نزدیک شوند، جرقه عظیم الکتریکی از میان این دو برمی‌خیزد که توأم با صدای وحشتناک و آتشی سوزان است و محل وقوع آن را به لرزه در می‌آورد.

﴿۴۵﴾ فَمَا اسْتَطَاعُوا مِنْ قِيَامٍ وَ مَا كَانُوا مُنْتَصِرِينَ

آن‌ها چنان بر زمین افتادند که قدرت بر قیام نداشتند و نتوانستند از کسی یاری طلبند. صاعقه چنان آن‌ها را غافلگیر کرده و بر زمین کوبید که نه خود یاری برخاستن و دفاع از خویشتن داشتند و نه قدرت ناله و فریاد و کمک طلبیدن و در همین حال جان دادند و سرگذشتشان درس عبرتی برای دیگران شد.

آری قوم ثمود که از قبایل معروف عرب بودند و در سرزمین «حِجْر» (منطقه‌ای در شمال حجاز)

با امکانات و ثروت فراوان و عمر طولانی و بناهای محکم زندگی داشتند، بر اثر سرپیچی از فرمان خدا و سرکشی و طغیان و شرک و ظلم و ستم نابود شدند و آثارشان درس گویایی برای دیگران شد.

﴿۴۶﴾ وَ قَوْمِ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ

همچنین قوم نوح را قبل از آنها هلاک کردیم، چرا که قوم فاسقی بودند. «فاسق» به کسی می‌گویند که از محدوده فرمان خداوند قدم بیرون گذارد و آلوده به کفر و ظلم و یا سایر گناهان شود.

تعبیر «مِنْ قَبْلُ» (پیش از آنها) شاید اشاره به این است که قوم فرعون و لوط و عاد و ثمود سرگذشت اسفبار قوم نوح را که قبل از آنها بودند، شنیده بودند اما متأسفانه آنها را بیدار نکرده و خود به سرنوشتی مشابه آنها گرفتار شدند.

چهره‌های گوناگون عذاب الهی

قابل توجه این‌که در آیات فوق و آیات گذشته، اشاره به سرگذشت پنج قوم از اقوام پیش شده است (قوم لوط، فرعون، عاد، ثمود و قوم نوح) که از میان آنها مجازات و کیفر

چهار قوم اول مطرح شده ، ولی به مجازات قوم نوح اشاره‌ای نشده است و هنگامی که دقت کنیم، می‌بینیم هریک از چهار قوم اول به یکی از (عناصر چهارگانه معروف مجازات شدند ، قوم «لوط» با زلزله و آوار و سنگ‌های آسمانی از میان رفتند "یعنی با خاک" ، قوم فرعون با «آب» ، قوم «عاد» به وسیله «تندباد» و قوم «ثمود» به وسیله «صاعقه و آتش» . درست است که این چهار چیز امروز به عنوان «عنصر» یعنی «جسم بسیط» شناخته نمی‌شود، (چراکه هریک ترکیبی است از اجسام دیگر) ولی انکار نمی‌توان کرد که چهار رکن مهم زندگی انسان‌ها را تشکیل می‌دهند و هرگاه یکی از آن‌ها از زندگی انسان به کلی حذف شود ، ادامه حیات غیرممکن است تا چه رسد به همه آن‌ها .

آری خداوند مرگ و نابودی این اقوام را در چیزی قرار داده که عامل اصلی حیات آن‌ها بوده و بدون آن نمی‌توانستند به حیات خود ادامه دهند و این قدرت غائی عجیبی است .

وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ ﴿٢٧﴾

ما آسمان را با قدرت بنا کردیم و همواره آن را وسعت می‌بخشیم .

﴿ ۴۸ ﴾ وَالْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ

و زمین را گستر دیم و چه خوب گسترانده ایم .

گسترش مستمر آسمان ها

« اُئِد » به معنی قدرت و قوت است و در آیات قرآن مجید کراراً به این معنی آمده است و در این جا اشاره به قدرت کامله خداوند بزرگ در آفرینش آسمان ها دارد . در این که منظور از « إِنَّا لَمُوسِعُونَ » (ما پیوسته وسعت می بخشیم) چیست ؟ باید گفت نه تنها کره زمین ، بر اثر جذب مواد آسمانی تدریجاً فربه و سنگین تر می شود ، بلکه آسمان ها نیز در گسترش اند ، یعنی ستارگانی که در یک کهکشان قرار دارند به سرعت از مرکز کهکشان دور می شوند ، حتی سرعت این گسترش را در بسیاری از مواقع اندازه گیری کرده اند . چند جمله در این زمینه از آقای « جان الدر » بشنوید ، او می گوید : « جدیدترین و دقیق ترین اندازه گیری ها در طول امواجی که از ستارگان پخش می شود ، پرده از روی یک حقیقت عجیب و حیرت آور برداشته ، یعنی نشان داده است مجموعه ستارگانی که جهان از

آن‌ها تشکیل می‌یابد، پیوسته با سرعتی زیاد از یک مرکز دور می‌شوند و هر قدر فاصله آن‌ها از این مرکز بیشتر باشد، بر سرعت سیر آن‌ها افزوده می‌گردد، مثل این است که زمانی کلیه ستارگان در این مرکز مجتمع بوده‌اند و بعد از آن از هم پاشیده و مجموعه ستارگان بزرگی از آن‌ها جدا و به سرعت به هرطرف روانه می‌شوند.

دانشمندان از این موضوع چنین استفاده کرده‌اند که جهان دارای نقطه شروعی بوده است.^(۱)

«ژرژ گاموف» در کتاب «آفرینش جهان» در این زمینه چنین می‌گوید: «فضای جهان که از میلیاردها کهکشان تشکیل یافته، در یک حالت انبساط سریع است، حقیقت این است که جهان ما در حال سکون نیست، بلکه انبساط آن مسلم است.

پی بردن به این که جهان ما در حال انبساط است، کلید اصلی را برای گنجینه معمای جهان‌شناسی مهیا می‌کند، زیرا اگر اکنون جهان در حال انبساط باشد، لازم می‌آید که زمانی

۱- «آغاز و انجام جهان» صفحات ۷۴ - ۷۷.

در حال انقباض بسیار شدیدی بوده است».^(۱)

جالب توجه این که تعبیر به «إِنَّا لَمُوسِعُونَ» (ما گسترش دهنده‌گانیم) با استفاده از جمله اسمیه و اسم فاعل دلیل بر تداوم این موضوع است و نشان می‌دهد که این گسترش همواره وجود داشته و همچنان ادامه دارد و این درست همان چیزی است که امروز به آن رسیده‌اند که تمام کرات آسمانی و کهکشان‌ها در آغاز در مرکز واحدی جمع بوده (با وزن مخصوص فوق‌العاده سنگین) سپس انفجار عظیم و بی‌نهایت وحشتناکی در آن رخ داده و به دنبال آن اجزای جهان متلاشی شده و به صورت کرات درآمده و به سرعت در حالت عقب‌نشینی و توسعه است. اما در مورد خلقت زمین و تعبیر به «مَاهِدُونَ» تعبیر لطیفی است که نشان می‌دهد خداوند زمین را با تمام وسایل استراحت برای زندگی انسان‌ها «مُهمَّد» و آماده ساخته است، زیرا «ماهد» از ماده «مَهَّد» به معنی گاهواره و یا هر محلی است که

۱- «آغاز و انجام جهان» صفحات ۷۴ - ۷۷.

برای استراحت آماده می‌کنند ، چنین محلی باید آرام ، مطمئن ، محفوظ و گرم و نرم باشد و تمام این شرایط در کره زمین حاصل است .

به فرمان الهی از یک سو سنگ‌ها نرم و تبدیل به خاک شده و از سوی دیگر صلابت کوه‌ها و پوسته سخت زمین آن‌را در برابر فشار جزر و مد مقاوم ساخته ، از سوی سوم قشر هوایی که گرداگرد آن‌را فرا گرفته ، هم حرارت خورشید را در خود نگه می‌دارد و همچون لحاف بزرگی بر این بستر گسترده افتاده و هم سپر نیرومندی است در برابر هجوم سنگ‌های آسمانی که آن‌ها را به محض ورود به قلمرو زمین آتش زده ، خاکستر می‌کند . و به این ترتیب تمام شرایط آسایش از سوی خداوند برای پذیرایی از انسان که میهمان خدا در این کره خاکی است ، فراهم شده است .

﴿ ۴۹ ﴾ وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ

و از هر چیز دو زوج آفریدیم ، شاید متذکر شوید .

واژه « زَوْج » را معمولاً به دو جنس « نر » و « ماده » می‌گویند ، خواه در عالم حیوانات

باشد یا گیاهان و هر گاه کمی آنرا توسعه دهیم ، تمام نیروهای « مثبت » و « منفی » را شامل می شود و با توجه به این که قرآن در آیه فوق می گوید : « مِنْ كُلِّ شَيْءٍ » (از همه موجودات) ، نه فقط موجودات زنده ، می تواند اشاره به این حقیقت باشد که تمام اشیاء جهان از ذرات مثبت و منفی ساخته شده و امروز از نظر علمی مسلم است که « اتم ها » از اجزاء مختلفی تشکیل یافته اند ، از جمله اجزایی که دارای بار الکتریسته منفی هستند و « الکترون » نامیده می شوند و اجزایی که دارای بار الکتریسته « مثبت » هستند و پروتون نام دارند . ضمناً جمله « لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ » اشاره به این است که زوجیت و تعدد و دوگانگی در تمام اشیاء جهان ، انسان را متذکر این معنی می کند که خالق جهان ، واحد و یگانه است ، زیرا دوگانگی از ویژگی های مخلوقات است .

﴿ ۵۰ ﴾ فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ

پس به سوی خدا بگریزید که من از سوی او برای شما میمدهنده آشکاری هستم .
تعبیر به « فرار » در این جا تعبیر جالب و لطیفی است ، معمولاً « فرار » در جایی گفته

می‌شود که انسان از یک سو با موجود یا حادثه وحشتناکی روبرو شده و از سوی دیگر پناهگاهی در نقطه‌ای سراغ دارد ، لذا با سرعت تمام از محل حادثه دور می‌شود و به نقطه امن و امان روی می‌آورد ، شما نیز از شرک و بت پرستی که عقیده وحشتناکی است بگریزید و به توحید خالص که منطقه امن و امان واقعی است، روی آورید .

از زشتی‌ها ، بدی‌ها ، بی‌ایمانی ، تاریکی جهل و عذاب جاویدان بگریزید و در آغوش رحمت حق و سعادت جاویدان قرار گیرید .

﴿ ۵۱ ﴾ **وَلَا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ إِنِّي لَكُم مِّنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ**

و با خدا معبود دیگری قرار ندهید که من برای شما از سوی او بیم‌دهنده آشکاری هستم. این احتمال وجود دارد که آیه قبل دعوت به اصل ایمان به خدا می‌کند و این آیه دعوت به یگانگی ذات پاک او ، بنابراین تکرار جمله « إِنِّي لَكُم مِّنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ » در یک مورد به عنوان «انذار» بر ترک ایمان به خدا است و در مورد دیگر انذار در برابر شرک و دوگانه پرستی و به این ترتیب هر کدام اشاره به مطلب جداگانه‌ای است .

﴿۵۲﴾ كَذٰلِكَ مَا اَتٰی الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَّسُوْلٍ اِلَّا قَالُوْا سَاحِرٌ اَوْ مَجْنُوْنٌ
این گونه است که هیچ پیامبری قبل از این ها به سوی قومی فرستاده نشد مگر این که
گفتند او ساحر است یا دیوانه .

آن ها را «ساحر» می خواندند زیرا در برابر معجزات چشمگیرشان پاسخی منطقی
نداشتند و «مجنون» خطاب می کردند ، چراکه همرنگ محیط نبودند و در برابر امتیازات
مادی سرتسلیم فرود نمی آوردند .

﴿۵۳﴾ اَتَوَاصُوْا بِهٖ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طٰغُوْنَ
آیا یکدیگر را به آن سفارش می کردند (که عموماً چنین تهمتی را بزنند)
نه ، بلکه آن ها قومی طغیانگرند .

آن چنان هماهنگ و یکنواخت عمل می کنند که گویی همگی در ماوراء تاریخ مجلسی
تشکیل داده و به مشاوره نشسته و به یکدیگر توصیه نموده اند که انبیاء را عموماً
متهم به سحر و جنون کنند ، تا از نفوذ اعتبار آن ها در توده مردم کاسته شود .

و شاید هر کدام می‌خواستند از دنیا بروند بیخ گوش فرزندان و دوستان خود این سخن را می‌گفتند و توصیه می‌کردند .

این اثر روح طغیانگری است که برای بیرون کردن مردان حق از صحنه به هر دروغ و تهمتی متوسل می‌شوند و چون پیامبران با معجزات و دستورهای تازه به میان اقوام می‌آیند ، بهترین برچسب را این می‌بینند که آنها را به « سحر » و « جنون » متهم سازند . بنابراین عامل « وحدت عمل » آنها همان روحیه واحد خبیث طغیانگری آنها است .

﴿ ۵۴ ﴾ فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ

حال که چنین است از آنها روی بگردان و تو هرگز در خور ملامت نخواهی بود .
این جمله در حقیقت یادآور آیات دیگری است که نشان می‌دهد، پیامبر آن‌قدر دلسوز بود که گاه از عدم ایمان آن‌ها نزدیک بود دق کند ، چنان‌که در آیه ۶ سورة کهف می‌خوانیم:
« لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ عَلَىٰ آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا : گویی می‌خواهی خود را از غم و اندوه به‌خاطر اعمال آن‌ها هلاک کنی ، چرا که آن‌ها به این قرآن ایمان نیاورده‌اند » .

البته یک رهبر راستین باید چنین باشد .

﴿ ۵۵ ﴾ وَ ذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ

و پیوسته تذکر ده ، زیرا تذکر برای مؤمنان سودمند است .
 اشاره به این که دل های آماده ای در گوشه و کنار در انتظار سخنان تو است ، اگر گروهی
 به مخالفت در برابر حق برخاسته اند ، گروه دیگری از جان و دل مشتاق آیند و گفتار
 دلنشین تو تأثیر خود را در نفوس آنان می گذارد .

برای پذیرش حق دل های آماده لازم است

کشاوری را در نظر بگیرید که مشغول بذرافشانی است ، قسمتی از این
 بذرها ممکن است به روی سنگ ها بریزد ، مسلماً هرگز بارور نخواهد شد .
 قسمت دیگری روی قشرهای نازک خاک می ریزد که سنگ های سخت را پوشانده اند ،
 در این جا بذرها جوانه ای می زنند ، اما چون محل کافی برای ریشه ها موجود نیست ، به
 زودی می خشکند و از بین می روند . قسمت دیگری روی خاک هایی می ریزد که عمق

زیادی دارد ولی در لابلای آن بذرها علف هرزه های مزاحم موجود است، این بذرها نمو می کنند و ریشه می دوانند، ولی به زودی خارها و علف هرزه ها بر آنها می پیچد و آنها را خفه می کند . از همه این بذرها خوشبخت تر بذرهایی است که در میان خاک های عمیق و بدون مزاحم قرار گیرند، چیزی نمی گذرد، جوانه می زنند و شاخ و برگ می آورند و تنومند و پر بار می شوند. سخنان حق که از دهان انبیاء و فرستادگان الهی و جانشینان معصوم آنها خارج می شود ، همانند این بذرها است ، دل هایی که چون سنگ خارا است، هرگز آنها را نمی پذیرد و دل هایی که نرمش ضعیف و کمی دارد ، موقتاً می پذیرد ، سپس آنها را بیرون می افکند و دل هایی که آماده پذیرش است اما خارهای هوا و هوس و شهوات و صفات رذیله در آن روئیده ، تأثیر آنها را خنثی می کند .

تنهادل هایی سخنان این پیشوایان بزرگ را می پذیرد و پرورش می دهد و بارور می کند که هم روح حق جویی و حق طلبی بر آن حاکم است و هم از این صفات خالی است و آن دل های مؤمنان است آری « فَذَكِّرْ إِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ: بندگان و اندرز ده که مؤمنان را فایده می بخشد » .

﴿۵۶﴾ وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ

من جن و انس را نیافریدم جز برای این که عبادتم کنند (و از این طریق تکامل یابند و به من نزدیک شوند).

﴿۵۷﴾ مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعِمُونِ

هرگز از آن ها نمی خواهم که به من روزی دهند و نمی خواهم مرا اطعام کنند.

﴿۵۸﴾ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ

خداوند روزی دهنده و صاحب قوت و قدرت است.

هدف خلقت انسان از دیدگاه قرآن

از مهم ترین سؤالاتی که هر کس از خود می کند این است که «ما برای چه آفریده شده ایم»؟ «هدف آفرینش انسان ها و آمدن به این جهان چیست»؟ آیات ۵۶ و ۵۷ و ۵۸ از سورة ذاریات به این سؤال مهم و همگانی با تعبیرات فشرده و پرمحتوایی پاسخ می گوید.

این سه آیه که در نهایت اختصار و فشردگی است ، پرده از روی حقیقتی که همه خواهان آگاهی از آنند برمی دارد و ما را در برابر هدفی بزرگ قرار می دهد . بدون شک هر فرد عاقل و حکیمی که کاری انجام می دهد ، هدفی برای آن در نظر دارد و از آن جا که خداوند از همه عالم تر و حکیم تر است ، بلکه با هیچ کس قابل مقایسه نیست ، این سؤال پیش می آید که او چرا انسان را آفرید ؟ آیا کمبودی داشت که با آفرینش انسان برطرف می شد . آیا نیازی داشته که ما را برای پاسخ گویی به آن آفریده است ؟ در حالی که می دانیم وجود او از هر جهت کامل و بی نهایت در بی نهایت است و غنی بالذات . پس طبق مقدمه اول باید قبول کنیم که او هدفی داشته و طبق مقدمه دوم ، باید بپذیریم که هدف او از آفرینش انسان چیزی نیست که بازگشت به ذات پاکش کند . نتیجتاً باید این هدف را در بیرون ذات او جستجو کرد ، هدفی که به خود مخلوقات بازمی گردد و مایه کمال خود آنها است ، این از یک سو و از سوی دیگر در آیات قرآن تعبیرهای مختلفی درباره هدف آفرینش انسان شده است .

در یک جا می‌خوانیم: «او کسی است که مرگ و زندگی را آفرید تا شما را آزمایش کند، کدامین نفر بهتر عمل می‌کنید؟» (۲/ملک). در این جا مسألهٔ آزمایش و امتحان انسان‌ها از نظر «حسن عمل» به عنوان یک هدف معرفی شده است.

و در آیهٔ دیگر آمده است: «خداوند کسی است که هفت آسمان را آفریده و از زمین نیز مانند آن خلق کرده است، فرمان او در میان آن‌ها نازل می‌شود تا بدانید خداوند بر هر چیز توانا است و علم او به همهٔ موجودات احاطه دارد» (۱۲ / طلاق).

و در این جا «علم و آگاهی از قدرت و علم خداوند» به عنوان هدفی برای آفرینش آسمان‌ها و زمین (و آنچه در آن‌ها است) ذکر شده است. در آیهٔ دیگر می‌خوانیم: «اگر پروردگارت می‌خواست همهٔ مردم را «امت واحده» (و بدون هیچ‌گونه اختلاف) قرار می‌داد، ولی آن‌ها همواره مختلفند - مگر آنچه پروردگارت رحم کند و برای همین (رحمت) آن‌ها را آفریده» (۱۱۸ و ۱۱۹ / هود)، بر طبق این آیه رحمت الهی هدف اصلی آفرینش انسان است.

اما آیات مورد بحث تنها روی مسأله عبودیت و بندگی تکیه می‌کند و با صراحت تمام آن را به عنوان هدف نهایی آفرینش جن و انسان معرفی می‌نماید. اندکی تأمل در مفهوم این آیات و آنچه مشابه آن است، نشان می‌دهد که هیچ تضاد و اختلافی در میان آنها نیست، در واقع بعضی هدف مقدماتی، بعضی متوسط و بعضی هدف نهایی‌اند و بعضی نتیجه‌آن.

هدف اصلی همان «عبودیت» است که در آیات مورد بحث به آن اشاره شده و مسأله «علم و دانش» و «امتحان و آزمایش» اهدافی هستند که در مسیر عبودیت قرار می‌گیرند و «رحمت و اسعه خداوند» نتیجه این عبودیت است. به این ترتیب روشن می‌شود که ماهمه برای عبادت پروردگار آفریده شده‌ایم، امامهم این است که بدانیم حقیقت «عبادت» چیست؟

آیا تنها انجام مراسمی مانند رکوع و سجود و قیام و قعود و نماز و روزه منظور است؟ یا حقیقتی است ماورای این‌ها؟ هرچند عبادات رسمی نیز همگی واجد اهمیتند.

برای یافتن پاسخ این سؤال باید روی واژه «عبد» و «عبودیت» تکیه کرد و به تحلیل آن‌ها پرداخت .

«عبد» از نظر لغت عرب به انسانی می‌گویند که سر تا پا تعلق به مولا و صاحب خود دارد ، اراده‌اش تابع اراده او و خواستش تابع خواست او است ، در برابر او مالک چیزی نیست و در اطاعت او هرگز سستی به خود راه نمی‌دهد .

و به تعبیر دیگر «عبودیت» ، آن‌گونه که در متون لغت آمده ، اظهار آخرین درجه خضوع در برابر معبود است و به همین دلیل تنها کسی می‌تواند معبود باشد که نهایت انعام و اکرام را کرده است و او کسی جز خدا نیست .

بنابراین عبودیت نهایت اوج تکامل یک انسان و قرب او به خدا است . عبودیت نهایت تسلیم در برابر ذات پاک او است .

عبودیت اطاعت بی‌قید و شرط و فرمانبرداری در تمام زمینه‌هاست . و بالاخره عبودیت کامل آن است که انسان جز به معبود واقعی یعنی کمال مطلق

نیندیشد، جز در راه او گام برندارد و هر چه غیر از او است فراموش کند ، حتی خویشتن را .
و این است هدف نهایی آفرینش بشر که خدا برای وصول به آن میدان آزمایشی فراهم ساخته
و علم و آگاهی به انسان داده و نتیجه نهایش نیز غرق شدن در اقیانوس «رحمت» او است .
خدا صاحب «قوه» و «متین» است

«مَتِّین» از ماده «متن» در اصل به معنی دو عضله نیرومند است که در دو طرف ستون فقرات قرار گرفته ، پشت انسان را محکم می سازد و برای تحمل فشارهای سنگین آماده می کند و به همین مناسبت به معنی قدرت و قوت کامل آمده است ، بنابراین ذکر آن بعد از کلمه «ذُو الْقُوَّة» به عنوان تأکید است ، زیرا « ذوالقوة » به اصل قدرت پروردگار اشاره می کند و «متین» به کمال قدرت او و هنگامی که با واژه «رزاق» ، که آن نیز صیغه مبالغه است همراه گردد ، این حقیقت را ثابت می کند که خداوند در دادن روزی به بندگان نهایت توانایی و تسلط را دارد و در هر گوشه ای از این جهان پهناور ، در اعماق دریاها ، در میان دره ها ، بر فراز کوه ها ، در دل سنگ ها و در هر نقطه ای که از کرات آسمانی باشند ،

روزی لازم را به آنها می‌رساند و همگی بر سر خوان احسان جمعند ، پس اگر آنها را آفریده نه به خاطر نیازی بوده است ، بلکه به خاطر فیض و لطفی بوده است .
اگر خداوند بندگان را برای عبودیت آفریده است ، چرا گروهی راه کفر را پیش می‌گیرند ؟

کسانی که این ایراد را می‌کنند ، در حقیقت اراده تکوینی و تشریعی را با هم اشتباه کرده‌اند ، زیرا هدف عبادت اجباری نبوده ، بلکه عبادت و بندگی توأم با اراده و اختیار است و در چنین زمینه‌ای ، هدف به صورت آماده کردن زمینه‌ها تجلی می‌کند ، فی‌المثل هنگامی که گفته می‌شود ، من این مسجد را برای نماز خواندن مردم درست کرده‌ام ، مفهومش این است آن را آماده برای این کار ساختم ، نه این‌که مردم را به اجبار به نماز وادارم ، همچنین در موارد دیگر مانند ساختن مدرسه برای تحصیل و بیمارستان برای درمان و کتابخانه برای مطالعه .

به این ترتیب خداوند این انسان را آماده برای اطاعت و بندگی ساخته و هر گونه وسیله

اعم از عقل و عواطف و قوای مختلف را از درون و پیامبران و کتب آسمانی و برنامه‌های تشریعی را از برون برای آن‌ها فراهم نموده است .

مسلم است این معنی در مؤمن و کافر یکسان است ، هرچند مؤمن از امکانات خود بهره‌برداری نموده و کافر ننموده است .

﴿۵۹﴾ فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُنُوبًا مِثْلَ ذُنُوبِ أَصْحَابِهِمْ فَلَا يَسْتَعْجِلُونَ

برای کسانی که ستم کردند سهم بزرگی از عذاب است همانند سهم یارانشان (از اقوام ستمگر پیشین) بنابراین عجله نکنند .

مشرکین و گناهکاران در عذاب الهی سهیمند

تعبیر به « ظلم » درباره این گروه به خاطر آن است که « شرک » و کفر بزرگ‌ترین ظلم است ، زیرا حقیقت ظلم این است که چیزی را در غیر محل شایسته قرار دهند و مسلماً بت را به جای خدا قرار دادن ، مهم‌ترین مصداق ظلم محسوب می‌شود و به همین دلیل آن‌ها هم مستحق همان سرنوشتی هستند که اقوام مشرک پیشین داشتند .

«ذُنُوبٌ» در اصل به معنی اسبی است که دمش طولانی باشد و همچنین دلوهای بزرگی که دنباله دارد.

و از آنجا که گاهی برای تقسیم آب در میان چند گروه از این دلوها استفاده می‌شد و به هر کدام یک یا چند دلو می‌دادند، این واژه به معنی سهمیه نیز به کار می‌رود و در آیه مورد بحث به همین معنی استعمال شده، منتهی اشاره به سهمیه بزرگ است. آیا منظور در این آیه تهدید به عذاب دنیا است، یا عذاب آخرت؟ به عقیده ما قرائن گواهی بر عذاب دنیا می‌دهد، زیرا اولاً عجله‌ای که بعضی از کفار داشتند بیشتر برای این بود که به پیامبر می‌گفتند: اگر راست می‌گویی پس چرا عذاب الهی بر ما نازل نمی‌شود و این مسلماً اشاره به عذاب دنیا است. (۱)

دیگر این که تعبیر به «مِثْلُ ذُنُوبِ أَصْحَابِهِمْ» ظاهراً اشاره به سرنوشت اقوامی است که در این

۱- آیات ۵۷ و ۵۸ / سورة انعام و ۷۲ سورة نمل مراجعه شود.

سوره از آنها یاد شده، مانند قوم لوط و قوم فرعون و عاد و ثمود که هر یک به نوعی از عذاب دنیا گرفتار شدند و از میان رفتند.

در این جا این سؤال پیش می آید که اگر آیه مربوط به عذاب دنیا است، پس چرا این وعده الهی درباره آنها تحقق نیافت؟

این سؤال دو پاسخ دارد:

۱- این وعده درباره بسیاری از آنها مانند ابوجهل و جمعی دیگر در غزوه بدر و غیر آن تحقق یافت.

۲- نزول این عذاب برای همه آنها مشروط به عدم بازگشت به سوی خدا و عدم توبه از شرک بوده و هنگامی که غالب آنها در فتح مکه ایمان آوردند، این شرط منتفی شد و عذاب الهی برطرف گشت.

﴿ ۶۰ ﴾ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ يَوْمِهِمُ الَّذِي يُوعَدُونَ
وای بر آنها که کافر شدند از روزی که به آنها وعده داده می شود.

« وَئِيلَ » در لغت عرب در مواردی گفته می‌شود که فرد یا افرادی به هلاکت بیفتند و معنی عذاب و بدبختی را می‌دهد .

جمعیه گفته‌اند : « وَئِيلَ » چاه یا دره‌ای است در دوزخ ، ولی منظور این گویندگان این نیست که در لغت به این معنی آمده ، بلکه در حقیقت بیان یک‌نوع مصداق است . این تعبیر در قرآن مجید در موارد زیادی از جمله درباره کفار ، مشرکان ، دروغگویان ، تکذیب‌کنندگان ، گنهکاران ، کم‌فروشان و نمازگزاران بی‌خبر به کار رفته است ، ولی بیشترین مورد استعمال آن در قرآن مجید ، تکذیب‌کنندگان است .

پایان سورة ذاریات

سورة طور

فضیلت تلاوت سورة «طور»

پیرامون فضیلت این سوره در حدیثی آمده که پیامبر فرمود: «هرکس سورة "طور" را بخواند بر خداست که او را از عذابش ایمن سازد و او را در بهشتش منتعم دارد». (۱)

در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «کسی که سورة "طور" را تلاوت کند، خداوند خیر دنیا و آخرت را برای او جمع می کند». (۲)

روشن است که این همه اجر و پاداش عظیم در دنیا و آخرت از آن کسانی است که این «تلاوت» را وسیله ای برای «تفکر» و آن را نیز به نوبه خود وسیله ای در راه «عمل» قرار دهد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

وَالطُّورِ ﴿١﴾

سوگند به کوه «طور» .

«طُور» در لغت به معنی «کوه» است ، ولی با توجه به این که این کلمه در ۱۰ آیه از قرآن مجید مطرح شده ، که در ۹ مورد سخن از «طور سینا» ، همان کوهی که در آنجا وحی بر موسی نازل می شد ، به میان آمده ، معلوم می شود که در آیه مورد بحث (مخصوصاً با توجه به الف و لام عهد)^(۱) ، در این جا نیز همان معنی است . بنابراین خداوند در نخستین مرحله ، به یکی از مکان های مقدس

۱- منظور از «الف و لام عهد» : این است که چون قبلاً این کلمه مطرح بوده ، شنونده نسبت به آن کلمه معهود است ، یعنی در ذهنش روشن است چنین الف و لامی را ، الف و لام عهد گویند .

روی زمین که وحی الهی در آن جا نازل می‌گشت ، سوگند یاد کرده است .

﴿ ۲ ﴾ وَكِتَابٍ مَّسْطُورٍ

و کتابی که نوشته شده است.

در تفسیر «كِتَابٍ مَّسْطُورٍ» نیز احتمالات گوناگونی داده‌اند ، ولی به تناسب سوگندی که قبل از آن آمده ، این تعبیر یا اشاره به تورات است و یا همه کتب آسمانی .

﴿ ۳ ﴾ فِي رَقٍّ مَّنْشُورٍ

در صفحه‌ای گسترده .

واژه «رَقٍّ» از ماده «رَقَّتْ» در اصل به معنی نازک و لطیف بودن است و به کاغذ یا پوست نازکی که مطلبی بر آن می‌نویسند ، نیز گفته می‌شود و «منشور» به معنی گسترده است .

بنابراین سوگند به کتابی خورده شده که بر صفحه‌ای از بهترین صفحات نگاشته شده و در عین حال باز و گسترده است و نه پیچیده .

۴ وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ

و سوگند به بیت المعمور .

در مورد «بَيْتِ الْمَعْمُورِ» تفسیرهای گوناگونی شده است ، ولی با توجه به تعبیرات مختلفی که در قرآن ، از «کعبه» به عنوان «بیت» آمده ، همین معنی از همه مناسب تر به نظر می رسد ، زیرا کعبه به وسیله زوَّار و حاجیان همواره معمور و آباد است و نخستین خانه ای است که برای عبادت ، در روی زمین ساخته و آباد شده است .

۵ وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ

و سقف برافراشته .

اما منظور از «السَّقْفِ الْمَرْفُوعِ» ، آسمان است ، چراکه در آیه ۳۲ سورة انبیاء می خوانیم : « وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا : ما آسمان را سقف محفوظی قرار دادیم » . تعبیر به «سقف» ممکن است از این نظر باشد که ستارگان و کرات آسمانی آن چنان سراسر آسمان را پوشانده اند و به سقفی می مانند و نیز ممکن است اشاره به

«جو اطراف زمین» باشد که قشر فشرده‌ای از هوا همچون سقف محکمی اطراف آن را فراگرفته و آن را در برابر هجوم سنگ‌های آسمانی و اشعه‌زایانبار کیهانی به‌خوبی حفظ می‌کند.

﴿٦﴾ وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ

و دریای مملو و برافروخته .

برای «مَسْجُور» دو معنی در لغت ذکر شده : یکی «برافروخته» و دیگری «مملو» . در سخنان امیرمؤمنان علی علیه السلام در داستان «حَدِیدَةُ مُحَمَّاهُ» به برادرش عقیل نیز می‌خوانیم که فرمود : « أَتَأْنُّ مِنْ حَدِیدَةِ أَحْمَاهَا إِسْنَانُهَا لِلْعِیَةِ وَ تَجْرُنِی إِلَى نَارٍ سَجَرَهَا جَبَّارُهَا لِعَظْبِهِ : آیا از آهنی که انسانی به صورت بازپچه آن را گداخته است، ناله می‌کنی، ولی مرا به سوی آتشی می‌کشانی که پروردگار آن را از خشمش برافروخته ؟ »^(۱) اما این «بحر مسجور» و دریای برافروخته کجاست ؟ بعضی گفته‌اند همین اقیانوس‌های

۱- «نهج البلاغه» خطبه ۲۱۵ ، صفحه ۷۱۳ نهج البلاغه فیض الاسلام.

کره زمین ما است که در آستانه قیامت ، برافروخته می شود و سپس منفجر می گردد ، چنان که در آیه ۶ سورة تکویر آمده است : « وَإِذَا الْبُخَارُ سُجِّرَتْ : هنگامی که دریاها برافروخته می شود » و در آیه ۳ سورة انفطار می خوانیم : « وَإِذَا الْبُخَارُ فُجِّرَتْ : هنگامی که دریاها منفجر و شکافته می شود » .

قابل توجه این که در چگونگی ارتباط مفهوم این پنج سوگند با یکدیگر ، مفسران چندان بحث نکرده اند ، ولی چنین به نظر می رسد که سه سوگند نخست رابطه نزدیکی با یکدیگر دارند ، چرا که همه از وحی و خصوصیات آن سخن می گویند ، « کوه طور » محل نزول وحی بود و « کتاب مسطور » نیز اشاره به کتاب آسمانی است ، خواه تورات باشد یا قرآن و « بیت المعمور » محل رفت و آمد فرشتگان و پیک وحی خدا است . و اما دو سوگند دیگر از آیات « تکوینی » سخن می گوید (در برابر سه سوگند نخست که از آیات « تشریعی » سخن می گفت) این دو سوگند ، یکی اشاره به مهمترین نشانه توحید ، یعنی آسمان با عظمت است و دیگری به یکی از نشانه های مهم

معاد که در آستانه رستاخیز رخ می دهد .^(۱)

بنابراین «توحید» و «نبوت» و «معاد» در این پنج سوگند جمع است .

﴿۷﴾ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ

که عذاب پروردگارت واقع می شود.

﴿۸﴾ مَالَهُ مِنْ دَافِعٍ

و چیزی از آن مانع نخواهد بود .

نکته ای که در این جا باقی می ماند این است که ارتباط این قسم ها و موضوعی که برای آن

۱- منظور از آیات تکوینی آیاتی است که با فرمان خداوند که به آنها می گوید "کن" یعنی باش "فیکون" پس می باشد . و منظور از آیات تشریعی آیاتی است که خداوند دستور فرموده که عبادش آن را انجام دهند که همان دستورهای شرع قلمداد می شود .

سوگند یاد شده ، چگونه است ؟

پاسخ این سؤال با توجه به مطالبی که در بالا گفته شد ، روشن می شود و آن این که سوگندهای فوق که بر محور قدرت خداوند درعالم « تکوین و تشریع » دور می زند ، بیانگر این است که چنین کسی به خوبی قادر است مردگان را بار دیگر به زندگی و حیات بازگرداند و قیامت را برپا کند ، این همان چیزی است که سوگندها به خاطر آن یاد شده ، همان گونه که در این آیه اشاره شده است .

﴿ ۹ 〉 یَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَورًا

(این عذاب الهی) در روزی است که آسمان شدیداً به حرکت درمی آید .
« مَور » همان حرکت سریع و دورانی و توأم با رفت و آمد و اضطراب و تموج است .
به این ترتیب در آستانه قیامت نظام حاکم بر کرات آسمانی برهم می ریزد ، آنها از مدارات خود منحرف می شوند و به هرسو رفت و آمد می کنند، سپس درهم نوردیده می شوند و به جای آنها آسمانی نو به فرمان خدا برپا می شود ، چنان که آیه ۱۰۴ سورة انبیاء می گوید:

«يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ: روزی که آسمان را همچون طومار درهم می‌پیچیم.»
و در آیه ۴۸ سوره ابراهیم می‌خوانیم: «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَ
السَّمَوَاتُ: روزی که این زمین به زمینی دیگر و آسمان‌ها به آسمان دیگری تبدیل می‌شود.»

﴿۱۰﴾ وَتَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا

و کوه‌ها از جا کنده و متحرک می‌شوند.

آری کوه‌ها از جا کنده می‌شوند و به حرکت درمی‌آیند و سپس به شهادت
آیات دیگر قرآن متلاشی می‌گردند و همچون «عَيْنٍ مِّنْ فَوْشٍ» (پشم رنگین زده شده)
می‌شوند (۵ / قارعه) و به‌جای آن زمینی صاف و هموار و بی‌آب و گیاه آشکار
می‌گردد «فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا» (۱۰۶ / طه). (۱)

۱- توضیحات بیشتر در «تفسیر نمونه»، جلد ۱۳، صفحه ۳۰۲،
ذیل آیات ۱۰۵، سوره طه مطرح شده است.

این‌ها همه اشاره به آن است که این دنیا و تمام پناهگاه‌های آن درهم کوبیده می‌شود، جهانی نو، با نظاماتی نوین جای آن را می‌گیرد و انسان در برابر نتایج اعمال خویش، قرار خواهد گرفت.

﴿۱۱﴾ **فَوَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ**

وای در آن روز بر تکذیب‌کنندگان.

آری در حالی که وحشت و اضطراب ناشی از دگرگونی جهان، همگان را فرا گرفته، وحشت عظیم‌تری به سراغ «مکذبین» می‌آید که همان عذاب الهی است چرا که «وَيْلٌ» اظهار تأسف و اندوه است بر وقوع یک حادثه نامطلوب.

﴿۱۲﴾ **الَّذِينَ هُمْ فِي خَوْضٍ يَلْعَبُونَ**

همان‌ها که در سخنان باطل به بازی مشغولند.

آن‌ها که در اباطیل غوطه ورنند

«خَوْض» به معنی ورود در سخنان باطل است و دراصل به معنی وارد شدن در آب و عبور از آن است.

آیات قرآن را «دروغ» و معجزات پیامبر را «سحر» می خوانند و آورنده آن را «مجنون» می شمرند ، همه حقایق را به بازی گرفته و به سخریه و استهزاء در برابر آن ها می پردازند . گرچه تکیه کلام قرآن در آیات فوق مشرکان عصر پیامبرند ، ولی بدون شک این آیات عمومیت دارد و همه مکذبان را شامل می شود ، حتی فلاسفه مادی که در مستی از خیالات و افکار ناقص غوطه ورنند ، حقایق عالم هستی را به بازی می گیرند و جز آنچه را با عقل قاصر خود دریافته اند ، به رسمیت نمی شناسند ، منتظرند همه چیز را در آزمایشگاه خود و زیر میکروسکوپ ببینند ، حتی ذات پاک خداوند را و گرنه وجود او را به رسمیت نمی شناسند . این هانیز مصداق «فِي خَوْضٍ يَلْعَبُونَ» هستند و در انبوهی از خیالات و پندارهای باطل غرقند .

﴿۱۳﴾ يَوْمَ يُدْعَوْنَ إِلَىٰ نَارِ جَهَنَّمَ دَعَاءً

در آن روز که آن ها را به زور به سوی آتش جهنم می رانند .

﴿۱۴﴾ هَذِهِ النَّارُ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذَّبُونَ

(و به آن ها می گویند) این همان آتشی است که آن را انکار می کردید .

واژه «دَعَّ» به معنی دفع شدید و راندن توأم با خشونت و عُنْف است .
مجرمان را چگونه به دوزخ می برند
بدون شک بردن آن‌ها به سوی آتش دوزخ ، توأم با تحقیر و ذلت و زجر و عذاب است ، ولی در آیات مختلف قرآن ، تعبیرات گوناگونی در این باره دیده می شود :
در سورة حاقه آیات ۳۰ و ۳۱ می خوانیم : « خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ » (۱) و را بگیرد و در غل و زنجیر کنید ، سپس در آتش دوزخ وارد سازید .
و در سورة دخان آیه ۴۷ چنین آمده : « خُذُوهُ فَاعْتِلُوهُ إِلَى سَوَاءِ الْجَحِيمِ : (۲) و را بگیرد و با شدت به میان جهنم برانید .
و در آیات متعددی تعبیر به « سوق » و راندن شده است ، مانند آیه ۸۶ سورة مریم : « وَ نَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وِرْدًا : (۳) مجرمان را (۱) همچون شتران تشنه کامی که به سوی آبگاه می روند) به سوی جهنم می رانیم » .
و به عکس پرهیزکاران و متقین را با نهایت احترام و اکرام به سوی بهشت می برند ،

فرشتگان الهی به استقبال آنها می‌شتابند ، درهای بهشت به روی آنها گشوده می‌شود و خازنان بهشت به آنها سلام و خوش آمد می‌گویند و بشارت سکونت جاودان را در بهشت به آنها می‌دهند (۷۳ / زمر) .

به این ترتیب نه تنها «بهشت» و «دوزخ» کانون «مهر» و «قهر» خدا است، بلکه تشریفات ورود در هر یک از آنها نیز بیانگر همین معنی است .

﴿۱۵﴾ اَفَسِحْرٌ هَٰذَا اَمْ اَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ

آیا این سحر است؟ یا شما نمی‌بینید .

شما پیوسته در دنیا می‌گفتید ، آنچه محمد آورده ، سحر است ، او از طریق ساحری پرده بر چشم‌های ما افکنده تا حقایق را نبینیم ، عقل ما را می‌رباید و اموری را به نام «معجزه» به ما معرفی می‌کند و سخنانی را به عنوان «وحی الهی» بر ای مامی خواند، اما این‌ها همه بی‌اساس است و چیزی جز سحر نیست.

لذا روز قیامت به عنوان سرزنش و توبیخ ، به هنگامی که آتش دوزخ را با چشم

می بینند و حرارت آن را لمس می کنند ، به آن ها گفته می شود : « آیا این ها سحر است ؟ آیا پرده بر چشم شما افکنده شده ؟ »

﴿ ۱۶ ﴾ **إِصْلَوْهَا فَاصْبِرُوا أَوْ لَا تَصْبِرُوا سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ**

در آن وارد شوید و بسوزید ، می خواهید صبر کنید یا نکنید ، برای شما تفاوتی نمی کند ،

چرا که تنها به اعمالتان جزا داده می شوید .

آری این اعمال خودتان است که به سوی شما بازگشته و پاپیچ شما شده است ، بنابراین

جزع و فزع و آه و ناله و بی تابی تأثیری ندارد .

این آیه تأکید مجددی است بر مسأله « تجسم اعمال » و بازگشت آن به سوی انسان و نیز

تأکید مجددی است بر مسأله عدالت پروردگار ، چرا که آتش جهنم هر قدر سوزان باشد و

مجازات آن دردناک ، چیزی جز نتیجه اعمال خود انسان ها و اشکال تبدیل یافته آن نیست .

﴿ ۱۷ ﴾ **إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَعِيمٍ**

اما پرهیزکاران در میان باغ های بهشت و نعمت های فراوان جای دارند .

تعبیر به « مُتَّقِینَ » (پرهیزکاران) به جای « مؤمنین » به خاطر آن است که این عنوان هم ایمان را دربردارد و هم جنبه‌های عمل صالح را ، به‌خصوص این‌که « تقوی » در یک مرحله مقدمه و پایه ایمان است ، چنان‌که قرآن در آیه ۲ سوره بقره می‌گوید : « ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ : در این کتاب آسمانی شکی نیست و مایه هدایت پرهیزکاران است » . چراکه اگر انسان دارای تعهد و احساس مسؤولیت و روح حق‌جویی و حق‌طلبی که مرحله‌ای از تقوی است، نباشد هرگز به دنبال تحقیق از آیین حق نمی‌رود و هدایت قرآن را نمی‌پذیرد .

تعبیر به « جَنَّات » و « نَعِیم » به صورت صیغه « جمع » (« بَاغِها » و « نَعْمَتِها ») آن‌هم به صورت « نکره » اشاره به تنوع و عظمت آن باغ‌ها و نعمت‌ها است .

﴿ ۱۸ ﴾ فَاکْهِنَ بِمَا اتَّهَمُ رَبُّهُمْ وَوَقَّهُمْ رَبُّهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ

و از آن‌چه پروردگارشان به آن‌ها داده شاد و مسرورند و پروردگارشان آن‌ها را از عذاب دوزخ نگاه داشته است .

« فَاکْهِنَ » به معنی مسرور و خندان بودن و دیگران را با سخنان شیرین و

مزاح ، مسرور کردن است .

آری از خوشحالی در پوست نمی‌گنجد ، پیوسته با هم مزاح می‌کنند و دل‌های آن‌ها از هرگونه اندوه و غم تهی است و آرامش فوق‌العاده‌ای را احساس می‌کنند .
تعبیر به «رَبُّهُمْ» (پروردگارشان) در هردو فرازآیه اشاره‌ای است بر نهایت لطف خداوند نسبت به آن‌ها و ادامهٔ ربوبیتش در آن جهان .

﴿۱۹﴾ **كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ**

(به آن‌ها گفته می‌شود) بخورید و بیاشامید گوارا، این‌ها به‌خاطر اعمالی است که انجام می‌دادید .

«هَنِيئًا» چیزی است که مشقتی به دنبال ندارد و خامتی نمی‌آفریند و تعبیر به «هَنِيئًا» اشاره به این است که خوردنی‌ها و نوشیدنی‌های بهشتی هیچ‌گونه عوارض نامطلوبی را به دنبال ندارد و همچون نعمت‌های این جهان نیست که گاه مختصر کم و زیاد در آن ، بیماری و ناراحتی به دنبال می‌آورد .

به علاوه نه مشقتی برای تحصیل آن لازم است و نه ترسی از پایان گرفتن و تمام شدن در میان است و به همین دلیل این نعمت‌ها کاملاً گوارا است.

مسلم است نعمت‌های بهشتی ذاتاً گوارا است، اما این که فرشتگان به بهشتیان می‌گویند: گوارا باد، خود لطف و گوارایی دیگری دارد.

﴿۲۰﴾ مُتَّكِئِينَ عَلَى سُرُرٍ مَصْفُوفَةٍ وَزَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ
این در حالی است که بر تخت‌های صف کشیده در کنار هم تکیه می‌کنند و حورالعین را به همسری آن‌ها درمی‌آوریم.

«سُرُر» جمع «سریر» (از ماده سرور) دراصل به تخت‌هایی گفته می‌شود که برای مجالس انس و سرور ترتیب می‌دهند و بر آن تکیه می‌کنند.

«مَصْفُوفَةٌ» از ماده «صَفَّ» به این معنی است که این تخت‌ها در کنار یکدیگر قرار گرفته و مجلس انس عظیمی برپا می‌کنند.

در آیات متعددی از قرآن می‌خوانیم که بهشتیان بر روی تخت‌ها در مقابل یکدیگر

می‌نشینند « عَلَى سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ » (۴۷ / حجر و ۴۴ / صافات) .

این تعبیر منافاتی با آنچه در آیه مورد بحث آمده ، ندارد چراکه در مجالس انس و سرور که از تفاوت و تبعیض دور باشد ، صندلی‌ها را در کنار هم و گرداگرد مجلس می‌گذارند که هم صف به هم پیوسته‌ای را تشکیل می‌دهد و هم روبروی یکدیگر قرار دارد . تعبیر به « مُتَّكِنِينَ » اشاره به نهایت آرامش آن‌ها است ، زیرا انسان معمولاً در حال آرامش تکیه می‌کند و افرادی که نگران و ناآرامند معمولاً چنین نیستند .

« خُور » جمع « حَوَراء » و « أَحْوَِر » به کسی گفته می‌شود که سیاهی چشمش کاملاً مشکی و سفیدی آن کاملاً شفاف باشد و یا به‌طور کلی کنایه از جمال و زیبایی کامل است ، چراکه زیبایی بیش از همه در چشمان تجلی می‌کند و « عَیْن » جمع « أَعْیْن » و « عَیْنَاء » به معنی درشت چشم است و به این ترتیب کلمه « خُور » و « عَیْن » بر مذکر و مونث هر دو اطلاق می‌شود و مفهوم گسترده‌ای دارد که همه همسران بهشتی را شامل می‌شود ، همسران زن برای مردان باایمان و همسران مرد برای زنان مؤمن .

﴿ ۲۱ ﴾ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ

و آنها که ایمان آوردند و فرزندانشان به پیروی از آنان ایمان اختیار کردند ، فرزندانشان را (در بهشت) به آنها ملحق می کنیم و از عمل آنها چیزی نمی کاهیم و هر کس در گرو اعمال خویش است .

هرکس در گرو اعمال خویش است

« أَلَتْنَاهُمْ » از ماده « أَلَتْ » به معنی کم کردن است .

این نیز خود یک نعمت بزرگ است که انسان ، فرزندان با ایمان و مورد علاقه اش را در بهشت در کنار خود ببیند و از انس با آنها لذت برد ، بی آنکه از اعمال او چیزی کاسته شود . از تعبیرات آیه برمی آید که منظور ، فرزندان بالغی است که در مسیر پدران گام برمی دارند ، در ایمان از آنها پیروی می کنند و از نظر مکتبی به آنها ملحق می شوند . این گونه افراد اگر از نظر عمل کوتاهی و تقصیراتی داشته باشند ، خداوند به احترام

پدران صالح ، آنها را می بخشد و ترفیع مقام می دهد و به درجه آنان می رساند و این موهبتی است بزرگ برای پدران و فرزندان .

به هر حال ، از آن جا که ارتقاء این فرزندان به درجه پدران ممکن است این توهم را به وجود آورد که از اعمال پدران برمی دارند و به فرزندان می دهند ، به دنبال آن آمده است : « وَ مَا أَلْتَنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ : ما چیزی از اعمال آنها نمی کاهیم » . در پایان آیه می افزاید : « هر کس در گرو و همراه اعمال خویش است » (كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ) . یکی از معانی «رهن» در لغت ملازمت و همراه بودن چیزی است ، هر چند معنی معروف «رهن» همان «وثیقه» در مقابل وام است ، ولی از کلمات اهل لغت چنین استفاده می شود که یکی از معانی آن نیز دوام و ملازمت است .

به این ترتیب جمله «كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ» مفهومش این است که اعمال هر کسی ملازم و همراه او است و هرگز از او جدا نمی شود ، خواه عمل نیک باشد یا بد ؟ و به همین دلیل «متقین» در بهشت با اعمال خویشند و اگر فرزندان شان در کنار آنها قرار می گیرند به

این معنی نیست که از اعمال آن‌ها کاسته شود .
 به هر حال این جمله تأکیدی بر این واقعیت است که اعمال انسان هرگز از او جدا نشده
 و پیوسته در تمام مراحل و مواقف همراه او است .

﴿ ۲۲ ﴾ وَأَمْدَدْنَاهُمْ بِفَاكِهَةٍ وَلَحْمٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ

همواره از انواع میوه‌ها و گوشت‌ها از هر نوع تمایل داشته باشند در اختیار آن‌ها می‌گذاریم.
 «أَمْدَدْنَاهُمْ» از ماده «أَمَدَدَ» به معنی ادامه و افزایش و اعطاء است ، یعنی میوه‌ها و غذاهای
 بهشتی آن‌چنان نیست که با تناول کردن کمبودی پیدا کند و یا مثل میوه‌های دنیا که در فصول سال
 نوسان زیادی دارد ، تغییری در آن حاصل شود ، بلکه همیشگی و جاودانی و مستمر است .
 تعبیر « مِّمَّا يَشْتَهُونَ » (از آنچه بخواهند) نشان می‌دهد که بهشتیان در انتخاب نوع و
 کمیت و کیفیت این میوه‌ها و غذاها ، کاملاً آزادند ، هر آنچه بخواهند در اختیار دارند .
 البته غذاهای بهشتی منحصر به این دو نیست ، ولی این‌ها دو غذای مهم‌اند .
 مقدم داشتن « فَاكِهَةٍ » بر « لَحْمٍ » اشاره‌ای است به برتری « میوه‌ها » بر « گوشت‌ها » .

﴿ ۲۳ ﴾ يَتَنَزَّعُونَ فِيهَا كَأْسًا لَا لَغْوٌ فِيهَا وَلَا تَأْثِيمٌ
 آن هادر بهشت جام های پراز شراب طهور را که نه بیهوده گویی در آن است و نه گناه از یکدیگر می گیرند .

« يَتَنَزَّعُونَ » از ماده « تنزع » به معنی گرفتن از یکدیگر است .
 « كَأْسٌ » جامی است که پر از شراب باشد و به ظرف خالی قَدَح می گویند .
 به هر حال از آن جاکه تعبیر به « كَأْسٌ » شراب های تخدیر کننده دنیا را احیاناً تداعی می کند ،
 می افزاید : در آن شراب نه لغو و بیهوده گویی است و نه گناه ، زیرا هرگز عقل و هوش انسان را نمی گیرد ،
 بنابراین سخنان ناموزون و اعمال زشتی که از مست ها سر می زند ، هرگز از آنان سر نخواهد
 زد بلکه به حکم آن که شراب طهور است آن ها را پاک تر و خالص تر و هوشیار تر می کند .
 ﴿ ۲۴ ﴾ وَيُطَوَّفُ عَلَيْهِمْ غُلَمٌ أَن لَّهُمْ كَأَنَّهُمْ لُوْهُؤْمَ مَكْنُونٌ
 و پیوسته در گرد آن ها نوجوانانی بر ای خدمت آنان گردش می کنند که همچون مروارید های
 در صدفند .

« مروارید درون صدف » به قدری تازه و شفاف و زیبا است که حد ندارد ، هر چند در بیرون صدف نیز قسمت زیادی از زیبایی خود را حفظ می‌کند ، ولی گرد و غبار هوا و آلودگی دست‌ها هر چه باشد از صفای آن می‌کاهد ، خدمتگزاران بهشتی آنقدر زیبا و سفید چهره و با صفا هستند که گویی مرواریدهایی در صدفند . تعبیر به « يَطُوفُ عَلَيْهِمْ » (بر آنها طواف می‌کنند) اشاره به آمادگی دائمی آنها برای خدمت است .

گرچه در بهشت نیازی به خدمتکار نیست و هر چه بخواهند در اختیار آنها قرار می‌گیرد ، ولی این خود احترام و اکرام بیشتری برای بهشتیان است . در حدیثی آمده است که از رسول اکرم سؤال کردند : « اگر خدمتگذار همچون مروارید در صدف باشد ، مخدوم ، یعنی مؤمنان بهشتی چگونه اند ؟ فرمود : « برتری مخدوم بر

خدمتگذار در آنجا همچون برتری ماه در شب چهارده بر سایر کواکب است» (۱)

تعبیر به «لَهُمْ» نشان می‌دهد که هر یک از مؤمنان خدمتگذار مخصوص به خود دارند. و از آنجا که بهشت جای غم و اندوه نیست، آن خدمتگذاران نیز از خدمت مؤمنان نهایت لذت را می‌برند.

﴿٢٥﴾ وَاقْبَلْ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ

در این هنگام رویه یکدیگر کرده (از گذشته) سؤال می‌نمایند.

﴿٢٦﴾ قَالُوا إِنَّا كُنَّا قَبْلُ فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ

می‌گویند: ما در میان خانواده خود ترسان بودیم.

آن روز ترسان بودیم و امروز در نهایت امنیت

و آخرین نعمت در این سلسله همان نعمت آرامش کامل و اطمینان خاطر از هر گونه

۱- «مجمع البيان»، «کشاف» و «قرطبی».

عذاب و کیفر است .

با این‌که در میان خانواده خود زندگی می‌کردیم و باید احساس امنیت کنیم ، باز ترسان بودیم ، از این بیم داشتیم که حوادث ناگوار زندگی و عذاب الهی ، هر لحظه فرا رسد و دامن ما را گیرد .

از این بیم داشتیم که فرزندان و خانواده ما راه خطا پیش گیرند و در وادی ضلالت گمراه و سرگردان شوند .

و از این بیم داشتیم که دشمنان سنگدل، ما را غافلگیر سازند و عرصه را بر ما تنگ کنند .

﴿ ۲۷ ﴾ فَمَنْ أَلَّهْ عَلَيْهِنَا وَوَقْنَا عَذَابَ السَّعِيرِ

اما خداوند بر ما منت گذارد و از عذاب کشنده ما را حفظ کرد .

« سَمُوم » به معنی حرارتی است که در « مَسَام » بدن (سوراخ‌های بسیار ریز که در سطح پوست قرار دارد) داخل می‌شود و انسان را آزار می‌دهد یا می‌کشد و باد سموم نیز چنین بادی را گویند و « عَذَابُ سَمُوم » نیز چنین عذابی است ، اطلاق کلمه « سم » به مواد کشنده

نیز به خاطر نفوذشان در تمام بدن است .

آری پروردگار مهربان ، ما را از زندان دنیا با تمام وحشتهایش نجات بخشید و در کانون نعمت‌هایش ، یعنی بهشت ، جای داد .

آن‌ها هنگامی که گذشته خود را به خاطر می‌آورند و جزئیات آن را متذکر می‌شوند و با وضعی که در آن قرار دارند ، مقایسه می‌کنند ، به ارزش نعمت‌های بزرگ الهی و مواهب او بیشتر پی می‌برند و طبعاً برای آن‌ها لذت‌بخش‌تر و دلچسب‌تر خواهد بود ، چراکه در این مقایسه ارزش‌ها بهتر روشن می‌شود .

﴿۲۸﴾ **إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلُ نَدْعُوهُ إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ**
ما از قبل خدا را به عنوان نیکوکار و رحیم می‌خواندیم (و می‌شناختیم) .

آری صحنه قیامت و نعمت‌های بهشت تجلیگاه اسماء و صفات خدا است و مؤمنان بامشاهده این صحنه‌ها به حقیقت این اسماء و صفات بیش از هر زمان آشنا می‌شوند ، حتی دوزخ نیز بیانگر صفات او است و حکمت و عدل و قدرت‌ش را نشان می‌دهد .

﴿ ۲۹ ﴾ فَذَكِّرْ فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَتِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ

حال که چنین است تذکر ده و به لطف پروردگارت تو کاهن و مجنون نیستی .
 تعبیر « فَذَكِّرْ » به خوبی نشان می‌دهد که هدف اصلی از ذکر آن‌همه نعمت‌ها و مجازات‌های این دو گروه ، آماده ساختن زمینه روحی برای پذیرش حقایق تازه است و در حقیقت هر گوینده‌ای نیز برای تأثیر سخن و نفوذ کلامش باید از این روش بهره‌گیری کند .
 « کاهِن » به کسی گفته می‌شد که خبر از اسرار غیبی می‌داد و غالباً مدعی بود که با جتیان ارتباط دارد و اخبار غیبی را از آن‌ها می‌گیرد ، مخصوصاً در عصر جاهلیت کاهنان بسیاری بودند ، از جمله دو کاهن معروف « شَقَّ » و « سَطِیح » ، آن‌ها در حقیقت افراد هوشیاری بودند که از هوش خود سوء استفاده کرده و با این ادعاها سر مردم را گرم می‌کردند ، کهنات در اسلام حرام و ممنوع است و اعتباری به قول کاهنان نیست ، زیرا اسرار غیب مخصوص خدا است و سپس به هر کس از انبیاء و امامان آن‌چه مصلحت بداند ، تعلیم می‌کند .
 قریش برای پراکنده ساختن مردم از اطراف پیامبر اسلام این تهمت‌ها را به او

می‌بستند ، گاه کاهنش می‌خواندند و گاه مجنون و عجب این‌که به تضاد این دو وصف نیز واقف نبودند ، زیرا کاهنان افراد هوشیاری بودند ، برخلاف مجنون و جمع این دو افترا در آیه فوق شاید اشاره به همین پراکنده‌گویی آن‌ها باشد .

﴿ ۳۰ ﴾ اَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَّتَرَبَّصُّ بِهِ رَيْبَ الْمَنُونِ

بلکه آن‌ها می‌گویند او شاعری است که ما انتظار مرگش را می‌کشیم .

﴿ ۳۱ ﴾ قُلْ تَرَبَّصُوا فَإِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُتَرَبِّصِينَ

بگو : انتظار بکشید که من هم با شما انتظار می‌کشم (شما انتظار مرگ

مرا و من انتظار پیروزی و نابودی شما را) .

« مَنُون » از ماده « مَنَ » در اصل به دو معنی آمده : « نقصان » و « قطع و بریدن »

که این دو نیز مفهوم نزدیکی دارند ، سپس واژه « مَنُون » به مرگ نیز اطلاق شده ، چراکه نفرت را کم می‌کند و کمک‌ها را قطع می‌نماید .

واژه « رَيْب » در اصل به معنی شک و تردید و توهم چیزی است که بعداً پرده از

روی آن برداشته می‌شود و حقیقت آن آشکار می‌گردد .
 این تعبیر هنگامی که در مورد مرگ به کار رود و «رَبِّیَ الْمُنُونُ» گفته شود ، از این نظر است که وقت حصول آن نامعلوم است ، نه اصل تحقق آن .
 به هر حال آن‌ها به این دل خوش می‌کردند که حوادثی پیش آید و طومار عمر پیامبر در هم پیچیده شود و آن‌ها به گمان خود از این مشکل بزرگی که دعوت آن حضرت در سراسر جامعه آنان به وجود آورده بود ، رهایی یابند .
 « شما انتظار این را داشته باشید که با مرگ من بساط اسلام پرچیده شود و من نیز به یاری پروردگار در این انتظارم که در حیاتم آیین اسلام جهان‌گیر گردد و بعد از من نیز به راه خود ادامه دهد و جهانی و جاودانی شود » .
 ﴿ ۳۲ ﴾ اَمْ تَأْمُرُهُمْ اَخْلَافُهُمْ بِهَذَا اَمْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ
 آیا عقلهایشان آن‌ها را به این اعمال دستور می‌دهد؟ یا قومی طغیان‌گرند؟
 « اَخْلَام » جمع « حُلْم » به معنی « عقل » است ، این واژه گاه به معنی « خواب و رؤیا »

نیز آمده است و در آیه مورد بحث نیز چنین تفسیری بعید نیست یعنی سخنان آنها گویی نتیجه خواب‌های پریشان است.

سران قریش در میان قوم خود به عنوان « ذوی الاحلام » (صاحبان عقول) شناخته می‌شدند، قرآن می‌گوید: « این کدام عقل است که این وحی آسمانی را که نشانه‌های حقانیت از تمام محتوایش آشکار است، شعر و کهنات می‌شمرد و آورنده آن را که سابقه‌ای بس طولانی در امانت و عقل دارد، کاهن و مجنون و شاعر معرفی می‌کند ». بنابراین باید نتیجه گرفت که این‌گونه تهمت‌ها و افتراءات، فرمان عقل آنها نیست، بلکه سرچشمه همه آنها روح عصیان و طغیانگری است که بر این افراد غالب است، همین که منافع نامشروع خود را در خطر می‌بینند، با عقل وداع می‌گویند و سر به طغیان در مقابل فرمان حق برمی‌دارند.

﴿ ۳۳ ﴾ اَمْ يَقُولُونَ تَقَوَّلَهُ بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ

آنها می‌گویند قرآن را به خدا افترا بسته ولی آنها ایمان ندارند.

«تَقْوَالَهُ» از ماده «تَقُولُ» به معنی سخنی است که انسان نزد خود می‌سازد، بی‌آنکه واقعیتی داشته باشد.

این یکی دیگر از بهانه‌های مشرکان و کفار لجوج برای عدم تسلیم در برابر قرآن مجید و دعوت پیامبر بود.

﴿۳۲﴾ فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ

اگر راست می‌گویند سخنی همانند آن بیاورند.

اگر مشرکین راست می‌گویند کلامی مانند قرآن بیاورند

ولی قرآن مجید پاسخ دندان‌شکنی به آن‌ها می‌گوید، می‌فرماید: اگر راست می‌گویید که این کلام بشر است و ساخته و پرداخته فکر انسان، پس شما نیز سخنی همانند آن بیاورید، زیرا شما هم انسانید و به گفته خود دارای هوش سرشار و قدرت بیان و آگاهی و تسلط بر انواع سخن هستید، چرا گویندگان و متفکران شما قادر نیستند سخنی همانند آن بیاورند. جمله «فَلْيَأْتُوا» (پس بیاورند...) به اصطلاح امر تعجیزی است و هدف آن است که عجز

و ناتوانی آنها را از مقابله به مثل در برابر قرآن روشن سازد و این همان چیزی است که در علم کلام و عقاید از آن تعبیر به «تَحَدِّي» می‌کنند، یعنی دعوت مخالفان به معارضة و مقابله به مثل در برابر معجزات.

همان‌گونه که می‌دانیم این ندای قرآن در این آیه و آیات مشابه همواره بلند بوده است و در طی چهارده قرن که از بعثت پیامبر می‌گذرد، کسی نتوانسته است به آن پاسخ مثبت گوید، با این که مسلم است که دشمنان اسلام، مخصوصاً ارباب کلیسا و یهود در طول سال‌ها میلیاردها صرف تبلیغات بر ضد اسلام می‌کنند، چه مانعی داشت که بخشی از آن را در اختیار گروهی از دانشمندان و ادبا و سخن‌سنان مخالف می‌گذارند، تا در برابر قرآن به معارضة برخیزند و مصداق «فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ» باشند و این عجز عمومی گواه زنده‌ی اصالت این وحی آسمانی است.^(۱)

۱- «فی ظلال القرآن»، جلد ۷، صفحه ۶۰۵.

﴿۳۵﴾ اَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ اَمْ هُمْ الْخَالِقُونَ

آیا آنها بی‌سبب آفریده شده‌اند؟ یا خود خالق خویشند. این آیه تا آیه ۴۳، آیاتی است که همگی با «اَمْ» که در این جا برای «استفهام» است، آغاز شده و یک استدلال زنجیره‌ای جالب را در قالب «یازده سؤال پی در پی» (به صورت استفهام انکاری) تشکیل می‌دهد و به تعبیر روشن‌تر تمام راه‌های فرار را از هر سو به روی مخالفان می‌بندد و چنان آنها را در این عبارات کوتاه و پرنفوذ در تنگنا قرار می‌دهد که انسان بی‌اختیار در برابر عظمت و انسجام آن سر تعظیم فرود آورده و اقرار و اعتراف می‌کند. نخست از مسأله آفرینش شروع می‌کند.

اثبات وجود خداوند از طریق برهان علیّیت

عبارت کوتاه و فشرده آیه بالا در حقیقت اشاره به «برهان معروف علیّیت» است که در فلسفه و کلام برای اثبات وجود خداوند آمده است و آن این‌که عالمی که در آن زندگی می‌کنیم، بدون شک حادث است (زیرا دائماً در حال تغییر است و آنچه در

حال تغییر و دگرگونی است ، معرض حوادث است و چیزی که در معرض حوادث است ، محال است قدیم و ازلی باشد) .

اکنون این سؤال پیش می آید که اگر حادث است از پنج حال بیرون نیست :

❧ ۱- بدون علت به وجود آمده است .

❧ ۲- خود علت خویشتن است .

❧ ۳- معلولات جهان علت وجود آن هستند .

❧ ۴- این جهان معلول علتی است که آن هم به نوبه خود معلول علت دیگری است و تا بی نهایت پیش می رود .

❧ ۵- این جهان مخلوق خداوند واجب الوجود است که هستیش از درون ذات پاک او است .

باطل بودن چهار احتمال نخست معلوم است ، زیرا : وجود معلول بدون علت محال است و گرنه هر چیز در هر شرایطی باید به وجود آید ، در حالی که چنین نیست .

احتمال دوم که چیزی خودش را به وجود آورد ، نیز محال است ، زیرا

مفهومش این است که قبل از وجودش موجود باشد و این اجتماع نقیضین است . همچنین احتمال سوم که مخلوقات انسان ، خالق انسان باشد، نیز واضح البطلان است (چراکه لازمه آن دور است) .

و نیز احتمال چهارم یعنی تسلسل علت‌ها و کشیده شدن سلسله علل و معلول به بی‌نهایت آن نیز غیر قابل قبول است ، چراکه بی‌نهایت معلول و مخلوق ، بالاخره مخلوق است و نیاز به خالق دارد که آن را ایجاد کند ، مگر بی‌نهایت صفر عدد می‌شود ؟ یا از درون بی‌نهایت ظلمت نور برمی‌خیزد ؟ یا از بی‌نهایت فقر و نیاز ، بی‌نیازی به وجود می‌آید ؟ بنابراین راهی جز قبول احتمال پنجم یعنی خالقیت واجب‌الوجود باقی نمی‌ماند . و از آن‌جاکه رکن اصلی این برهان نفی همان احتمال اول و دوم است، قرآن به همان قناعت کرده است . اکنون می‌بینیم که در عبارت کوتاهی چه استدلالی نهفته شده است .

﴿ ۳۶ ﴾ **أَمْ خَلَقُوا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بَلْ لَا يُوقِنُونَ**

آیا آن‌ها آسمان‌ها و زمین را آفریده‌اند؟ بلکه آن‌ها طالب یقین نیستند .

اگر بی علت به وجود نیامده‌اند و نیز خود علت خویش نبوده‌اند ، آیا واجب‌الوجود و خالق آسمان‌ها و زمینند ؟ و به این ترتیب مخلوقی هستند که خود فرمان خلقت دارند ؟ مسلماً آن‌ها هرگز نمی‌توانند چنین ادعای باطلی کنند ، لذا در دنباله همین سخن می‌افزاید : « بلکه آن‌ها لجوج و معاندند و نمی‌خواهند یقین و ایمان بیآورند » (بَلْ لَا يُؤْقِنُونَ) . آری آن‌ها دنبال بهانه‌ای برای فرار از ایمانند .

﴿ ۳۷ ﴾ اَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَبِّكَ اَمْ هُمُ الْمُصِطْرُونَ

آیا خزائن پروردگارت نزد آن‌ها است ؟ یا بر همه چیز عالم سیطره دارند ؟ « خَزَائِن » جمع « خزینه » به معنی منبع و مرکز هر چیزی است که برای حفظ آن و عدم دستیابی دیگران در آن‌جا جمع‌آوری و ذخیره شده است . قرآن مجید می‌گوید : « وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ » : خزائن همه چیز نزد ما است و ما جز به اندازه معلوم آن‌را نازل نمی‌کنیم » (۲۱ / حجر) . « مُصِطْرُونَ » اشاره به « ارباب انواع » است که جزء خرافات پیشینیان می‌باشد ، آن‌ها

معتقد بودند که هر نوع از انواع جهان اعم از انسان و انواع حیوانات و گیاهان و غیر آنها دارای مدبر و مربی خاصی است که آن را رب النوع آن می‌نامیدند و خدا را رب الارباب خطاب می‌کردند، این عقیده شرک‌آمیز از نظر اسلام مردود است و در آیات قرآن تدبیر همه جهان از آن خدا معرفی شده و او را «رب العالمین» می‌خوانیم. این واژه در اصل از «سطر» گرفته شده که به معنی صفوف کلمات به هنگام نوشتن است و «مُسیطر» به کسی می‌گویند که بر امری تسلط داشته باشد و به آن خط دهد، همان‌گونه که نویسنده بر سطور کلام خویش تسلط دارد (باید توجه داشت که این کلمه هم با «صاد» و هم با «سین» نوشته می‌شود و هر دو به یک معنی است، هر چند رسم الخط مشهور قرآن با «صاد» می‌باشد).

آنها هرگز نمی‌توانند ادعا کنند که خزینه‌دار پروردگارند و نه سلطه‌ای بر امر تدبیر این جهان دارند، چراکه ضعف و زبونی آنها در برابر یک حادثه، یک بیماری و حتی یک حشره ناچیز و همچنین نیاز آنها به ابتدایی‌ترین وسایل زندگی، بهترین دلیل بر نفی این قدرت‌ها

از آنهاست ، تنها هوای نفس و جاه‌طلبی و خودخواهی و تعصب و لجاج است که آنها را به انکار حقایق کشیده است .

﴿ ۳۸ ﴾ اَمْ لَهُمْ سُلَّمٌ يَسْتَمِعُونَ فِيهِ فَلَيَاۡتِ مُسْتَمِعُهُمْ بِسُلْطٰنٍ مُّبِينٍ
 آیا نردبانی دارند (که به آسمان بالا می‌روند) و به وسیله آن اسرار وحی را می‌شنوند؟ کسی که از آنها این ادعا را دارد دلیل روشنی بیاورد .
 « سُلَّمٌ » به معنی نردبان و گاه به معنی هر گونه وسیله است ، در این که آنها مدعی استماع چه چیزی بودند ، در میان مفسران گفتگو است ، بعضی آن را به وحی تفسیر کرده‌اند و بعضی دیگر نسبت‌هایی را که به پیامبر می‌دادند ، مانند شاعر و مجنون یا شریک‌هایی که برای خدا می‌پنداشتند و بعضی به معنی نفی نبوت از پیامبر تفسیر کرده‌اند ، (جمع میان این معانی نیز بعید نیست ، هر چند معنی اول از همه روشن‌تر است) .
 مسلماً اگر چنین ادعایی داشتند از حدود حرف تجاوز نمی‌کرد و هرگز دلیلی بر این مطلب نداشتند .

﴿۳۹﴾ اَمْ لَهٗ الْبَنَاتُ وَاَلَكُمْ الْبَنُوتُ

آیا سهم خدا دختران و سهم شما پسران است؟ (که فرشتگان را دختران خدا می‌نامید). یکی از اعتقادات و افکار باطل آن‌ها این بود که از دختران به شدت تنفر داشتند و اگر با خبر می‌شدند که همسرشان دختری آورده، چهره آن‌ها از شدت اندوه و شرم سیاه می‌شد، ولی باین حال فرشتگان را دختران خدا می‌خواندند. اگر آن‌ها با عالم بالا مربوطند و با اسرار وحی آشنا هستند، آیا نمونه وحی آن‌ها همین خرافات مضحک و این عقاید ننگین و شرم‌آور است؟ بدیهی است دختر و پسر از نظر ارزش انسانی با هم تفاوتی ندارند و تعبیر آیه فوق در حقیقت از قبیل استدلال به عقیده باطل از طرف مخالف بر ضد خود او است. قرآن در آیات متعددی روی نفی این عقیده خرافی تکیه کرده است و آن‌ها را در این زمینه به محاکمه می‌کشد و رسوا می‌سازد.

﴿۴۰﴾ اَمْ تَسْأَلُهُمْ اَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَّعْرَمٍ مُّثْقَلُونَ

آیا تو از آن‌ها پاداشی مطالبه می‌کنی که در زیر بار گران آن قرار دارند؟

«مُعْزَمٌ» از ماده «عَزَمَ» به معنی زبانی است که بدون جهت دامن انسان را می گیرد و «غَرِمَ» به طلبکار و بدهکار، هردو اطلاق می شود.

«مُنْقَلٌ» از ماده «انْقَالَ» به معنی تحمیل مشقت و بار گران است، بنابراین معنی جمله چنین می شود: «آیات تو غرامت در برابر ابلاغ رسالت از آنها مطالبه می کنی که آنها از پرداخت آن ناتوانند و به این دلیل ایمان نمی آورند»؟

این معنی بارها در قرآن، نه تنها در مورد پیامبر اسلام که درباره بسیاری از پیامبران، تکرار شده است، که یکی از نخستین سخنان انبیاء این بود که می گفتند: «ما از شما هیچ گونه اجر و پاداشی در برابر ابلاغ دعوت الهی مطالبه نمی کنیم» تا هم بی نظری آنها ثابت شود و هم بهانه ای برای بهانه جویان باقی نماند.

﴿۴۱﴾ اَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُمُونَ

آیا اسرار غیب نزد آنهاست و از روی آن می نویسند.

اینها ادعا می کنند، پیامبر شاعری است که در انتظار مرگ او و از هم پاشیدن شیرازه

زندگی او هستیم و با مرگش همه چیز پایان می‌گیرد و دعوتش به بوتۀ فراموشی می‌افتد ،
 آن‌ها از کجای داند که بعد از وفات پیامبر زنده‌اند؟ این غیب را چه کسی به آن‌ها گفته است؟
 ﴿۴۲﴾ اَمْ يُرِيدُونَ كَيْدًا ۚ فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمْ الْمَكِيدُونَ
 آیامی خواهند نقشۀ شیطانی برای تو بکشند؟ ولی بدانند خود کافران در دام این نقشه‌ها
 گرفتار می‌شوند .

« کَیْد » نوعی از چاره‌جویی است که گاهی در مورد چاره‌جویی‌های خیر ، به کار
 می‌رود، ولی غالباً در موارد شر استعمال می‌شود ، این واژه به معنی مکر ، تلاش و کوشش
 و جنگ نیز آمده است .

این آیه می‌تواند با آیه قبل پیوند دیگری داشته باشد و آن این‌که دشمنان اسلام گفتند :
 ما در انتظار مرگ محمد هستیم ، قرآن می‌گوید : از دو حال خارج نیست ، یا
 ادعا می‌کنید که او با مرگ طبیعی قبل از شما می‌میرد ، لازمه این سخن آگاهی از
 اسرار غیب است و اگر منظورتان این است که با توطئه‌های شما از میان می‌رود ،

بدانید نقشه‌های خدا مافوق نقشه‌های شماسست و توطئه‌های شما دامان خودتان را می‌گیرد .
و اگر تصور می‌کنید که با اجتماع در «دَارُ النَّدْوَةِ» و طرح تهمت‌هایی همچون «کھانت» و «جنون» و «شاعری» در مورد پیامبر قدرت دارید براو پیروز شوید ، کور خوانده‌اید ، چرا که قدرت خدا برتر از همه قدرت‌هاست و او سلامت و نجات و پیروزی پیامبرش را برای ابلاغ این دعوت جهانی تضمین کرده است.

﴿۲۳﴾ اَمْ لَهُمْ اِلٰهٌ غَيْرُ اللّٰهِ سُبْحَانَ اللّٰهِ عَمَّا يُشْرِكُوْنَ

یا معبودی غیر خداوند دارند (که قول یاری آنها را داده) منزّه است خدا از آنچه برای او شریک قرار می‌دهند .

در این آیه برای نفی معبودهای دیگر دلیلی ذکر نمی‌کند و تنها به جمله «سُبْحَانَ اللّٰهِ عَمَّا يُشْرِكُوْنَ» اکتفا نموده است، این به خاطر آن است که بطلان ادعای الوهیت برای بت‌هایی که از سنگ و چوب ساخته شده و یا هر مخلوق دیگر باضعف‌ها و نیازهایی که دارند، روشن‌تر از آن است که نیاز به شرح و گفتگو داشته باشد ، به علاوه در آیات دیگر کراراً برای ابطال

این موضوع استدلال شده است .

به این ترتیب آن‌ها را در برابر یک بازپرسی عجیب و یک رشته سؤالات زنجیره‌ای یازده‌گانه قرار می‌دهد و مرحله به مرحله آن‌ها را به عقب‌نشینی و تنزل از ادعاها وامی‌دارد و سپس تمام راه‌های فرار را به روی آن‌ها می‌بندد و در بن‌بست کامل قرار می‌دهد . چه دلنشین است استدلال‌ات قرآن و طرح سؤالات و بازپرسی آن ، که اگر روح حق‌جویی و حق‌طلبی در کسی باشد ، در برابر آن تسلیم می‌شود .

﴿۴۴﴾ **وَإِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِّنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يَقُولُوا سَحَابٌ مَّرْكُومٌ**

(چنان لجوج‌اند که اگر ببینند قطعه سنگی از آسمان (برای عذاب آن‌ها) سقوط می‌کند ، می‌گویند :این ابر متراکم است .

« كِسْفٌ » به معنی قطعه‌ای از هر چیزی است و باتوجه به تعبیر « مِّنَ السَّمَاءِ » ، منظور در این جا قطعه سنگ آسمانی است .

« مَرْكُومٌ » به معنی متراکم و چیزی است که بعضی از آن بر بعضی دیگر قرار گرفته باشد .

کسانی که این قدر لجوج باشند که حقایق حسی را منکر شوند و سنگ‌های آسمانی را به ابرهای متراکم تفسیر کنند ، با این که همه کس ابر را به هنگامی که نزدیک به زمین می‌شود ، دیده است که چیزی جز مجموعه بخار نیست ، چگونه این بخار لطیف متراکم می‌شود و تبدیل به سنگ می‌گردد .

این افراد تکلیفشان در برابر حقایق معنوی روشن است .

آری تاریکی گناه و هواپرستی و عناد و لجاج چنان افق دید انسان را تیره و تار می‌کند که حتی عاقبت کارش به انکار محسوسات می‌کشد و با این حال امیدی برای هدایت او نیست .

﴿ ۴۵ ﴾ فَذَرَهُمْ حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ

حال که چنین است آن‌ها را رها کن تا روز مرگ خود را ملاقات کنند .

« يُصْعَقُونَ » از ماده « صَعَقَ » و « إصْعَاق » به معنی میراندن است و در اصل از « صاعقه » گرفته شده و از آن جا که صاعقه افراد را هلاک می‌کند ، این واژه به معنی هلاک کردن نیز به کار رفته است . جمله « ذَرَهُمْ » (آن‌ها را رها کن) امری است تهدیدآمیز و منظور از آن ترک اصرار

بر تبلیغ این گونه افراد غیر قابل هدایت است ، بنابراین نه منافات با ادامه تبلیغ در سطح عموم از سوی پیامبر دارد و نه منافاتی با فرمان جهاد .

﴿ ۴۶ ﴾ يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ

روزی که نقشه های آن ها سودی به حالشان نخواهد داشت و از هیچ سو یاری نمی شوند. آری هر کس می میرد ، قیامت صغرای او برپا می شود (مَنْ مَاتَ قَامَتْ قِيَامَتُهُ) و سرآغازی است برای پاداش و کیفرها که بخشی جنبه برزخی دارد و بخش دیگری در قیامت کبری ، یعنی قیامت عمومی انسان ها دامانشان را می گیرد و در هیچ یک از این دو مرحله نه چاره جویی ها مؤثر است و نه در برابر اراده الهی یار و یابوری وجود دارد . ﴿ ۴۷ ﴾ وَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا عَذَابًا دُونَ ذَلِكَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ و برای ستمگران عذابی قبل از آن است (در همین جهان) ولی اکثرشان نمی دانند. آری آن ها در همین دنیا باید در انتظار عذاب هایی همچون عذاب های اقوام پیشین باشند، مانند صاعقه ها ، زلزله ها ، سنگ های آسمانی و خشکسالی و قحطی و یا کشته شدن به دست

توانای رزمندگان سپاه توحید ، همان‌گونه که در جنگ بدر نسبت به گروهی از سران شرک ، اتفاق افتاد ، مگر این‌که بیدار شوند و توبه کنند و به سوی خداوند متعال باز آیند . البته گروهی از آن‌ها گرفتار قحطی و خشکسالی گشتند و گروهی در غزوه بدر کشته شدند ، ولی گروه عظیمی نیز توبه کردند و ایمان آوردند و در صف مسلمانان راستین قرار گرفتند و خداوند آنان را مشمول عفو خود قرار داد .

﴿۲۸﴾ **وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ**
در طریق ابلاغ حکم پروردگارت صبر و استقامت کن ، چرا که تو در حفاظت کامل ما قرار داری و هنگامی که برمی‌خیزی ، پروردگارت را تسبیح و حمد گوی . اگر تو را کاهن و مجنون و شاعر می‌خوانند صبر کن و اگر آیات قرآن را افتراهایی می‌پندارند که به خدا بسته شده است ، شکیبایی نما و اگر در برابر این همه براهین منطقی باز به لجاج و عناد ادامه می‌دهند ، استقامت به خرج ده ، مبادا دلسرد و یا ضعیف و ناتوان شوی . جمله « فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا » تعبیر بسیار لطیفی است که هم حاکی از علم و آگاهی پروردگار و

هم مشمول حمایت کامل و لطف او است. آری انسان هنگامی که احساس کند شخص بزرگی ناظر و حاضر است و تمام تلاش‌ها و کوشش‌های او را می‌بیند و او را در برابر دشمنان حمایت می‌کند، درک این موضوع به او توان و نیرو می‌بخشد و هم احساس مسئولیت بیشتر. و از آن‌جا که راز و نیاز با خدا و نیایش و عبادت او و تسبیح و تقدیس ذات پاک او، به انسان آرامش و نیرو می‌بخشد، به دنبال دستور صبر می‌فرماید: «وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ». آری روح و جانت را به تسبیح و حمد خدا نور و صفا ببخش و زبانت را به ذکر او خوشبو کن، از یاد او مدد بگیر و برای مبارزه با کارشکنی‌های دشمن آماده شو. در روایات متعددی آمده است که پیامبر هنگامی که از مجلس برمی‌خاست، تسبیح و حمد خدا به جا می‌آورد و می‌فرمود: «إِنَّهُ كَفَّارَةٌ الْمَجْلِسِ: این تسبیح و حمد کفاره چیزی است که در مجلس واقع می‌شود».^(۱)

﴿ ٤٩ ﴾ وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَإِدْبَارَ النُّجُومِ

(همچنین) به هنگام شب او را تسبیح کن و به هنگام پشت کردن ستارگان و طلوع صبح. بسیاری از مفسران جمله « وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ » را به « نماز شب » تفسیر کرده اند ، « وَإِدْبَارَ النُّجُومِ » را به دو رکعت نافله صبح که در آغاز طلوع فجر و به هنگام پنهان شدن ستارگان در نور صبح انجام می شود . به هر حال ، عبادت و تسبیح و حمد خدا در دل شب و در آغاز طلوع فجر ، لطف و صفای دیگری دارد و از تظاهر و ریا دورتر است و آمادگی روحی برای آن بیشتر می باشد ، چراکه کارهای مشغول کننده زندگی روزانه تعطیل است ، استراحت شبانه به انسان آرامش بخشیده و قال و غوغا فرو نشسته است . و در حدیثی از پیغمبر اکرم می خوانیم : « رَكَعَتَا الْفَجْرِ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا : دو رکعت نافله صبح برای تو بهتر است از دنیا و آنچه در دنیاست » .^(۱)

پایان سورة طور

۱- «تفسیر قرطبی»، جلد ۹، صفحه ۶۲۵۱ ذیل آیات مورد بحث .

سورة نجم

فضیلت تلاوت سورة «نجم»

پیرامون فضیلت این سوره در حدیثی از رسول الله می خوانیم: «هرکس سوره "نجم" را بخواند، خداوند به عدد هریک از کسانی که به پیامبر ایمان آوردند و کسانی که او را انکار کردند، ده حسنه به او عطا می کند» (۱)

و در حدیثی از امام صادق جعفر بن محمد علیه السلام می خوانیم: «کسی که پیوسته سوره "نجم" را در هر روز یا در هر شب تلاوت کند، در میان مردم فردی شایسته شناخته می شود، خداوند او را می آمرزد و محبوبیت در میان مردم به دست می آورد» (۲)

۱- «مجمع البیان»، جلد ۹، صفحه ۱۷۰.

۲- «بحار الانوار»، جلد ۹۲، صفحه ۳۰۵.

مسلماً چنین پادشاه‌های عظیمی از آن کسانی است که تلاوت این سوره را وسیله‌ای برای اندیشیدن و سپس عمل قرار دهند .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشنده

وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ ﴿١﴾

سوگند به ستاره هنگامی که افول می‌کند .

ظاهر آیه آن‌چنان که اطلاق واژه «النَّجْم» اقتضا می‌کند ، سوگند به همه ستارگان آسمان است که از نشانه‌های بارز عظمت خداوند و از اسرار بزرگ جهان آفرینش و از مخلوقات فوق‌العاده عظیم پروردگار است .

تکیه بر غروب آن‌ها ، در حالی که طلوع آن‌ها بیشتر جلب توجه می‌کند ، به‌خاطر آن است که غروب ستارگان دلیل بر حدوث آن‌ها می‌باشد و نیز دلیلی است بر نفی عقیده ستاره‌پرستان ، همان‌گونه که در داستان ابراهیم علیه السلام آمده است .

این معنی نیز قابل توجه است که مسأله «طلوع» در ریشه لغت «نجم» افتاده، چراکه به گفته «راغب» در «مفردات» اصل «نجم» همان «کوکب طالع» است و به خاطر همین است که از «روئیدن گیاه در زمین» و «دندان در دهان» و «آشکار شدن نظریه‌ای در ذهن» تعبیر به «نجم» می‌شود.

۲ مَاضِلٌ ضَاجِبُكُمْ وَمَا غَوَى

که هرگز دوست شما (محمد) منحرف نشده و مقصد را گم نکرده است. تعبیر به «ضاجِب» که به معنی دوست و هم‌نشین است، ممکن است اشاره به این باشد که آن‌چه او می‌گوید از روی محبت و دلسوزی برای شما است. «ضاللت» به معنی مطلق جهل و نادانی و بی‌خبری است، ولی «غوایت» جهلی است که با عقیده باطلی توأم باشد و به هر حال خداوند می‌خواهد در این عبارت، هرگونه انحراف و جهل و گمراهی و اشتباه را از پیامبرش نفی کند و تهمت‌هایی را که در این زمینه از سوی دشمنان به او زده می‌شد، خنثی کند.

۳ وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى

و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید.

این تعبیر شبیه استدلالی است برای آنچه در آیه قبل در زمینه نفی ضلالت و غوایت آمده ، چراکه سرچشمه گمراهی ها غالباً پیروی از هوای نفس است .

بعضی از مفسران معتقدند که جمله « مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ » ناظر به نفی جنون از پیامبر است و جمله « وَ مَا غَوَى » ناظر به نفی شاعر بودن و یا هر گونه ارتباط به شعر است ، چراکه در آیه ۲۲۴ سوره شعرا می خوانیم : « وَ الشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ : شعرا کسانی هستند که گمراهان از آنها پیروی می کنند » (شعرای خیال پرداز و بی هدف) و جمله « وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى » نفی نسبت کهنات است ، زیرا کاهنان افرادی هواپرست و هوسبازند .

﴿ ٤ 〉 اِنْ هُوَ اِلَّا وَحْيٌ يُوحٰى

آنچه آورده چیزی جز وحی نیست که به او وحی شده است .

او از خودش چیزی نمی گوید و قرآن ساخته و پرداخته فکر او نیست ، همه از ناحیه خدا است و دلیل این ادعا در خودش نهفته است ، بررسی آیات قرآن به خوبی گواهی می دهد که هرگز یک انسان هر قدر عالم و متفکر باشد ، تا چه رسد به انسان درس نخوانده ای که در

محیطی مملو از جهل و خرافات پرورش یافته ، قادر نیست سخنانی چنین پرمحتوا بیاورد که بعد از گذشتن قرن‌ها الهام بخش مغزهای متفکران است و می‌تواند پایه‌ای برای ساختن اجتماع صالح ، سالم، مؤمن و پیشرو گردد .

ضمناً باید توجه داشت این سخن تنها در مورد آیات قرآن نیست ، بلکه به قرینه آیات گذشته سنت پیامبر را نیز شامل می‌شود که آن‌هم برطبق وحی الهی است ، چراکه این آیه با صراحت می‌گوید : « او از روی هوی سخن نمی‌گوید ، هر چه می‌گوید ، وحی است » . حدیث جالب زیر شاهد دیگری بر این مدعا است : « سیوطی » که از دانشمندان معروف اهل سنت است در تفسیر « درالمنثور » چنین نقل می‌کند : روزی رسول خدا دستور داد تمام درهای خانه‌هایی را که به داخل مسجد پیامبر گشوده می‌شد (جز در خانه علی علیه السلام) بسته شود ، این امر بر مسلمانان گران آمد، تا آن‌جا که « حمزه » عموی پیغمبر از این کار گله کرد که چگونه در خانه عمویت و ابوبکر و عمر و عباس رابستی، امادر خانه پسر عمویت را بازگذازدی ؟ (و او ابردیگران ترجیح دادی) .

هنگامی که پیامبر متوجه شد که این امر بر آنها گران آمده است ، مردم را به مسجد دعوت فرمود و خطبه بی نظیری در تمجید و توحید خداوند ایراد کرد ، سپس افزود : « ای مردم ، من شخصاً درها را نبستم و نگشودم و من شما را از مسجد بیرون نکردم و علی را ساکن ننمودم (آنچه بود وحی الهی و فرمان خدا بود) سپس این آیات را تلاوت کرد : " وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ ... إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى " . (۱) »

این حدیث که بیانگر مقام والای امیرمؤمنان علی علیه السلام در میان تمام امت اسلامی بعد از شخص پیامبر است ، نشان می دهد که نه تنها گفته های پیامبر بر طبق وحی است بلکه اعمال و کردار او نیز چنین است .

﴿ ۵ ﴾ عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى

آنکس که قدرت عظیمی دارد او را تعلیم داده .

نخستین دیدار دوست

تعبیر به «عَلَّمَهُ» یا مانند آن در قرآن مجید هیچ‌گاه در مورد جبرئیل به کار نرفته و این تعبیر در مورد خداوند نسبت به پیامبر اسلام و پیامبران دیگر بسیار زیاد است و به عبارت دیگر جبرئیل معلم پیامبر نبود، بلکه واسطه وحی بود و معلمش تنها خدا است. «شَدِيدُ الْقُوَى» به معنی کسی که تمام قدرت‌هایش فوق‌العاده است، تنها مناسب ذات پاک پروردگار است.

﴿ ٦ ﴾ ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَىٰ

همان‌کس که توانایی فوق‌العاده و سلطه بر همه چیز دارد. «مِرَّة» به معنی «تأییده شده» است و از آن‌جا که هر قدر طناب بهتر تأییده شود، محکم‌تر است، این کلمه در معنی قدرت و توانایی و استحکام مادی یا معنوی به کار می‌رود.

﴿ ٧ ﴾ وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَىٰ

در حالی که در افق اعلی قرار داشت.

۸ ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى

سپس نزدیک تر و نزدیک تر شد .

«تَدَلَّى» از ماده «تَدَلَّى» (بر وزن تَجَلَّى) به معنی نزدیک شدن است ، بنابراین تأکیدی است برای جمله «دَنَى» که قبل از آن آمده و هر دو به یک معنی است ، در حالی که بعضی در میان این دو تفاوت قائل شده اند و گفته اند «تَدَلَّى» به معنی وابستگی و تعلق و آویزان شدن است ، همچون وابستگی میوه به درخت .^(۱)

۹ فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى

تا آن که فاصله او به اندازه دو کمان یا کمتر بود .
«قَاب» به معنی اندازه است و «قَوْس» به معنی کمان ، بنابراین «قَابَ قَوْسَيْنِ» یعنی «مقدار طول دو کمان» (کمان یکی از سلاح های قدیم برای تیراندازی بوده است) .

۱- «روح البیان» ، ذیل آیات مورد بحث .

روشن است تعبیراتی مانند « فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى » همه به صورت کنایه و بیان شدت قرب است و گرنه او با بندگان فاصله مکانی ندارد، تا با «قوس» و «ذراع» سنجیده شود و نیز منظور از «رؤیت» در این آیات رؤیت با چشم نیست، بلکه همان شهود باطنی است.

﴿۱۰﴾ فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ

در این جا خداوند آنچه را وحی کردنی بود، به بنده اش وحی نمود. مسلماً مرجع ضمیرها در آیه بالا (مخصوصاً ضمیر «عَبْدِهِ»)، «خدا» است، در حالی که اگر «شَدِيدُ الْقُوَى» به معنی «جبرئیل» باشد، تمام ضمیرها به او بازمی گردد، درست است که می توان از قرائن خارج فهمید که حساب این آیه از بقیه جدا است، ولی به هم خوردن یکنواختی آیات و مرجع ضمیرها، مسلماً خلاف ظاهر است.

﴿۱۱﴾ مَا كَذَّبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ

قلب او در آنچه دید هرگز دروغ نمی گفت.

﴿ ۱۲ ﴾ أَفْتَمَارُونَهُ عَلَىٰ مَا يَرَىٰ

آیا با او درباره آن چه دیده مجادله می‌کنید.
در روایات متعددی که از منابع اهل بیت نقل شده، می‌گوید: «منظور از "دیدن" در این دو آیه، شهود باطنی خاصی نسبت به ذات پاک خدا است که برای پیامبر در این صحنه روی داد و در معراج، بار دیگر تکرار شد و رسول الله فوق العاده تحت تأثیر جذبه معنوی این دیدار قرار گرفت».

بی‌شک رؤیت حسی در مورد خدا، نه در این دنیا و نه در آخرت، ممکن نیست، زیرا لازمه آن جسمانیت و مادی بودن است، همچنین لازمه آن تغییر و تحول و فسادپذیر بودن و نیاز به زمان و مکان داشتن است و ذات واجب الوجود از همه این امور مبرا است. ولی خدا را از طریق دید دل و عقل، می‌توان مشاهده کرد و این همان است که امیر مؤمنان علی علیه السلام در پاسخ «ذِغَلَبَ يَمَانِي» به آن اشاره فرمود: «لَا تُدْرِكُهُ الْغُيُُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْغِيَانِ وَلَكِنْ تُدْرِكُهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ»: چشم‌ها با مشاهده حسی هرگز او را ندیده، ولی دل‌ها با

حقیقت ایمان او را دریافته است» (۱)

قرآن نزول وحی را بر پیامبر چنین شرح می‌دهد که خداوند شدید القوی و پر قدرت، او را تعلیم فرمود، در حالی که او به صورت کامل و در حد اعتدال درآمد و در افق اعلی قرار گرفت.

سپس نزدیک و نزدیک‌تر شد، آن‌چنان که میان او و پروردگارش به اندازه دو قوس بیشتر نبود و در همین جا بود که آنچه وحی کردنی بود، خداوند به بنده‌اش وحی کرد. و از آن جا که بر ای جمعی این شهود باطنی سنگین می‌آمد، تأکید می‌کنند که قلب پیامبر آنچه را دیده به حق و راستی دیده است و نباید شما در برابر این سخن با او به مجادله برخیزید.

﴿۱۳﴾ وَلَقَدْ رَأَوْهُ نَزْلَةً أُخْرَى

و بار دیگر او را مشاهده کرد.

۱- «نهج البلاغه»، خطبه ۱۷۹.

دومین دیدار دوست

«نَزْلَةً» به معنی یک بار نازل شدن است، بنابراین «نَزْلَةً أُخْرَى» یعنی «در یک نزول دیگر». از این تعبیر استفاده می شود که دوبار «نزول» رخ داده و این ماجرا مربوط به نزول دوم است.

عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى ﴿۱۴﴾

نزد سدره المنتهی .

«سِدْرَةَ» درختی است پربرگ و پرسایه و تعبیر به «سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى» اشاره به درخت پربرگ و پرسایه ای است که در اوج آسمانها ، در منتهی الیه عروج فرشتگان و ارواح شهداء و علوم انبیاء و اعمال انسانها قرار گرفته ، جایی که ملائکه پروردگار از آن فراتر نمی روند و جبرئیل نیز در سفر معراج به هنگامی که به آن رسیده متوقف شد . درباره سدره المنتهی هر چند در قرآن مجید توضیحی نیامده، ولی در اخبار و روایات اسلامی توصیف های گوناگونی پیرامون آن آمده و همه بیانگر این واقعیت است که ، انتخاب این تعبیر به عنوان یک نوع تشبیه و به خاطر تنگی و کوتاهی لغات ما از بیان این گونه واقعیات بزرگ است.

در حدیثی از پیامبر نقل شده که فرمود: «من بر هر یک از برگ‌های آن فروخته‌ای دیدم که ایستاده بود و تسبیح خداوند را می‌کرد» (۱).

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام نقل شده است که رسول خدا فرمود: «من به سدرۃ المنتهی رسیدم و دیدم در سایه‌ی هر برگی از آن امتی قرار گرفته‌اند» (۲). این تعبیرات نشان می‌دهد که هرگز منظور درختی شبیه آنچه در زمین می‌بینیم نبوده، بلکه اشاره به سایبان عظیمی است در جوار قرب رحمت حق که فرشتگان بر برگ‌های آن تسبیح می‌کنند و امت‌هایی از نیکان و پاکان، در سایه‌ی آن قرار دارند.

(۱۵) **عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ**

که جنت المأوی در آن جا است.

۱- «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث.

۲- «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۱۵۵.

﴿ ۱۶ ﴾ اِذْ يَغْشَى السُّدْرَةَ مَا يَغْشَى

در آن هنگام که چیزی (نور خیره کننده‌ای) سدره المنتهی را پوشانده بود .
 « مَأْوًى » در اصل به معنی محل انضمام است و از آنجا که سکونت افراد در یک مکان
 سبب انضمام آنها با یکدیگر است ، این واژه به محل سکونت اطلاق شده است .
 « جَنَّةُ الْمَأْوًى » به معنی بهشتی است که محل سکونت است و در این که این کدام بهشت
 است ، در میان مفسران گفتگو است ، ولی مناسب‌ترین تفسیر آن است که منظور از این
 بهشت ، بهشت برزخی است که ارواح شهداء و مؤمنان موقتاً به آنجا می‌روند و از اموری
 که به روشنی بر آن گواهی می‌دهد ، این است که در بسیاری از روایات معراج آمده
 است ، که پیغمبر عده‌ای را در این بهشت متنعم دید ، در حالی که می‌دانیم هیچ‌کس در
 بهشت جاویدان قبل از روز قیامت وارد نمی‌شود ، زیرا آیات قرآن به خوبی دلالت دارد ،
 که پرهیزکاران در قیامت بعد از محاسبه ، وارد بهشت می‌شوند ، نه بلافاصله بعد از
 مرگ و ارواح شهداء نیز در بهشت برزخی قرار دارند ، زیرا آنها نیز قبل از

قیام قیامت وارد بهشت جاویدان نمی شوند .

﴿ ۱۷ ﴾ مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَىٰ

و چشم او هرگز منحرف نشد و طغیان ننمود .

﴿ ۱۸ ﴾ لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ

او پاره‌ای از آیات و نشانه‌های بزرگ پروردگارش را مشاهده کرد .

« زَاغَ » از ماده « زیغ » به معنی انحراف به چپ و راست است و « طَغَىٰ » از

ماده « طغیان » به معنی تجاوز از حد است .

آیه اشاره به این معناست که چشم پیامبر در مشاهده خود نه چپ و

راست شد و نه از حد و مقصد تجاوز کرد و آنچه را دید عین واقعیت بود .

به تعبیر دیگر انسان به هنگام مشاهده چیزی ، وقتی به اشتباه می‌افتد

که دقیقاً به خود آن توجه نکند یا به چپ و راست یا ماوراء آن بنگرد .

جمع‌بندی تفسیر آیات ۱۳ - ۱۸ این است که ، پیغمبر گرامی اسلام در یک

«شهود باطنی دیگر» به هنگام معراج بر فراز آسمانها ، ذات پاک خداوند را مشاهده کرد و به تعبیر دیگر خداوند بار دیگر بر قلب پاک او نزول فرمود «نَزَّلَهُ أُخْرَى» و شهود کامل تحقق یافت ، در محلی که مستهالیه قرب الی الله از سوی بندگان است ، در کنار سدرۃالمنتهی ، در آنجا که «جَنَّةُ الْمَأْوَى» قرار دارد ، در حالی که «سدرۃالمنتهی» را حجاب‌هایی از نور پوشانده بود .

دیده قلب پیامبر در این شهود هرگز به غیر حق نیفتاد و جز او ندید و در همانجا بود که نشانه‌های عظمت خداوند را در آفاق و انفس نیز مشاهده کرد .

شهود باطنی چیست ؟

شهود باطنی یک نوع درک و دیدی است که نه شباهت با «ادراکات عقلی» دارد و نه با «ادراکات حسی» که انسان از طریق حواس ظاهر آنرا درک می‌کند و از جهاتی می‌توان آن را شبیه علم انسان به وجود خود و افکار و تصورات خود دانست . ما به وجود خود یقین داریم ، افکار خود را درک می‌کنیم ، از اراده و تصمیم و تمایلات

خود باخبریم ، ولی این آگاهی نه از طریق استدلال برای ما حاصل شده و نه از طریق مشاهده ظاهری ، بلکه این یک نوع شهود باطنی برای ما است که از این طریق به وجود خود و روحیات خود واقفیم .

به همین دلیل علمی که از ناحیه شهود باطنی حاصل می شود ، هیچ گونه خطا در آن راه ندارد ، زیرا نه از طریق استدلال است که خطایی در مقدمات آن حاصل شود و نه از طریق حس است که خطایی از طریق حواس در آن راه یابد . درست است که ما نمی توانیم ، حقیقت شهودی را که پیامبر اکرم در آن شب تاریخی معراج نسبت به خداوند پیدا کرد دریابیم ، ولی مثالی که گفتیم ، برای نزدیک کردن راه مناسب است و روایات اسلامی نیز در مسیر ، راه گشای ماست .

معراج یک واقعیت مسلم است

در میان دانشمندان اسلام در اصل مسئله معراج سخنی نیست ، چه این که هم آیات قرآن در این جا و در آغاز سوره اسراء بر آن گواهی می دهد و هم روایات متواتر ، منتهی بعضی که

به خاطر پیش داوری هایی نتوانسته اند این را بپذیرند، که پیامبر با «جسم» و «روح» خود به آسمان ها پرواز کرده، آن را به «معراج روحانی» و چیزی شبیه حالت خواب تفسیر کرده اند. درحالی که این پرواز جسمانی پیامبر نه اشکال عقلی دارد و نه اشکالی از ناحیه علوم روز که شرح آن در جلد ۱۲ تفسیر نمونه، ذیل سورة اسراء بیان شده است. بنابراین دلیلی ندارد که ما ظاهرات و صریح روایات را به خاطر استبعادات رها سازیم. از این گذشته تعبیرات آیات فوق نشان می دهد که گروهی در این مسأله به مجادله برخاسته بودند، تاریخ نیز می گوید: «مسأله معراج، جنجالی در میان مخالفان برانگیخت». اگر پیامبر مدعی معراج روحانی و چیزی شبیه خواب بود، این جنجال استبعادی نداشت.

هدف از معراج چه بود؟

رسیدن پیامبر به شهود باطنی از یک سو و دیدن عظمت خداوند در پهنه آسمان ها با همین چشم ظاهر از سوی دیگر بوده است، که هم در آخرین آیه مورد بحث در این جا

(لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى) و هم در آیه ۱ سورة اسراء (لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا) به آن اشاره شده است و نیز مسائل زیاد و مهمی از فرشتگان و بهشتیان و دوزخیان و ارواح انبیاء آگاهی یافت، که در طول عمر مبارکش الهام بخش او در تعلیم و تربیت خلق خدا بود.

معراج در روایات اسلامی

از مجموع روایات به خوبی استفاده می شود که پیامبر گرامی اسلام این سفر آسمانی را در چند مرحله پیمود.

مرحله نخست، مرحله فاصله میان مسجد الحرام و مسجد اقصی بود که در آیه اول سورة اسراء به آن اشاره شده، «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى: منزله است خداوندی که در یک شب بنده اش را از مسجد الحرام تا مسجد الاقصی برد». طبق بعضی از روایات معتبر پیامبر در اثناء راه به اتفاق جبرئیل در سرزمین

مدینه نزول کرد و در آنجا نماز گزارد. (۱)

و نیز در «مسجد الاقصی» با حضور ارواح انبیای بزرگ مانند ابراهیم و موسی و عیسی نماز گزارد و امام جماعت پیامبر بود، سپس از آنجا سفر آسمانی پیامبر شروع شد و آسمان‌های هفت‌گانه را یکی پس از دیگری پیمود و در هر آسمان با صحنه‌های تازه‌ای روبرو شد، با پیامبران و فرشتگان و در بعضی از آسمان‌ها با دوزخ یا دوزخیان و در بعضی با بهشت و بهشتیان، برخورد کرد و پیامبر از هر یک از آنها خاطره‌های پرارزش و بسیار آموزنده در روح پاک خود ذخیره فرمود و عجایی مشاهده کرد که هر کدام رمزی و سری از اسرار عالم هستی بود و پس از بازگشت این‌ها را با صراحت و گاه با زبان کنایه و مثال، برای آگاهی امت در فرصت‌های مناسب شرح می‌داد و برای تعلیم و تربیت از آن استفاده فراوان می‌فرمود.

این امر نشان می‌دهد که یکی از اهداف مهم این سفر آسمانی، استفاده از نتایج عرفانی و تربیتی این مشاهدات پربها بود و تعبیر پرمعنی قرآن «لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى» در آیات مورد بحث می‌تواند اشاره اجمالی و سربسته‌ای به همه این امور باشد. البته بهشت و دوزخی را که پیامبر در سفر معراج مشاهده کرد و کسانی را در آن متنعّم یا معذب دید، بهشت و دوزخ قیامت نبود، بلکه بهشت و دوزخ برزخی بود، زیرا قرآن مجید می‌گوید: بهشت و دوزخ رستاخیز بعد از قیام قیامت و فراغت از حساب نصیب نیکوکاران و بدکاران می‌شود.

سرانجام به هفتمین آسمان رسید و در آنجا حجاب‌هایی از نور مشاهده کرد، همان‌جا که «سدرۃ المنتهی» و «جنة المأوی» قرار داشت و پیامبر در آن جهان سراسر نور و روشنایی به اوج شهود باطنی و قرب الی الله و مقام «قَابِ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى» رسید و خداوند در این سفر او را مخاطب ساخته و دستورهای بسیار مهم و سخنان فراوانی به او فرمود که مجموعه‌ای از آن امروز در روایات اسلامی به صورت «احادیث قدسی» برای ما به

یادگار مانده و در فصل آینده به خواست خداوند به قسمتی از آن اشاره می‌کنیم .
 قابل توجه این‌که طبق تصریح بسیاری از روایات پیامبر در قسمت‌های مختلفی
 از این سفر بزرگ ، علی علیه السلام را ناگهان در کنار خود مشاهده کرد و تعبیراتی در این روایات
 دیده می‌شود که گواه عظمت فوق‌العاده مقام علی علیه السلام بعد از پیغمبر اکرم است .
 با این همه ، روایات معراج جمله‌های پیچیده و اسرار آمیزی دارد که کشف محتوای آن
 آسان نیست و به اصطلاح جزء روایات متشابه است ، یعنی روایاتی که شرح آنرا باید به
 خود معصومین واگذار کرد .

(برای اطلاع بیشتر از روایات معراج ، به جلد ۱۸ « بحار الانوار » از صفحه ۲۸۲
 تا ۴۱۰ مراجعه شود) .

ضمناً روایات معراج در کتب اهل سنت نیز به طور گسترده آمده است و حدود ۳۰ تنفraz روات

آن‌ها حدیث معراج را نقل کرده‌اند.^(۱)

در این‌جا این سؤال پیش می‌آید: چگونه این همه راهپیمایی طولانی و این حوادث عجیب و متنوع و این همه گفتگوهای طولانی و این همه مشاهدات در یک شب یا کمتر از یک شب روی داد؟

ولی با توجه به یک نکته پاسخ این سؤال روشن می‌شود، سفر معراج هرگز یک سفر عادی نبود که با معیارهای عادی سنجیده شود، نه اصل سفر عادی بود و نه مرکبش، نه مشاهداتش عادی بود و نه گفتگوهایش، نه مقیاس‌هایی که در آن به‌کار رفته، همچون مقیاس‌های محدود و کوچک کره‌خاکی ما است و نه تشبیهاتی که در آن آمده، بیانگر عظمت صحنه‌هایی است که پیامبر مشاهده کرد، همه چیز به صورت خارق‌العاده و در مقیاس‌هایی خارج از مکان و زمانی که ما با آن آشنا هستیم و خو گرفته‌ایم، رخ داد.

۱- «تفسیر المیزان»، جلد ۱۳، صفحه ۲۹، ذیل آیات نخستین سوره اسراء - بحث روایی.

بنابراین جای تعجب نیست که این امور با مقیاس زمانی کره زمین
ما در یک شب یا کمتر از یک شب واقع شده باشد (دقت کنید).

﴿۱۹﴾ أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ

به من خبر دهید آیا بت‌های «لات» و «عزى» ...

﴿۲۰﴾ وَ مَنُوءَ الثَّالِثَةِ الْأُخْرَىٰ

و «منات» که سومین آن‌ها است (دختران خدا هستند)؟

﴿۲۱﴾ الْكُمُ الذَّكَرُ وَلَهُ الْأُنثَىٰ

آیا سهم شما پسر است و سهم او دختر؟ (در حالی که به زعم شما دختران کم ارزش‌تر از پسرانند).

﴿۲۲﴾ تِلْكَ إِذَا قِسْمَةٌ ضِيزَىٰ

در این صورت این تقسیمى است غیر عادلانه.

«ضپی‌زى» به معنای ناقص و ظالمانه و نامعادل است.

به این ترتیب قرآن افکار منحط و خرافى آن‌ها را به باد استهزاء می‌گیرد، که شما از

یک سو دختران را زنده به گور می‌کنید و عیب و ننگ می‌دانید و از سوی دیگر فرشتگان را دختران خدا می‌دانید، نه تنها خودشان را می‌پرستید که مجسمه‌های بی‌روح آنها نیز به صورت بت‌ها در نظر شما این همه احترام دارد، در برابر آن سجده می‌کنید، در مشکلات به آنها پناه می‌برید و حاجات خود را از آنها می‌خواهید، راستی مسخره و شرم‌آور است. و از این جا روشن می‌شود که حداقل بسیاری از بت‌های سنگی و چوبی که مورد پرستش عرب واقع می‌شد، به زعم آنها مجسمه‌های فرشتگان بود، فرشتگانی که آنها را «رَبُّ النَّوع» و مدیر و مُدَبِّر عالم هستی، می‌دانستند و نسبت آنها را با خدا نسبت دختر و پدر می‌پنداشتند.

هنگامی که این خرافات در برابر خرافه دیگری که درباره دختران داشتند، قرار داده می‌شود، تضاد عجیب آن خود بهترین گواه بر بی پایه بودن عقاید و افکار آنهاست و چه جالب است که در چند جمله کوتاه بر همه آنها خط بطلان کشیده و مسخره بودن آنها را آشکار می‌سازد. و از این جا معلوم می‌شود که قرآن هرگز نمی‌خواهد اعتقاد عرب جاهلی را در مورد

تفاوت دختر و پسر بپذیرد ، بلکه می‌خواهد مسلمات طرف را به رخ او بکشد ، که در اصطلاح منطق آنرا « جَدَل » می‌گویند ، والا نه دختر و نه پسر در منطق اسلام از نظر ارزش انسانی تفاوتی دارند و نه فرشتگان دختر و پسر دارند و نه اصلاً آن‌ها فرزندان خدا هستند و نه خدا اصولاً فرزندی دارد، این‌ها فرضیاتی است بی‌پایه بر اساس فرضیه‌های بی‌پایه دیگر، اما برای اثبات ضعف فکر و منطق این خرافه‌پرستان بهترین پاسخ است .

﴿ ۲۳ ﴾ **إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ رَبِّهِمْ الْهُدَى**

این‌ها فقط نام‌هایی است که شما و پدرانتان بر آن‌ها گذاشته‌اید (نام‌هایی بی‌محتوا و اسم‌هایی بی‌مسمی) و هرگز خداوند دلیل و حجتی بر آن نازل نکرده، آنان فقط از گمان‌های بی‌اساس و هوای نفس پیروی می‌کنند ، در حالی‌که هدایت از سوی پروردگارشان برای آن‌ها آمده است .

« سُلْطَان » به معنی سلطه و غلبه است و به دلایل زنده و متقن « سلطان » گفته می‌شود ،

چراکه مایه غلبه بر خصم است .

رَبُّ النَّوعِها و اسم‌های بی‌مُسَمَّی

یکی از قدیمی‌ترین سرچشمه‌های شرک و دوگانه پرستی یا چندگانه پرستی تنوع موجودات عالم است ، از آن‌جا که افراد کوتاه‌فکر نمی‌توانستند باور کنند ، این همه موجودات گوناگون و متنوعی که در آسمان و زمین است ، مخلوق خداوند یگانه می‌باشد (زیرا مقیاس را خودشان قرار می‌دادند که همیشه در یک یا تعداد محدودی از کارها تسلط و مهارت داشتند) لذا برای هر نوعی از انواع موجودات خدایی قائل بودند که از آن تعبیر به «رَبُّ النَّوعِ» می‌کردند، مانند رب النوع دریا، رب النوع صحرا، رب النوع باران، رب النوع آفتاب، رب النوع جنگ و رب النوع صلح .

این خدایان پنداری که گاه از آن‌ها به عنوان فرشتگان نیز یاد می‌کردند، به عقیده آن‌ها حکمرانان این جهان بودند و در هر قسمت مشکلی پیدامی‌شد به رب النوع آن پناه می‌بردند، سپس از آن‌جا که رب النوع‌ها موجودات محسوسی نبودند، تمثال‌هایی برای آن‌ها ساخته و آن‌ها را عبادت می‌کردند.

این عقاید خرافی از یونان به مناطق دیگر و سرانجام به محیط حجاز منتقل شد، ولی از آنجا که عرب به خاطر توحید ابراهیمی که در میان آنها به یادگار مانده بود، نمی توانست وجود الله را منکر شود، این عقاید را به هم آمیخت و در عین عقیده به وجود خداوند متعال «الله»، اعتقاد به فرشتگانی پیدا کرد که رابطه آنها با خدا، رابطه دختر و پدر بود و بت های سنگی و چوبی را مظهر و تمثال هایی از آن می دانست. قرآن در یک عبارت کوتاه اما کوبنده و پر قدرت که در آیات فوق خواندیم، می گوید: «این ها همه نام هایی است بی محتوا و اسم هایی است بی مسمی، که شما و نیا کانتان

بدون هیچ دلیل و مدرک انتخاب کرده اید».

﴿۲۴﴾ اَمْ لِلْانْسَانِ مَا تَمَنَّى

آیا آن چه انسان تمنا دارد به آن می رسد.

﴿۲۵﴾ فَلِلّٰهِ الْاٰخِرَةُ وَالْاَوَّلٰی

در حالی که آخرت و دنیا از آن خدا است.

شفاعت به اذن خداست

این آیات همچنان خرافه بت پرستی را تعقیب و محکوم می کند و نخست به آرزوهای بی اساس بت پرستان و انتظاراتی که از بت ها داشتند ، می پردازد . آیا ممکن است این اجسام بی روح و بی ارزش به شفاعت او در پیشگاه خدا برخیزند و یا در مشکلات و گرفتاری ها در دنیا و آخرت به او پناه بدهند ؟ «در حالی که آخرت و دنیانتها از آن خداست» .

عالم اسباب بر محور اراده او می چرخد و هر موجودی هر چه دارد از برکت وجود او است ، شفاعت از ناحیه او و حل مشکلات نیز به دست قدرت او است . قابل توجه این که نخست از آخرت سخن می گوید و بعد از دنیا ، چرا که بیشترین چیزی که فکر انسان را به خود مشغول می دارد ، نجات در آخرت است و حاکمیت خدا در سرای دیگر از این سرا آشکارتر می باشد . و به این ترتیب قرآن ، مشرکان را به کلی از شفاعت بت ها و حل مشکلات به وسیله آن ها مأیوس

و نومید می‌کند و این بهانه را از دست آن‌ها می‌گیرد که ما به این علت آن‌ها را پرستش می‌کنیم که شفیعان ما در درگاه خدا باشند: «وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ» (۱۸ / یونس).

گسترش دامنه آرزوها

آرزو و تمنی از محدود بودن قدرت انسان و ناتوانی او سرچشمه می‌گیرد، زیرا هرگاه به چیزی علاقه داشت و به آن نرسید، شکل آرزو و تمنی به خود می‌گیرد و اگر همیشه خواستن، توانستن بود و هرچه می‌خواست فوراً به آن دست می‌یافت، آرزو معنی نداشت. البته تمنیات انسان گاهی صادق است و از روح بلند او سرچشمه می‌گیرد و عاملی است برای حرکت و تلاش و جهاد و سیر تکاملی او، مثل این‌که انسان آرزو می‌کند در علم و دانش و تقوی و شخصیت و آبرو سرآمد جهانیان باشد. ولی بسیار می‌شود که این آرزوها کاذب است و درست برعکس آرزوهای صادق مایه غفلت و بی‌خبری و تخدیر و عقب ماندگی است، مثل آرزوی رسیدن به عمر جاویدان و خلود در زمین و در اختیار گرفتن تمام اموال و ثروت‌ها و حکومت بر همه انسان‌ها و

موهومات دیگری از این قبیل .

و به همین دلیل در روایات اسلامی تشویق شده که مردم ، به سراغ آرزوهای خیر بروند، در حدیثی از پیغمبر اکرم می خوانیم : « مَنْ تَمَنَّى شَيْئاً وَ هُوَ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ رِضًی لَمْ يَخْرُجْ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يُعْطَاهُ : کسی که تمنی چیزی کند که موجب رضای خدا است ، از دنیایرون نمی رود، مگر به آن برسد » . (۱)

و از بعضی روایات استفاده می شود که هرگاه در دنیا به آن نرسد ، به ثواب و پاداش آن خواهد رسید . (۲)

﴿ ۲۶ ﴾ وَ كَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئاً إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى

و چه بسیار فرشتگانی که در آسمان ها هستند و شفاعت آن ها سودی نمی بخشد مگر بعد

۱ و ۲- «بحار الانوار» ، جلد ۷۱ ، «بَابُ ثَوَابِ تَمَنَّى الْخَيْرَاتِ» ، صفحه ۲۶۱ .

از آنکه خدا برای هر کس بخواهد و راضی باشد اجازه (شفاعت) دهد. جایی که فرشتگان آسمان با آن همه عظمت، حتی به صورت جمعی قادر بر شفاعت نیستند، جز به اذن و رضای پروردگار، از این بتهای بی شعور و فاقد هر گونه ارزش، چه انتظاری دارید؟ آنجا که عقابان تیزپرواز پر و بالشان می ریزد، از پشه های ناتوان چه کاری ساخته است؟ آیا شرم آور نیست که می گوید ما این بتهای را می پرستیم تا شفیعان ما بر درگاه خدا باشند.

تعبیر به «كَمْ» (چه بسیار) در این جا به معنی عموم است، یعنی هیچ یک از فرشتگان نمی توانند بی اذن و رضای او شفاعت کنند، زیرا این تعبیر در لغت عرب گاه در معنی جمعی به کار می رود، همان گونه که در آیه ۲۲۳ سوره شعرا درباره شیاطین می خوانیم: «وَأَكْثَرُهُمْ كَاذِبُونَ» اکثر آنها دروغگو هستند، در حالی که می دانیم همه آنها دروغگو هستند، بنابراین واژه «اکثر» به معنی «عموم» می باشد. اما فرق میان «إِذْنٌ» و «رِضَا» از این نظر است که «اذن» در جایی می گویند که شخص

رضایت باطنی خویش را آشکار کند ، ولی رضایت اعم از آن است و به معنی ملائمت طبع با انجام کار یا چیزی است و از آن جا که گاه کسی اذنی می دهد ، در حالی که رضایت قلبی ندارد ، در آیه فوق برای تأکید بعد از « اذن » مسأله « رضا » نیز آمده است ، هر چند در مورد خداوند متعال اذن از رضا جدا نیست و تقیه درباره او معنی ندارد .

سخنی درباره شفاعت

آیه اخیر از آیاتی است که به روشنی از امکان شفاعت به وسیله فرشتگان خبر می دهد ، جایی که آن ها حق شفاعت به اذن و رضای خدا داشته باشند ، انبیاء و اولیای معصوم به طریق اولی چنین حقی را دارند .

ولی نباید فراموش کرد که آیه فوق با صراحت می گوید : این شفاعت بی قید و شرط نیست ، بلکه مشروط به اذن و رضای خدا است و از آن جا که اذن و رضای او بی حساب نیست ، باید رابطه ای میان انسان و او باشد تا اجازه شفاعت او را به مقربان درگاهش بدهد و بدین ترتیب امید شفاعت به صورت یک مکتب تربیتی برای انسان درمی آید و

مانع گسستن تمام پیوندهای او با خدا می شود .

﴿۲۷﴾ إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيُسَمُّونَ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةً الْأُنثَى

کسانی که به آخرت ایمان ندارند ، فرشتگان را دختر (خدا) نام گذاری می کنند .

آری این سخن زشت و شرم آورتنها از کسانی سر می زند که به حساب و جزای اعمال معتقد

نیستند که اگر عقیده داشتند ، این چنین جسورانه سخن نمی گفتند ، سخنی که کمترین دلیلی

بر آن ندارند ، بلکه دلایل عقلی نشان می دهد ، نه خداوند فرزندی دارد نه فرشتگان دخترند .

﴿۲۸﴾ وَ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنْ الظَّنُّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً

آن ها هرگز به این سخن یقین ندارند ، تنها از ظن و گمان بی پایه پیروی می نمایند ، با این که

گمان ، هرگز انسان را بی نیاز از حق نمی کند .

ظن و گمان هرگز کسی را به حق نمی رساند

در این آیه به یکی از دلایل روشن بطلان این نام گذاری اشاره می کند . انسان متعهد و

معتقد هرگز سخنی را بدون علم و آگاهی نمی گوید و نسبتی را به کسی بی دلیل نمی دهد ،

تکیه بر گمان و پندار کار شیطان و انسان‌های شیطان صفت است و قبول خرافات و موهومات نشانه انحراف و بی‌عقلی است .

روشن است واژه «ظَنَّ» (گمان) دو معنی متفاوت دارد: گاه به معنی گمان‌های بی‌پایه است که طبق تعبیرات آیات قبل هم‌ردیف «هوای نفس و اوهام و خرافات» است، منظور از این کلمه در آیات مورد بحث همین معنی است .

معنی دیگر گمان‌هایی است که معقول و موجه است و غالباً مطابق واقع و مبنای کار عَقلاً در زندگی روزمره می‌باشد ، مانند شهادت شهود در محکمه و دادگاه یا «قول اهل خبره» و یا «ظواهر الفاظ» و امثال آن‌که اگر این‌گونه گمان‌ها را از زندگی بشر برداریم و تنها تکیه بر یقین قطعی کنیم ، نظام زندگی به کلی متلاشی می‌شود. بدون شک این قسم از ظن داخل در این آیات نیست و شواهد فراوانی در خود این آیات بر این معنی وجود دارد و به تعبیر دیگر قسم دوم در حقیقت یک‌نوع علم عرفی است ، نه گمان ، بنابراین کسانی که با این آیه (إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً) و مانند آن

برای نفی حجیت «ظَنِّ» به طور کلی استدلال کرده‌اند ، قابل قبول نیست.
 ﴿٢٩﴾ فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّى عَنْ زِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا
 حال که چنین است از این‌ها که از ذکر ما روی می‌گردانند و جز زندگی مادی دنیا را
 نمی‌طلبند ، اعراض کن .

«ذکر خدا» مفهوم گسترده‌ای دارد که هرگونه توجه به خدا چه از
 راه قرآن و دلیل عقل و چه از طریق سنت و یاد قیامت را شامل می‌شود.
 ضمناً این نکته نیز از آیه استفاده می‌شود که رابطه‌ای میان غفلت از یاد خدا و اقبال به
 مادیات و زرق و برق دنیا وجود دارد و قابل توجه این‌که در میان این دو تأثیر متقابل است ،
 غفلت از یاد خدا ، انسان را به سوی دنیاپرستی سوق می‌دهد ، همان‌گونه که دنیاپرستی
 انسان را از یاد خدا غافل می‌سازد و این هر دو با هواپرستی همراه است و طبعاً خرافاتی که
 هماهنگ با آن باشد در نظر انسان جلوه می‌کند و تدریجاً تبدیل به یک اعتقاد می‌شود .
 شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که امر به اعراض از این گروه هرگز منافاتی با تبلیغ

رسالت که وظیفه اصلی پیامبر است ندارد ، چراکه تبلیغ و انذار و بشارت مخصوص مواردی است که حداقل احتمال تأثیر وجود داشته باشد ، آنجا که یقین به عدم تأثیر است ، نباید نیروها را به هدر داد و بعد از اتمام حجت باید اعراض کرد . این دستور مخصوص پیامبر نیست ، بلکه همه منادیان راه حق را شامل می شود .

﴿ ۳۰ ﴾ ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اهْتَدَى

این آخرین حد آگاهی آنهاست ، پروردگار تو کسانی را که از راه او گمراه شده اند ، به خوبی می شناسد و هدایت یافتگان را از همه بهتر می داند . آری اوج افکار آنها به این جا منتهی شده که افسانه دختران خدا را درباره ملائکه طرح کنند و درظلمات اوهام و خرافات دست و پا زنند و این است آخرین نقطه همت آنها که خدا را به فراموشی بسپارند و اقبال به دنیا کنند و تمام شرف و حیثیت انسانی خود را ، با درهم و دیناری معاوضه نمایند .

نهایت فهم و شعورشان این است که به خواب و خور و عیش و نوش و متاع فانی و زودگذر و زرق و برق دنیا قناعت کرده‌اند .

در دعای معروفی که در اعمال ماه شعبان از پیغمبر گرامی اسلام نقل شده ، می‌خوانیم: « وَ لَا تَجْعَلِ الدُّنْيَا أَكْبَرَ هَمًّا وَ لَا مَبْلَغَ عِلْمِنَا : خداوند دنیا را بزرگ‌ترین مشغولیات فکری ما و نهایت علم و آگاهی ما قرار مده » .

مفهوم علم از دیدگاه قرآن کریم

در آیات فوق در عین این که برای دنیاپرستان علمی قائل شده ، آن‌ها را گمراه می‌شمرد ، این دلیل بر آن است که از دیدگاه قرآن علومی که هدف نهایش ، تنها وصول به مادیات باشد و در ماورای آن هدفی والا تر تعقیب نکند علم نیست ، ضلالت و گمراهی است و اتفاقاً تمام بدبختی‌هایی که در دنیای امروز وجود دارد ، تمام جنگ‌ها و خونریزی‌ها ، ظلم‌ها و تجاوزها، فسادها و آلودگی‌ها ، از همین علوم ضلالت‌آفرین سرچشمه می‌گیرد ، از کسانی که مبلغ و منتهای علمشان همان حیات دنیا است و افق دیدشان از نیازهای حیوانیشان فراتر نمی‌رود.

﴿۳۱﴾ وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَ مَا فِي الْاَرْضِ لِيَجْزِيَ الَّذِيْنَ اَسٰؤْا بِمَا عَمِلُوْا وَيَجْزِيَ الَّذِيْنَ اَحْسَنُوْا بِالْحُسْنٰی

برای خدا است آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است تا بدکاران را به‌خاطر اعمال بدشان کیفر دهد و نیکوکاران را در برابر اعمال نیکشان پاداش . مالکیت و حاکمیت مطلقه در عالم هستی از آن او است و به همین دلیل تدبیر عالم هستی نیز به‌دست او است و چون چنین است جز او شایسته عبودیت و شفاعت نیست . هدف بزرگ او از این آفرینش گسترده ، این است که انسان یعنی گل سرسبد عالم هستی را با برنامه‌های تکوینی و تشریعی و تعلیم و تربیت انبیاء در مسیر تکامل پیش برد .

﴿۳۲﴾ الَّذِيْنَ يَجْتَنِبُوْنَ كِبٰٓئِرَ الْاِثْمِ وَالْفَوٰحِشِ اِلَّا اللَّمَمَ اِنَّ رَبَّكَ وَّاسِعُ الْمَغْفِرَةِ هُوَ اَعْلَمُ بِكُمْ اِذْ اَنْشَاَكُمْ مِنَ الْاَرْضِ وَاِذْ اَنْتُمْ اَجْنَّةٌ فِیْ بُطُوْنِ اُمَّهَاتِكُمْ فَلَا تُرْكُوْا اَنْفُسَكُمْ هُوَ اَعْلَمُ بِمَنْ اَتَقٰی

همان‌ها که از گناهان کبیره و اعمال زشت، جز صغیره دوری می‌کنند، آمرزش پروردگار

تو گسترده است ، اونسبت به شما از همه آگاه تر است ، از آن هنگام که شمارا از زمین آفرید و در آن موقع که به صورت جنین هایی در شکم مادرانتان بودید ، پس خودستایی نکنید چرا که او پرهیزکاران را بهتر می شناسد .

خودستایی نکنید ، او شما را بهتر می شناسد

« كَبَائِرَ » جمع کبیره و « اِثْمٌ » در اصل به معنی عملی است که انسان را از خیر و ثواب دور می کند ، لذا معمولاً به گناهان اطلاق می شود .

« لَمَمٌ » به معنی نزدیک شدن به گناه است و از گناهان صغیره نیز تعبیر به « لَمَمٌ » می شود ، این واژه در اصل از ماده « اَلَمَام » گرفته شده که به معنی نزدیک شدن به چیزی بدون انجام آن است و گاه به اشیاء قلیل و کم نیز اطلاق شده است .

به علاوه در جمله بعد قرآن می گوید : « آمُرُشْ بِرُورْدِگَارِ تُو گسترده است » (اِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ) .

این نیز دلیلی است بر این که گناهی از او سر زده که نیاز به غفران پروردگار دارد ،

نه تنها قصد و نیت و نزدیک شدن به گناه، بی آنکه آنرا مرتکب شده باشد. به هر حال منظور این است که نیکوکاران ممکن است، لغزشی داشته باشند، ولی گناه برخلاف طبع و سَجِیَّة آنهاست، روح و قلب آنها همواره پاک است و آلودگی‌ها جنبه عَرَضِی دارد و لذا به محض ارتکاب گناه پشیمان می‌شوند و از خدا تقاضای بخشش می‌کنند، چنان‌که در آیه ۱۳۵ سوره آل عمران آمده که در توصیف «متقین» و «محسنین» می‌فرماید: «وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ: أَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ كُفُوًا لَهُمْ» (۱). وقتی مرتکب عمل زشتی شوند، بابه خود سستی کنند، به یاد خدا می‌افتند و برای گناهانشان آمرزش می‌طلبند. در این جا با حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) این بحث را پایان می‌دهیم، که در پاسخ سؤال از تفسیر آیه مورد بحث فرمود: «الْلَمَمُ الْعَبْدُ الَّذِي يَلْمُ بِالذَّنْبِ بَعْدَ الذَّنْبِ لَيْسَ مِنْ سَلْبِقَتِهِ، أَيْ مِنْ طَبِيعَتِهِ: انجام دهنده لمم بنده‌ای است که گاه گناه از او سر می‌زند ولی طبیعت او نیست» (۱).

دردنباله آیه برای تأکید عدالت پروردگار، در مسأله پاداش و کیفر از علم بی پایان او که همه بندگان و اعمالشان را فرامی گیرد، سخن می گوید و می فرماید: «هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ...». آفرینش انسان از زمین یا به اعتبار خلقت نخستین او از طریق حضرت آدم است که از خاک آفریده شده و یا به اعتبار این است که تمام مواد تشکیل دهنده وجود انسان از زمین گرفته شده، که از طریق تغذیه در ترکیب بندی نطفه و سپس در مراحل پرورش جنین مؤثر است و در هر حال هدف این است که خداوند از همان زمان که ذرات وجودش مادر لای خاکی زمین بود و از آن روز که نطفه ناچیزی در رحم مادر در درون پرده های ظلمانی رحم بودید، از تمام جزئیات وجود شما آگاه بوده است، با این حال چگونه ممکن است از اعمال شما بی خبر باشد.

«کبائر الاثم» چیست؟

در مورد گناهان کبیره که در چند آیه قرآن به آن اشاره شده است ^(۱)، باید گفت «کبیره» دلیل

۱- ۳۱/نساء، ۳۷/شوری و آیات مورد بحث.

بر عظمت گناه است و هر گناهی که یکی از شرایط زیر را داشته باشد، کبیره محسوب می شود:

الف - گناهانی که خداوند وعده عذاب درباره آن داده است .

ب - گناهانی که در نظر اهل شرع و لسان روایات با عظمت یاد شده است .

ج - گناهانی که در منابع شرعی بزرگتر از گناهی شمرده شده که جزء کبائر است .

د - و بالاخره گناهانی که در روایات معتبر تصریح به کبیره بودن آن شده است .

در روایات اسلامی تعداد کبائر مختلفی ذکر شده ، در بعضی تعداد آن ها هفت گناه (قتل نفس ، عقوق والدین ، رباخواری ، بازگشت به دارالکفر بعد از هجرت ، نسبت زنا به زنان پاکدامن دادن ، خوردن مال یتیم و فرار از جهاد) ^(۱) .

و در بعضی دیگر تعداد آن هفت گناه شمرده شده ، با این تفاوت که به جای عقوق والدین « كُلُّمَا أَفْجَبَ اللَّهُ عَلَيْهِ النَّارَ : آنچه خداوند دوزخ را برای آن واجب کرده » ذکر شده است .

۱- «وسایل» ، جلد ۱۱ ، أَبْوَابُ جِهَادِ النَّفْسِ ، باب ۴۶ ، حدیث ۱ .

در بعضی دیگر تعداد آن‌ها ده گناه و در بعضی نوزده گناه و در بعضی تعداد بیشتری دیده می‌شود.^(۱)

این تفاوت در شمارش تعداد کبائر به‌خاطر آن است که همه گناهان کبیره نیز یکسان نیست، بلکه بعضی از اهمیت بیشتری برخوردار است و به تعبیر دیگر «اکبر الکبائر» است، بنابراین تضادی در میان آن‌ها وجود ندارد.

خودستایی و تزکیه نفس

سرچشمه اصلی این عمل ناپسند، عدم شناخت خویشتن است، چراکه اگر انسان خود را به‌خوبی بشناسد، کوچکی خود را در برابر عظمت پروردگار و ناچیز بودن اعمالش را در برابر مسؤولیت‌های سنگینی که برعهده دارد و نعمت‌های عظیمی را که خدا به او بخشیده، بداند هرگز گام در جاده خودستایی نخواهد گذاشت.

۱- «وسایل»، جلد ۱۱، ابواب جهاد/النفس، باب ۴۶.

غرور و غفلت و خود برترینی و تفکرات جاهلی نیز انگیزه‌های دیگری برای این کار زشت است .

خودستایی از آن‌جا که بیانگر اعتقاد انسان به کمال خویشتن است ، مایه عقب‌ماندگی او است ، چراکه رمز تکامل «اعتراف به تقصیر» و قبول وجود نقص‌ها و ضعف‌هاست . ناگفته نماند که گاه ضرورت‌هایی ایجاب می‌کند که انسان خود را با تمام امتیازاتی که دارد، معرفی کند، چراکه بدون آن هدف‌های مقدسی پایمال می‌گردد ، میان این‌گونه سخنان، با خودستایی و تزکیه نفس تفاوت بسیار است . نمونه این سخن خطبه امام سجاد علیه السلام در مسجد شام است ، در آن هنگام که می‌خواهد خود و خاندانش را به مردم شام معرفی کند ، تا توطئه بنی‌امیه در زمینه خارجی بودن شهیدان کربلا عقیم گردد و نقشه‌های شیطانی آن‌ها نقش بر آب شود . در روایتی از امام صادق علیه السلام نیز می‌خوانیم ، هنگامی که از مسأله ستایش خویشتن سؤال کردند ، فرمود : « گاه به‌خاطر ضرورت‌هایی لازم می‌شود » سپس به دو مورد از سخنان انبیا

که در قرآن آمده است ، استدلال کرد : نخست یوسف که به عزیز مصر پیشنهاد کرد ، او را خزانه دار کشور مصر کند و افزود : « إِنِّي حَفِیْظٌ عَلَیْکُمْ : من نگهبان آگاهی هستم » و دیگری در مورد پیامبر بزرگ خدا "هود" که قوم خود را مخاطب ساخته ، گفت : « أَنَا لَکُمْ نَاصِحٌ أَمِیْنٌ : من برای شما خیر خواه ، امینی می باشم » .

﴿ ۳۳ ﴾ أَفَرَأَیْتِ الَّذِی تَوَلَّی

آیا آن کس را که از اسلام (انفاق) روی گردان شد ، مشاهده کردی ؟

﴿ ۳۴ ﴾ وَ أُعْطِی قَلِیْلًا وَاُكْدِی

و کمی عطا کرد و از بیشتر امساک نمود .

« اُکْدِی » در اصل از « کُدِیَه » به معنی سختی و صلابت زمین است ، سپس در مورد

افراد ممسک و بخیل ، به کار رفته است .

﴿ ۳۵ ﴾ اَعِنْدَهُ عِلْمُ الْغَیْبِ فَهُوَ یَرِی

آیا نزد او علم غیب است و می بیند (که دیگران می توانند گناهان او را بر دوش گیرند) .

چه کسی از قیامت آمده و برای آن‌ها خبر آورده است ، که افراد می‌توانند رشوه گیرند و گناه دیگران را برگردن نهند، یا چه کسی از سوی خدا آمده و به آن‌ها خبر داده است که خدا به این معامله راضی است، جز این است که اوهامی را به هم بافته‌اند و برای فرار از زیربار مسئولیت‌ها خود را در تار و پود این اوهام گرفتار ساخته‌اند ؟

﴿ ۳۶ ﴾ اَمْ لَمْ يُنَبَّأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَى

یا از آنچه در کتب موسی نازل گردیده ، باخبر نشده است. بعد از این اعتراض شدید ، قرآن به بیان یک اصل کلی که در سایر آیین‌های آسمانی نیز بوده است ، پرداخته ، چنین می‌گوید : آیا کسی که با این وعده‌های خیالی دست از انفاق (یا ایمان) برداشته و می‌خواهد خود را با پرداختن مختصر مالی از کیفر الهی رهایی بخشد ، « از آنچه در کتب موسی (تورات) نازل گردیده باخبر نشده است » ؟

﴿ ۳۷ ﴾ وَابْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى

و در کتب ابراهیم همان کسی که وظیفه خود را به‌طور کامل ادا کرد .

«وَقُفِّی» از ماده «تَوَفَّیة» به معنی بذل و ادای کامل است .
و همچنین آنچه در کتاب ابراهیم نازل شده، همان پیامبر بزرگی که به تمام عهد و پیمانهای الهی وفا کرد، حق رسالت او را ادا نمود و برای تبلیغ آیین او از هیچ مشکل و تهدید و آزاری نهراسید، همان کسی که در بوتۀ امتحانات مختلف قرار گرفت و حتی فرزندش را به فرمان خدا به قربانگاه برد و کارد برگلوی او گذارد و از تمام این امتحانات سربلند و سرفراز بیرون آمد .

﴿ ۳۸ ﴾ الْأَتَزِرُّ وَازِرَةً وِزْرَ أَخْـرَی

که هیچ کس بار گناه دیگری را بر دوش نمی گیرد .

هر کس مسؤول اعمال خویش است

«وِزْرَ» در اصل از «وَزَرَ» گرفته شده که به معنی پناه گاه های کوهستانی است ، سپس واژه «وِزْرَ» به بارهای سنگین اطلاق گردیده ، به خاطر شباهتی که با سنگ های عظیم کوه دارد و بعد از آن به گناه نیز اطلاق شده ، چرا که بار سنگینی بر دوش انسان می نهد .
منظور از «وَازِرَةً» انسانی است که تحمل وزر می کند .

﴿ ۳۹ ﴾ وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى

و این که برای انسان بهره‌ای جز سعی و کوشش او نیست. «سَعَى» در اصل به معنی راه رفتن سریع است که به مرحله دویدن نرسیده، ولی غالباً به معنی تلاش و کوشش به کار می‌رود، چراکه به هنگام تلاش و کوشش در کارها انسان حرکات سریعی انجام می‌دهد، خواه کار خیر باشد یا شر. جالب این که نمی‌فرماید: بهره انسان کاری است که انجام داده، بلکه می‌فرماید: تلاشی است که از او حاصل شده است، اشاره به این که، مهم تلاش و کوشش است هر چند انسان احیاناً به مقصد و مقصودش نرسد که اگر نیتش خیر باشد، خدا پاداش خیر به او می‌دهد، چراکه او خریدار نیت‌ها و اراده‌هاست، نه فقط کارهای انجام شده.

﴿ ۴۰ ﴾ وَ أَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَى

و این که سعی به زودی دیده می‌شود (و به نتیجه‌اش می‌رسد). نه تنها نتیجه‌های این سعی و تلاش، چه در مسیر خیر باشد یا شر، بلکه خود اعمال او،

در آن روز در برابرش آشکار می شود، همان گونه که در جای دیگر می فرماید: «يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّخَصَّرًا: روزی که هر کس اعمال نیکی را که انجام داده، حاضر می بیند» (۳۰ / آل عمران). و نیز درباره مشاهده اعمال نیک و بد در قیامت در سورة زلزال آیه ۷ و ۸ می خوانیم: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ: هر کس به قدر سنگینی ذره ای کار خیر کرده باشد آن را می بیند و هر کس به اندازه سنگینی ذره ای کار بد کرده باشد، آن را خواهد دید».

﴿ ۲۱ ﴾ ثُمَّ يُجْزِيهِ الْجَزَاءَ الْأَوْفَى

سپس به او جزای کافی داده خواهد شد.

منظور از «جَزَاءِ أَوْفَى» جزایی است که درست به اندازه عمل باشد، البته این منافات با تفضل الهی در مورد اعمال نیک به ده برابر، یا صدها و هزاران برابر ندارد، البته باید در نظر داشت گفتگوی اصلی آیه در مورد وزر و گناه است.

سوء استفاده از مفاد آیه «لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»

این آیات به قرینه آیات قبل و بعد، ناظر به تلاش های انسان برای امور آخرت است،

ولی با این حال چون بر اساس یک حکم مسلم عقلی است ، می توان نتیجه آن را تعمیم داد و تلاش های دنیا را نیز مشمول آن دانست و همچنین پاداش ها و کیفرهای دنیوی را . اما این به آن معنی نیست که بعضی از کسانی که تحت تأثیر مکتب های سوسیالیستی قرار گرفته اند ، به آن استناد جسته ، بگویند مفهوم آیه این است که مالکیت تنها از طریق کار حاصل می شود و بر قانون ارث و مضاربه و اجاره و مانند آن خط بطلان کشند . عجیب این که آن ها دم از اسلام می زنند و به آیات قرآن نیز استدلال می کنند ، در حالی که مسأله ارث از اصول قطعی اسلام است و همچنین زکات و خمس ، در حالی که نه وارث تلاش و کوششی برای اموال مورث خود انجام داده و نه مستحقین خمس و زکات و نه در موارد وصایا و نذر و مانند آن ، در حالی که همه این امور در قرآن مجید آمده است . و به تعبیر دیگر این یک اصل است ، ولی غالباً در برابر هر اصل استثناء وجود دارد ، فی المثل ارث بردن « فرزند » از « پدر » یک اصل است ، اما هرگاه پسر قاتل پدر باشد و یا از اسلام بیرون رود از ارث محروم خواهد شد .

همچنین رسیدن نتیجه تلاش هرکس به او ، یک اصل است ، اما مانعی ندارد که طبق قرارداد اجاره ، که یکی از اصول قرآنی^(۱) است ، آنرا در برابر چیزی که مورد رضای طرفین است واگذار کنند، یا از طریق وصیت و نذر که آن نیز در قرآن است به دیگری منتقل سازد. از این گذشته « شفاعت » بی حساب نیست ، آنهم نیاز به نوعی سعی و تلاش و ایجاد رابطه ای معنوی با شفاعت کننده دارد ، همچنین در مورد الحاق فرزندان بهشتیان به آنها نیز قرآن در همان آیه می فرماید : « وَ اتَّبَعْتَهُمْ دُرِّيَّتُهُمْ بِإِمْهَانٍ : این در صورتی است که فرزندان آنها در ایمان از آنها پیروی کنند » .

اصل مسؤولیت در برابر اعمال در کتب پیشین

جالب توجه این که در تورات کنونی در کتاب « حزقیل » نیز مضمون بعضی از آیات مورد بحث آمده است ، زیرا چنین می خوانیم : « جانی که گناه می ورزد خواهد مرد ، پسر بار گناه پدر

۱- این اصل در داستان موسی و شعیب ذیل ۲۷ / قصص آمده است .

را نخواهد کشید و پدر بار گناه پسر را نخواهد کشید» (۱)

همین معنی در خصوص مورد قتل در سفر تثنیه «توارت» نیز آمده است : «پدران به عوض اولاد کشته نشوند و هم اولاد به عوض پدران کشته نشوند ، هر کس به سبب گناه خود کشته شود» (۲)

البته کتب انبیای پیشین به طور کامل امروز در دست ما نیست و گرنه به موارد بیشتری درباره این اصل دست می یافتیم .

﴿۲۲﴾ وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ

(و آیا از کتب پیشین انبیاء به او نرسیده است) که همه امور به پروردگارت باز می گردد؟

تمام خطوط به او منتهی می شود

نه تنها حساب و ثواب و جزا و کیفر در آخرت به دست قدرت او است که در این جهان

۱- کتاب «حزقیل» ، فصل ۱۸ ، صفحه ۲۰ .

۲- «تورات» ، سفر «تثنیه» ، باب ۲۴ ، شماره ۱۶ .

نیز سلسله اسباب و علل به ذات پاک او منتهی می گردد ، تمام تدبیرات این جهان از تدبیر او نشأت می گیرد و بالاخره تکیه گاه عالم هستی و ابتدا و انتهای آن ذات پاک خدا است .

﴿ ۴۳ ﴾ **وَ أَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَ وَأَبْكَى**

و این که او است که می خنداند و می گریاند .

﴿ ۴۴ ﴾ **وَ أَنَّهُ هُوَ أَمَاتٌ وَأَحْيَا**

و او است که می میراند و زنده می کند .

﴿ ۴۵ ﴾ **وَ أَنَّهُ خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنْثَى**

و او است که دو زوج مذکر و مؤنث را می آفریند .

﴿ ۴۶ ﴾ **مِّنْ نُّطْفَةٍ إِذَا تُمْنَى**

از نطفه ای که خارج می شود (و در رحم می ریزد) .

این چند آیه در حقیقت بیان جامع و توضیح جالبی است برای مسأله انتهای همه امور به ربوبیت و تدبیر پروردگار ، زیرا می گوید : مرگ و حیات شما به دست او است ، تداوم

نسل‌ها از طریق آفرینش زوجین نیز به تدبیر او است ، همچنین تمام حوادثی که در طول زندگی انسان رخ می‌دهد از ناحیه او است ، او می‌گریاند یا می‌خنداند ، می‌میراند یا زنده می‌کند و به این ترتیب سر رشته زندگی از آغاز تا انجام همه به ذات پاکش منتهی می‌گردد . قابل توجه این‌که از میان تمام افعال انسان روی مسأله خنده و گریه تکیه شده است ، چراکه این دو وصف مخصوص انسان است و در جانداران دیگر یا اصلاً وجود ندارد و یا بسیار نادر است . چگونگی فعل و انفعال‌ها و دگرگونی‌هایی که در جسم انسان به هنگام خنده و گریه رخ می‌دهد و ارتباط آن‌ها با دگرگونی‌های روحی ، بسیار پیچیده و شگفت‌انگیز است و در مجموع می‌تواند آیت روشنی از آیات مدیریت حق باشد ، علاوه بر تناسبی که این دو با مسأله حیات و مرگ دارند . و به هر حال انتهای تمام امور به تدبیر و ربوبیت خداوند ، منافاتی با اصل اختیار و آزادی اراده انسان ندارد ، چراکه اختیار و آزادی نیز از ناحیه او است و منتهی به او می‌گردد .

﴿ ۴۷ ﴾ وَأَنَّ عَلَيَّ النَّشْأَةَ الْأُخْرَى

و این‌که بر خداست ایجاد عالم دیگر (تا عدالت اجرا گردد) .

«نَشْأَةً» به معنی آفرینش و تربیت چیزی است، «نَشْأَةُ أُخْرَى» چیزی جز رستاخیز نیست. تعبیر به «عَلَيْهِ» (بر خداوند لازم است) از این نظر است که وقتی پروردگار حلیم انسان‌ها را آفرید و وظایفی بر دوش آن‌ها گذارد و به همه آزادی داد و در این میان افرادی مطیع و غیر مطیع و افرادی ظالم و افرادی مظلوم وجود داشتند و هیچ‌یک در این جهان به پاداش و کیفر نهایی خود نرسیدند، حکمتش ایجاب می‌کند که «نَشْأَةُ دِیْگَرِی» در کار باشد تا عدالت تحقق یابد. به علاوه شخص حکیم این جهان پهناور را برای زندگی چند روزه با آن‌همه ناملایمات خلقت نمی‌کند، حتماً باید مقدمه‌ای باشد بر زندگی گسترده‌ای که ارزش این برنامه وسیع را دارد، یا به تعبیر دیگر هرگاه نشأه دیگری نباشد، آفرینش این جهان به هدف نهایی نخواهد رسید.

﴿۴۸﴾ **وَ أَنَّهُ هُوَ أَغْنَىٰ وَأَقْنَىٰ**

و این‌که او است که بی‌نیاز می‌کند و سرمایه باقی می‌بخشد. «أَغْنَىٰ» از ماده «غَنَى» به معنی بی‌نیازی است و «أَقْنَىٰ» از ماده «قَنَى» به معنی اموال و سرمایه‌هایی است که انسان ذخیره می‌کند.

بنابراین «اغنی» به معنی رفع نیازمندی‌های فعلی است و «اقنی» به معنی اعطای مواهب ذخیره است که در امور مادی همچون باغ و املاک و مانند آن است و در امور معنوی همچون رضا و خشنودی خدا است که بزرگترین سرمایه جاودانی محسوب می‌شود.

﴿۴۹﴾ **وَإِنَّهُ هُوَ رَبُّ الشَّعْرِی**

و این که او است پروردگار «ستاره شعری».

تکیه بر خصوص «ستاره شعری» علاوه بر این که این ستاره درخشنده‌ترین ستارگان آسمان است که معمولاً به هنگام سحر در کنار صورت فلکی «جوزاء» در آسمان ظاهر می‌شود و کاملاً جلب توجه می‌کند، به خاطر این است که گروهی از مشرکان عرب آن را می‌پرستیدند، قرآن می‌گوید: «چرا شعری را می‌پرستید؟ آفریدگار و پروردگار آن را پرستید».

﴿۵۰﴾ **وَإِنَّهُ أَهْلَكَ عَادَانَ الْأُولَى**

(و آیا به انسان نرسیده است که در کتب انبیای پیشین آمده) که خداوند قوم

«عاد نخستین» را هلاک کرد؟

توصیف قوم «عاد» به «الْأُولَى» (نخستین) یا به خاطر قدمت این قوم است، به طوری که در میان عرب معمول است هر چیز قدیمی را «عادی» می گویند و یا به خاطر آن است که در تاریخ، دو قوم «عاد» وجود داشته اند و قوم معروف که پیامبرشان حضرت هود بود، همان عاد نخستین است. (۱)

﴿۵۱﴾ وَتَمُودَ فَمَا أَبْقَى

و همچنین «قوم تمود» را و کسی از آنهارا باقی نگذارد.
سپس می افزاید: «همچنین خداوند قوم تمود را بر اثر طغیانشان هلاک کرد و احدی از آنهارا باقی نگذارد».

﴿۵۲﴾ وَقَوْمَ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا هُمْ أَظْلَمَ وَأَطْغَى

و نیز قوم نوح را پیش از آنها، چرا که آنها از همه ظالم تر و طغیانگر تر بودند.

۱- «مجمع البیان»، «روح المعانی» و «تفسیر فخر رازی».

چراکه پیامبرشان نوح علیه السلام در مدتی طولانی تر از تمام انبیاء به تبلیغ آنان پرداخت ، با این حال جز تعداد کمی به دعوت او پاسخ نگفتند و در شرک و بت پرستی و تکذیب و آزار نوح پافشاری و سرسختی فوق العاده ای داشتند .

﴿۵۳﴾ وَالْمُؤْتَفِكَةَ أَهْوَىٰ

و نیز شهرهای زیر و رو شده (قوم لوط) را بر زمین کوبید .

﴿۵۴﴾ فَغَشَّاهَا مَا عَشَّىٰ

سپس آنهارا با عذاب سنگین پوشانید .

«مُؤْتَفِكَةَ» یعنی شهر زیر و رو شده، قوم لوط چهارمین قومی هستند که به آنها اشاره می کند . در ظاهر زلزله شدیدی این آبادی ها را به آسمان پرتاب کرد و واژگون ساخت و بر زمین کوبید و طبق روایات جبرئیل آنها را به قوت خداداد از زمین برکند و وارونه کرد و بر زمین افکند . آری بارانی از سنگ های آسمانی بر آنها فرو ریخت و سراسر این شهرهای زیر و رو شده را زیر آواری از سنگ مدفون ساخت .

درست است که در تعبیرات این آیه و آیه قبل تصریحی به نام قوم لوط نشده ، اما معمولاً مفسران هم در این جا و هم در آیات ۷۰ سورة توبه و آیه ۹ حاقه که تعبیر به «مُؤْتَفِكَات» شده است ، همین معنی را فهمیده اند .

﴿ ۵۵ ﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكَ تَتَمَارَىٰ

(بگو) در کدام یک از نعمت های پروردگارت تردید داری؟

آیا این همه درس عبرت کافی نیست

«الآء» جمع «الآ» یا اِلَى (بر وزن فِعْل) به معنی نعمت است، گرچه بعضی از مطالبی که در آیات پیشین آمده ، از جمله مجازات و هلاکت اقوام دیگر مصداق نعمت نیست ، ولی از این نظر که درس عبرتی است برای دیگران و نیز از این نظر که خداوند مسلمین و حتی کفار عصر پیامبر را از این امور مصون داشته ، نعمت بزرگی خواهد بود .
«تَتَمَارَى» از ماده «تَمَارَى» به معنی «محاجه توأم باشک و تردید» است .
در پایان بحث به مجموعه نعمت هایی که در آیات گذشته آمده است ، اشاره می کند .

آیا در نعمت حیات ، یا اصل نعمت آفرینش و یا این نعمت که خداوند کسی را به جرم دیگری مجازات نمی‌کند و خلاصه آن‌چه در صحف پیشین آمده و در قرآن نیز تأکید شده است ، شک و تردید داری ؟

آیا در این نعمت که خداوند شما را از مجازات‌های اقوام پیشین برکنار داشته و عفو و رحمتش را شامل حال شما کرده است ، تردید دارید ؟ و یا در نعمت نزول قرآن و مسأله رسالت و ایمان و هدایت ؟

درست است که مخاطب در این آیه شخص پیامبر است ، ولی مفهوم آن همگان را شامل می‌شود ، بلکه هدف اصلی از آن بیشتر افراد دیگرند .

﴿ ۵۶ ﴾ هَذَا نَذِيرٌ مِنَ النُّذُرِ الْأُولَى

این (پیامبر) بیم‌دهنده‌ای از بیم دهندگان پیشین است .

این‌که می‌گوید : پیامبر (یا قرآن) از نوع اندازکنندگان نخستین است ، مفهومش این است که رسالت محمد و کتاب آسمانش قرآن ، موضوع بی‌سابقه‌ای نیست شبیه آن در

گذشته بسیار بوده است ، چرا مایه تعجب شما است ؟

﴿ ۵۷ ﴾ اَزْفَتِ الْاَزْفَةُ

آنچه باید نزدیک شود ، نزدیک شده است (و قیامت فرامی رسد) .

تعبیر به « اَزْفَةُ » از قیامت ، به خاطر نزدیکی آن و تنگی وقت است ، زیرا این واژه از کلمه « اَزَفَ » به معنی "تنگی وقت" گرفته شده و طبعاً مفهوم نزدیک شدن را نیز دربردارد . آری قیامت نزدیک است ، خود را برای سؤال و حساب و جزا آماده کنید .

نام گذاری قیامت به این نام ، علاوه بر آیه مورد بحث در آیه ۱۸ غافر نیز آمده است و تعبیری است گویا و بیدارکننده ، همین مفهوم را به صورت دیگری در آیه ۱ سورة قمر می خوانیم : « اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ : قیامت نزدیک شده است » و به هر حال نزدیکی قیامت با توجه به کوتاهی عمر دنیا ، قابل درک است ، به خصوص این که هر کس می میرد ، قیامت صغیرایش برپا می شود .

﴿ ۵۸ ﴾ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ كَاشِفَةٌ

و هیچ کس جز خدا نمی تواند شدائد آن را برطرف سازد .

« کاشِفَة » در این جا به معنی برطرف کننده شداید است .
 به هر حال حاکم و مالک و صاحب قدرت در آن روز (و همیشه) خدا است ، اگر نجات
 می خواهید ، دست به دامن لطف اوزنید و اگر آرامش می طلبید ، در سایه ایمان به او قرار گیرید .

﴿ ۵۹ ﴾ أَفَمِنْ هَذَا الْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ

آیا از این سخن تعجب می کنید .

این جمله ممکن است اشاره به مسأله رستاخیز باشد که در آیات قبل آمده ، یا اشاره به
 قرآن ، (چرا که در آیات دیگر از آن تعبیر به « حدیث » شده) و یا سخنانی که درباره هلاک
 اقوام پیشین گفته شد و یا همه این ها . (۱)

﴿ ۶۰ ﴾ وَتَضْحَكُونَ وَلَا تَبْكُونَ

و می خندید و نمی گریید ؟

﴿ ۶۱ ﴾ وَأَنْتُمْ سَامِدُونَ

و پیوسته در غفلت و هوسرانی به سر می برید .

واژه « سَامِدُونَ » از ماده « سَمِد » به معنی لهو و سرگرمی و بلند کردن سر از روی کبر و غرور است و در اصل به کار شتر ، هنگامی که راه می رود و سر خود را از روی بی اعتنایی به هوا بلند می کند ، گفته می شود .

درحالی که این جا نه جای خنده است و نه جای غفلت و بی خبری ، جای گریه بر فرصت های از دست رفته ، طاعات ترک شده و معاصی و گناهانی است که از شما سر زده است ، جای بیداری و جبران اموری است که از دست رفته و بالاخره جای توبه و انابه و بازگشت به سایه لطف خدا است .

این متکبران مغرور ، همچون حیوانات به خواب و خور مشغولند ، در عیش و نوش غرقند و از حوادث دردناک و کیفرهای شدیدی که در پیش دارند و نزدیک است دامانشان را بگیرد ، بی خبرند .

﴿۶۲﴾ فَاسْجُدُوا لِلَّهِ وَاعْبُدُوا

حال که چنین است همه برای خدا سجده کنید و پرستش نمایید.

همه برای خدا سجده کنید

اگر می‌خواهید در صراط مستقیم حق گام بردارید، تنها برای او که تمام خطوط عالم هستی به ذات پاکش منتهی می‌گردد، سجده کنید و اگر می‌خواهید به سرنوشت دردناک اقوام پیشین که بر اثر شرک و کفر و ظلم و ستم در چنگال عذاب الهی گرفتار شدند، گرفتار نشوید، تنها او را عبادت کنید.

آیه فوق از آیاتی است که به هنگام تلاوت آن، سجده بر همه واجب است، لحن آیه که از صیغه امر در آن استفاده شده و امر دلیل بر وجوب است، نیز گواه این معنی است و به این ترتیب بعد از سوره «الم سجده» و «حم سجده»، این سومین سوره‌ای است که مشتمل بر سجده واجب است، هر چند طبق بعضی از روایات از نظر تاریخ نزول، اولین سوره‌ای که آیه سجده واجب در آن نازل شده، همین سوره بوده است. پایان سوره نجم

سورة قمر

فضیلت تلاوت سورة « قمر »

در فضیلت تلاوت این سوره ، در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام آمده :
 « هرکس سورة "إِقْرَأْ" را یکروز در میان بخواند ، روز قیامت در حالی برانگیخته می شود
 که صورتش همچون ماه در شب بدر است و هرکس آن را هر شب بخواند ، افضل است و در قیامت نور
 و روشنایی صورتش بر سایر خلائق برتری دارد » . (۱)

مسلماً این درخشندگی صورت در روز قیامت، نشانه ایمان قوی و راستینی است که
 در سایه تلاوت این سوره و تفکر و سپس عمل به آن حاصل شده است نه
 تلاوتی خالی از اندیشه و عمل.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایگر

﴿ ۱ ﴾ اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ

قیامت نزدیک شد و ماه از هم شکافت .

ماه شکافته شد

قیامت نزدیک است گرچه در مقیاس عمر دنیا ممکن است هزاران سال طول بکشد اما با توجه به مجموع عمر این جهان از یک سو و با توجه به این که تمام عمر دنیا در برابر قیامت لحظه زودگذری بیش نیست ، منظور از این تعبیر روشن می شود . ذکر این دو حادثه باهم ، به خاطر آن است که اصولاً ظهور پیامبر اسلام که آخرین پیامبر الهی است ، خود از نشانه های نزدیکی قیامت است ، لذا در حدیثی از خود پیامبر اسلام می خوانیم که فرمود : « بُعِثْتُ أَنَا وَ السَّاعَةُ كَهَاتَيْنِ : مبعوث شدن من و قیامت

همچون این دو است»^(۱) (اشاره به دو انگشت مبارکش که در کنار هم قرار گرفته). از سوی دیگر شکافتن ماه خود دلیلی است بر امکان به هم ریختن نظام کواکب و نمونه کوچکی است از حوادث عظیمی که در آستانه رستاخیز در این جهان رخ می‌دهد، چراکه تمامی کواکب و ستارگان و زمین درهم می‌ریزند و عالمی نو به جای آن‌ها ایجاد می‌شود. طبق برخی روایات مشهور که بعضی ادعای تواتر آن را نیز کرده‌اند، مشرکان نزد رسول خدا آمدند و گفتند: «اگر راست می‌گویی و تو پیامبر خدایی، ماه را برای ما دو پاره کن». ایشان فرمود: «اگر این کار را کنم، ایمان می‌آورید؟ عرض کردند: «آری» — و آن شب، شب چهاردهم ماه بود — پیامبر از پیشگاه پروردگار تقاضا کرد آن‌چه را خواسته‌اند به او بدهد، ناگهان ماه به دو پاره شد و رسول‌الله آن‌ها را یک یک صدا می‌زد و می‌فرمود: «ببینید».^(۲)

۱- «تفسیر فخر رازی»، جلد ۲۹، صفحه ۲۹.

۲- «مجمع البیان» و کتب تفسیر دیگر، ذیل آیه مورد بحث.

شق القمر یک معجزه بزرگ پیامبر اسلام

گرچه بعضی از کوتاه نظران اصرار دارند که این معجزه را طوری توجیه کنند که از صورت یک خارق العاده خارج شود ، چنان که گفته اند : آیه فوق از آینده خبر می دهد و مربوط به «أَشْرَاطُ سَاعَتِ» یعنی حوادث قبل از قیامت است ولی قرائن متعددی در آیه وجود دارد که تأکید بر وقوع یک اعجاز می کند ، از جمله ذکر این موضوع به صورت فعل ماضی که نشان می دهد « شَقُّ الْقَمَرِ » واقع شده است ، همان گونه که نزدیکی رستاخیز با ظهور آخرین پیامبر نیز تحقق یافته است .

به علاوه اگر سخن از معجزه نباشد ، هیچ تناسبی با نسبت سحر به پیامبر که در آیه بعد آمده است ، ندارد و همچنین با جمله « وَ كَذَّبُوا وَ اتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ » که خبر از تکذیب آن ها می دهد ، هماهنگ نیست .

تاریخ وقوع معجزه بزرگ شق القمر

در این که شق القمر در مکه و قبل از هجرت پیامبر واقع شده ، در میان مفسران و

روایات حدیث بحثی نیست .

در برخی روایات آمده علت پیشنهاد «شق القمر» به پیامبر این بود که می‌گفتند: سحر در امور زمینی اثر می‌گذارد ، ما می‌خواهیم مطمئن شویم که معجزات محمد سحر نیست .^(۱)

حتی جمعی از متعصبان لجوج بعد از دیدن این معجزه بزرگ ، گفتند : ما قبول نخواهیم کرد ، مگر این که کاروان های شام و یمن فرارسند و از آن ها سؤال کنیم : آیا آن ها در مسیر خود چنین چیزی را دیده اند، اما هنگامی که مسافران گفتند: دیده ایم، باز ایمان نیاوردند .^(۲)

﴿وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ﴾
و هرگاه نشانه و معجزه ای را ببینند ، اعراض کرده می گویند: این سحری است مستمر .

۱- «بحار الانوار» ، جلد ۱۷ ، صفحه ۳۵۵ ، حدیث ۱۰ .

۲- «درالمشور» ، جلد ۶ ، صفحه ۱۳۳ .

تعبیر به « مُسْتَقَرَّ » اشاره به این است که آن‌ها معجزات مکرری از پیامبر اسلام دیده بودند که شَقَّ الْقَمَرِ ادامه آن بود ، آن‌ها همه را بر تداوم سحر حمل می‌کردند و آن را «سحری مستمر» می‌پنداشتند، هرچند این تهمت بهانه‌ای بود برای عدم تسلیم در مقابل حق. ﴿۳﴾ **وَكَذَّبُوا وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ وَكُلُّ أُمَّةٍ مُّسْتَقِرَّةٌ** آن‌ها (آیات خدا را) تکذیب کردند و از هوای نفسشان پیروی نمودند و هر امری قرارگاهی دارد .

سرچشمه مخالفت آن‌ها و تکذیب پیامبر اسلام یا تکذیب معجزات و دلایل او و همچنین تکذیب رستاخیز و قیامت ، پیروی از هوای نفس بود ، تعصب‌ها و لجاجت‌ها و خودخواهی‌ها به آن‌ها اجازه نمی‌داد که در برابر حق تسلیم شوند و از سوی دیگر علاقه به بی‌بندوباری برای کامجویی از لذات بدون هیچ قید و شرط و آلودگی به گناه و ستم ، مانع از این بود که دعوت حق را پذیرا شوند ، چرا که قبول این دعوت مسئولیت‌آفرین بود . آری همیشه چنین بوده و همواره چنان خواهد بود که مانع بزرگ در مسیر حق « هواپرستی » است .

منظور از جمله « وَ كُلُّ أَمْرٍ مُّسْتَقَرٌّ » هر چیز قرارگاهی دارد ، این است که هرکس به سزای عمل خویش می‌رسد ، قرارگاه نیکی ، نیکان و قرارگاه شر ، بدان هستند .

﴿ ۴ ﴾ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْأَنْبَاءِ مَا فِيهِ مُرْدَجَرٌ

به اندازه کافی برای انزجار از بدی ها اخبار (انبیاء و امت های پیشین) به آنها رسیده است . منظور از « أَنْبَاءِ » (اخبار) همان خبرهای امت های پیشین و اقوامی است که به عذاب های گوناگون هلاک شدند و نیز اخبار قیامت و مجازات ظالمان و کافران که در قرآن از روی آنها پرده برداشته شده است .

بنابراین کمبودی در تبلیغ داعیان الهی نبوده و هرچه که هست ، از قامت ناسازبی اندام خود آنها است ، نه گوش شنوایی دارند ، نه روح حق طلبی و نه این مقدار از تقوا که آنها را دعوت به تحقیق و تدبیر در آیات الهی کند .

﴿ ۵ ﴾ حِكْمَةٌ بِالْعَلَّةِ فَمَا تَعْنِ النُّذُرُ

این آیات ، حکمت بالغه الهی است اما انذارها (برای افراد لجوج) مفید نیست .

«نُذِر» جمع «نذیر» و به معنای «انذارکنندگان» است .

در «فاعلیت فاعل» هیچ نقصی وجود ندارد ، هرچه هست در «قابلیت قابل» است وگرنه آیات الهی ، پیامبران بزرگ ، اخباری که از امم پیشین رسیده و خبرهایی که از قیامت به آنها داده می شود ، هر کدام حکمتی بالغ و رسا است که می تواند در روح و جان آنها اثر بگذارد ، اگر کمترین آمادگی روحی وجود داشته باشد .

﴿فَتَوَلَّ عَنْهُمْ يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلَى شَيْءٍ نُّكْرٍ﴾

بنابراین از آنها روی گردان و روزی را به یاد آور که دعوت کننده الهی مردم را به امر وحشتناکی دعوت می کند (دعوت به حساب اعمال) .

«نُكْر» مفرد است و از ماده «نَكَارَة» به معنی «موضوع وحشتناک و ناشناخته» است .

در این آیه می فرماید: اکنون که بیگانگان از حق ابداً آمادگی پذیرش را ندارند، آنها را به حال خود واگذار و از آنان روی گردان و به سراغ دلهای آماده رو.

و روزی را به یاد آور که دعوت کننده الهی مردم را به حساب و بررسی نامه

اعمال که امر وحشتناکی است ، دعوت می کند .

﴿ ۷ ﴾ خُشِعَا أَبْصَارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُّنتَشِرٌ

آن ها از قبرها خارج می شوند در حالی که چشم های شان از وحشت به زیر افتاده و (بی هدف)

همچون ملخ های پراکنده به هر سو می روند .

آن روز که همه از قبرها خارج می شوند

نسبت « خشوع » به « چشم ها » ، به خاطر آن است که صحنه آن قدر هولناک است که تاب تماشای آن را ندارند ، لذا چشم از آن برمی گیرند و به زیر می اندازند . و تشبیه به « ملخ های پراکنده » به تناسب این است که توده ملخ ها بر خلاف بسیاری از پرندگانی که به هنگام حرکت دستجمعی با نظم و ترتیب خاصی حرکت می کنند ، هرگز نظم و ترتیبی ندارند ، در هم فرومی روند و بی هدف به هر سو روانه می شوند ، به علاوه آن ها همچون ملخ ها در آن روز موجوداتی ضعیف و ناتوان هستند . آری این کوردلان بی خبر در آن روز چنان وحشت زده می شوند که مانند مست ها

بی توجه به هر طرف رومی آورند و به یکدیگر می خورند ، گویی از خود بی خود شده اند ، چنان که در آیه ۲ سورة حج می خوانیم : « وَ تَرَى النَّاسَ سُكَارَىٰ وَ مَا هُمْ بِسُكَارَىٰ : در آن روز مردم را مست می بینی در حالی که مست نیستند ».

﴿ ۸ ﴾ مُهْطِعِينَ إِلَى الدَّاعِ يَقُولُ الْكَافِرُونَ هَذَا يَوْمٌ عَسِرٌ
در حالی که (بر اثر وحشت و اضطراب) به سوی این دعوت کننده گردن می کشند و کافران می گویند : امروز روز سخت و دردناکی است .

« مُهْطِعِينَ » از ماده « اِهْطَاع » به معنی " گردن کشیدن " است ، زیرا وقتی انسان صدای وحشتناکی را می شنود ، فوراً گردن می کشد و به مبدأ صدا متوجه می شود ، آن ها نیز با شنیدن صدای دعوت کننده الهی به سوی او گردن می کشند ، سپس خیره نگاه می کنند ، با سرعت به سوی او می روند و در دادگاه الهی حاضر می شوند .

این جا است که وحشت از حوادث سخت آن روز سراپای کفار را فرامی گیرد .
از این تعبیر استفاده می شود که آن روز برای مؤمنان روز سختی نیست .

﴿ ۹ ﴾ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَقَالُوا مَجْنُونٌ وَازْدُجِرَ

پیش از آنها قوم نوح تکذیب کردند (آری) بنده ما (نوح) را تکذیب کرده و گفتند: او دیوانه است و (با انواع آزارها) او را (از ادامه رسالتش) بازداشتند. تعبیر به «عَبْدَنَا» (بنده ما) اشاره به این است که این قوم مغرور و طغیانگر در حقیقت با ما طرف بودند نه با شخص نوح.

جمله «وَازْدُجِرَ» در اصل از «زجر» به معنی "دور ساختن و طرد کردن کسی با صدای بلند و فریاد" است ولی به هرگونه عملی که برای مانع شدن کسی از ادامه کاری انجام می شود، اطلاق می گردد.

گاه به او می گفتند: «اگر دست از کار خود برداری، سنگسارت می کنیم» و گاه گلوی او را چنان می فشردند که بی هوش بر زمین می افتاد، اما هنگامی که به هوش می آمد،

می گفت: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِقَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ: خداوند! قوم مرا ببخش که نمی دانند». (۱)
 خلاصه او را از هر طریق که توانستند، آزار دادند اما او دست از تبلیغ و هدایت برنداشت.

﴿۱۰﴾ قَدْ عَا رَبِّهِ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ

او به درگاه پروردگار عرضه داشت: من مغلوب (این قوم طغیانگر) شده ام، انتقام مرا از آنها بگیر.

«إِنْتَصِرْ» به معنی "یاری طلبیدن" است، (همان گونه که در آیه ۴۱ سوره شوری آمده است) ولی در این جا به معنی انتقام گرفتن، تفسیر شده است انتقامی روی حساب عدل و حکمت. آنها هرگز در دلیل و حجت و برهان بر من غلبه نکرده اند، ولی از طریق ظلم و جنایت و تکذیب و انکار و انواع زجر و فشار بر من غلبه کردند، این قوم دیگر شایسته بقا نیستند، از آنها انتقام بگیر و مرا بر آنها پیروز کن.

۱- «کشاف» و «ابوالفتوح رازی»، ذیل آیات مورد بحث.

آری این پیامبر بزرگ تا زمانی که امید به هدایت آنها داشت ، از خدا می خواست آنها را ببخشد ، اما هنگامی که به کلی مأیوس گشت ، درباره آنها نفرین نمود .

﴿ ۱۱ ﴾ فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُّنْهَمِرٍ

در این هنگام درهای آسمان را گشودیم و آبی فراوان و پی در پی فروبارید .
« مُنْهَمِرٍ » از ماده « هَمَر » به معنی " فرو ریختن شدید اشک یا آب " است ، این تعبیر در مورد دوشیدن پستان حیوانات تا آخرین قطره نیز به کار می رود .

تعبیر زیبای گشودن درهای آسمان ، به هنگام نزول باران های شدید به کار می رود ، همان گونه که در فارسی نیز می گوئیم : « گویی درهای آسمان باز شده و هرچه آب است ، فرومی بارد » .

﴿ ۱۲ ﴾ وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ

و زمین را شکافتیم و چشمه های زیادی بیرون فرستادیم و این دو آب به اندازه ای که مقدر بود ، با هم در آمیختند .

از سراسر زمین ، آب جوشیدن گرفت و چشمه ها سربل آوردند و از تمامی آسمان ،

آب باریدن گرفت و به هم پیوستند و دریایی عظیم و طوفانی تشکیل دادند .

﴿۱۳﴾ وَ حَمَلْنَاهُ عَلَىٰ ذَاتِ الْأَوَاحِ وَ دُثُرٍ

و او را بر مرکبی که از الواح و میخ‌هایی ساخته شده بود، سوار کردیم .
«دُثُر» جمع «دِسار» چنان‌که «راغب» در «مفردات» می‌گوید ، در اصل به معنی راندن شدید توأم با قهر است و از آن‌جاکه میخ با ضربه‌های شدیدی که بر آن وارد می‌شود ، در چوب و مانند آن فرومی‌رود، به آن «دِسار» گفته‌اند . می‌گوید : در میان آن طوفان عظیم و سرتاسری که همه چیزادرکام خود فروبرده بود، فرمان‌نجات نوح و یارانش را به یک‌مشت میخ و قطعات چوب سپردیم و آن‌ها این وظیفه را به خوبی انجام دادند و این قدرت‌نمایی بزرگی است . کشتی نوح به اندازه کافی بزرگ بود و طبق تواریخ سال‌ها برای ساختن آن زحمت کشید ، تا بتواند از هریک از حیوانات مختلف یک جفت در آن جای دهد .

﴿۱۴﴾ تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا جَزَاءَ لِمَنْ كَانَ كُفِرَ

مرکبی که تحت نظارت ما حرکت می‌کرد، این کیفری بود برای کسانی که به او کافر شدند .

تعییر به « أَعْيُنُنَا » (در برابر دیدگان ما) کنایه لطیفی است از توجه مخصوص و مراقبت کامل از چیزی .

در این آیه خداوند به عنایت خاصش نسبت به کشتی نجات نوح اشاره کرده و می‌فرماید: این کشتی در برابر دیدگان (علم) ما سینه امواج را می‌شکافت و تحت نظارت و حفاظت ما به حرکت خود ادامه می‌داد .

﴿ ۱۵ ﴾ وَلَقَدْ تَرَكْنَاهَا آيَةً فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ

ما این ماجرا را به عنوان نشانه‌ای در میان امت‌ها باقی گذاردیم، آیا کسی هست که پند گیرد؟

ماجرای قوم نوح، درس عبرتی برای همگان است

ضمیر در « تَرَكْنَاهَا » به قصه طوفان و سرگذشت نوح و مخالفتش بازمی‌گردد ، ولی بعضی آن را اشاره به «سفینه نوح» می‌دانند ، زیرا مدتی این کشتی میان مردم جهان باقی مانده بود و هرکس چشمش به آن می‌افتاد ، تمام ماجرای طوفان نوح در برابرش مجسم می‌شد، مخصوصاً اگر این روایت را بپذیریم که بقایای این کشتی تا عصر پیامبر اسلام

باقی بوده و حتی بعضی ادعا می‌کنند که در عصر ما نیز بقایای آن را در کوه‌های «آارات» قفقاز مشاهده کرده‌اند، این احتمال نیز وجود دارد که آیه اشاره به هر دو معنی باشد، هم داستان نوح علیه السلام آیتی بود و هم کشتی بازمانده‌اش در میان مردم. ^(۱)

﴿۱۶﴾ فَكَيفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ

(اکنون بنگرید) عذاب و انذارهای من چگونه بود؟

آیا آن عذاب‌ها واقعیت داشت یا داستان و افسانه بود؟

﴿۱۷﴾ وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ

ماقرآن را برای تذکر آسان ساختیم، آیا کسی هست که متذکر شود؟
آری این قرآن هیچ پیچیدگی ندارد و شرایط تأثیر در آن جمع است، الفاظش شیرین و

۱- درباره قوم نوح علیه السلام بحث‌های مشروحی ذیل آیات ۲۵ تا ۴۹ سوره هود (جلد ۹ تفسیر نمونه) صفحات ۶۸ تا ۱۲۵ طرح شده است.

جذاب ، تعبيراتش زنده و پرمعنی ، انذارها و بشارت‌هايش صريح و گویا ، داستان‌هايش واقعی و پرمحتوا، دلایلش قوی و محکم ، منطقش شیوا و متین ، خلاصه آن‌چه لازمه تأثیر گذاردن یک سخن است ، در آن جمع است و به همین دلیل هر زمان دل‌های آماده با آن تماس یابد ، مجذوب آن می‌شود و در طول تاریخ اسلام نمونه‌های عجیب و شگفت‌انگیزی از تأثیر عمیق قرآن در دل‌های آماده دیده می‌شود که شاهد گویای این امر است . ولی چه می‌توان کرد هنگامی که نطفه حیاتی یک بذر مرده باشد ، اگر در بهترین زمین‌ها آن را جای دهند و از آب کوثر زیر نظر بهترین باغبان‌ها آبیاری کنند ، هرگز نمو نخواهد کرد و گل و گیاهی از آن نمی‌روید .

﴿۱۸﴾ كَذَّبَتْ عَادٌ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ

قوم عاد (نیز پیامبر خود، هود را) تکذیب کردند، اکنون (ببینید) عذاب

و انذارهای من چگونه بود؟

هر قدر پیامبر آنها هود عليه السلام بر تبلیغات خود می‌افزود و از راه‌های مختلف برای بیدار

ساختن آنها تلاش می‌کرد، آنها بر خیره‌سری و لجاجت خود می‌افزودند و غرور ناشی از ثروت و امکانات مادی و غفلت ناشی از غرق بودن در شهوات، گوش شنوا و چشم بینا را از آنها گرفته بود. سرانجام خداوند آنها را با عذاب دردناکی مجازات کرد.

﴿۱۹﴾ **إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمِ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ** ما تندباد وحشتناک و سردی را در یک روز شوم مستمر بر آنها فرستادیم.

«صَرْصَر» از ماده «صَرَّ» در اصل به معنی «بستن و محکم کردن» است و تکرار آن در واژه «صَرْصَر» برای تأکید است و از آنجا که این باد هم شدید بوده است و هم سرد، هم پُرسوزش و هم پُرسروصدا، این واژه به آن اطلاق شده است.

«نَحْس» در اصل به معنی «سرخى شدیدی است که گاه در افق ظاهر می‌شود و همچون شعله آتش بی‌دودی است که عرب آن را «نحاس» می‌گویند، سپس این واژه به هر چیز «شوم» در مقابل «سعد» اطلاق شده است.

«مُسْتَمِر» صفتی است برای «يَوْم» یا «نَحْس»، در صورت اول مفهومش این است که

حوادث آن روز همچنان استمرار یافت و چنانکه در آیه ۷ سوره حاقه آمده است ، «هفت شب و هشت روز این عذاب الهی به طور مداوم بر آنها مسلط بود، تا همگی را درهم کوبید و کسی را زنده نگذاشت» و در صورت دوم معنایش این است که نحوست این روز ادامه یافت تا همگی را هلاک کرد .

سعد و نحس ایام

در میان مردم معمول است که بعضی از روزها را روز سعد و مبارک و بعضی را روز شوم و نحس می‌شمرند ، هرچند در تعیین آن اختلاف بسیار است ، سخن این جاست که این اعتقاد عمومی تا چه حد در اسلام پذیرفته شده و یا از اسلام گرفته شده است ؟ بنابراین اگر دلایل شرعی از طریق وحی که افق‌های وسیع‌تری را روشن می‌سازد ، در دست داشته باشیم ، قبول آن نه تنها بی‌مانع بلکه لازم است . در آیات قرآن تنها در دو مورد اشاره به « نحوست ایام » شده است : یکی در آیات مورد بحث و دیگری در آیه ۱۶ سوره فصلت که درباره همین ماجرای قوم عاد سخن می‌گوید در آن جا می‌خوانیم : « فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي أَيَّامٍ نَحِيسَاتٍ : ما تندیادی سخت و سرد در

روزهای شومی بر آن‌ها مسلط ساختیم.»

و در نقطه مقابل، تعبیر «مُبَارَك» نیز در بعضی از آیات قرآن دیده می‌شود، چنان‌که درباره شب قدر می‌فرماید: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ: ما قرآن را در شبی پُر برکت نازل کردیم» (۳/دخان). همان‌طور که گفتیم، «نَحَس» در اصل به معنی «سرخى فوق العاده افق» است که آن را به صورت «نحاس» یعنی «شعله آتش خالی از دود» درمی‌آورد، سپس به همین مناسبت در معنی «شوم» به کار رفته است.

به این ترتیب قرآن اشاره سربسته‌ای به این مسأله دارد، ولی در روایات اسلامی به روایات زیادی در زمینه «سعد و نحس ایام» برخورد می‌کنیم. آنچه به طور فشرده و خلاصه در این جا می‌توان گفت، چند مطلب است: الف- در روایات متعددی «سعد و نحس ایام» در ارتباط با حوادثی که در آن واقع شده است، تفسیر شده است، برای مثال در روایتی از امیرمؤمنان علیه السلام می‌خوانیم: شخصی از امام علیه السلام درخواست کرد تا درباره «روز چهارشنبه» و فال بدی که به آن می‌زنند و سنگینی

آن ، بیانی فرماید که منظور کدام چهارشنبه است ؟ امام علیه السلام فرمود : « چهارشنبه آخر ماه است که در محاق اتفاق افتد و در همین روز « قایل » برادرش « هایل » را کشت ... و خداوند در این روز چهارشنبه تندباد را بر قوم عاد فرستاد » . (۱)

لذا بسیاری از مفسران به پیروی بسیاری از روایات ، آخرین چهارشنبه هر ماه را روز نحس می دانند . در بعضی دیگر از روایات می خوانیم که روز اول ماه روز سعد و مبارکی است ، چراکه آدم در آن آفریده شد ، همچنین روز ۲۶ ، چراکه خداوند دریا را برای موسی شکافت . (۲) یا این که روز سوم ماه ، روز نحسی است ، زیرا آدم و حوا در آن روز از بهشت رانده شدند و لباس بهستی از تنشان کنده شد . (۳)

یا این که روز هفتم ماه روز مبارکی است ، چرا که نوح سوار بر کشتی شد (و از غرق شدن ، نجات یافت) . (۴) یا این که در مورد نوروز در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود : « روز مبارکی

است که کشتی نوح بر جودی قرار گرفت و جبرئیل بر پیامبر اسلام نازل شد و روزی است که علی علیه السلام بر دوش پیامبر رفت، بت‌های کعبه را شکست و داستان غدیر خم مصادف با نوروز بود ...» (۱).
 این‌گونه تعبیرات، در روایات فراوان است که سعد و نحس ایام را با بعضی از حوادث مطلوب یا نامطلوب پیوند می‌دهد، مخصوصاً در مورد روز عاشورا که بنی‌امیه به گمان پیروزی بر اهل بیت آن را روز مسعودی می‌شمردند و در روایات شدیداً از تبرک به آن‌روز نهی شده و حتی دستور داده‌اند که آن روز را روز ذخیره آذوقه سال و مانند آن نکنند، بلکه کسب و کار را در آن‌روز تعطیل کرده و عملاً از برنامه بنی‌امیه فاصله بگیرند، مجموع این روایات سبب شده که بعضی مسأله سعد و نحس ایام را طوری تفسیر کنند که مقصود اسلام، توجه دادن مسلمین به این حوادث است تا از نظر عمل خود را بر حوادث تاریخی سازنده تطبیق دهند و از حوادث مخرب و روش بنیان‌گذاران آن‌ها فاصله گیرند.

این تفسیر ممکن است در مورد قسمتی از این روایات صادق باشد ، ولی در مورد همه آن‌ها مسلماً صادق نیست ، چراکه از بعضی از آن‌ها استفاده می‌شود تأثیر مرموزی در بعضی ایام احیاناً وجود دارد که ما از آن آگاهی نداریم .

ب- این نکته نیز قابل دقت است که بعضی در مسأله سعد و نحس ایام به اندازه‌ای راه افراط را پوییده‌اند که به هر کاری می‌خواهند دست بزنند ، قبلاً به سراغ سعد و نحس ایام می‌روند و عملاً از بسیاری فعالیت‌ها بازمی‌مانند و فرصت‌های طلایی را از دست می‌دهند . یا این که به جای بررسی عوامل شکست و پیروزی خود و دیگران استفاده از این تجربیات گرانبها در زندگی ، گناه همه شکست‌ها را به گردن شومی ایام می‌اندازند ، همان‌گونه که رمز پیروزی‌ها را در نیکی ایام جستجو می‌کنند . این یک نوع فرار از حقیقت و افراط در مسأله و توضیح خرافی حوادث زندگی است که باید از آن به شدت پرهیز کرد و در این مسایل نه گوش به شایعات میان مردم داد ، نه سخن منجمان و نه گفته فال‌گیران ، اگر چیزی در حدیث معتبر در این زمینه ثابت شود ، باید

پذیرفت و گرنه بی اعتنا به گفته این و آن باید خط زندگی را ادامه داد و با تلاش و سعی و کوشش محکم به پیش گام برداشت و از توکل بر خدایاری جست و از لطف او استعانت خواست. ج - مسأله توجه به سعد و نحس ایام علاوه بر این که غالباً انسان را به یک سلسله حوادث تاریخی آموزنده رهنمون می شود ، عاملی است برای توسل و توجه به ساحت قدس الهی و استمداد از ذات پاک پروردگار و لذا در روایات متعددی می خوانیم : « در روزهایی که نام نحس بر آن گذارده شده ، می توانید با دادن صدقه ، یا خواندن دعا و استمداد از لطف خداوند و همچنین قرائت بعضی از آیات قرآن و توکل بر ذات پاک او ، به دنبال کارها بروید و پیروز و موفق باشید » .

از جمله در حدیثی می خوانیم که یکی از دوستان امام حسن عسکری علیه السلام روز سه شنبه خدمتش رسید ، امام علیه السلام فرمود : « دیروز تو را ندیدم » ، عرض کرد : « دوشنبه بود و من در این روز حرکت را ناخوش داشتم » . فرمود : « کسی که دوست دارد از شرّ روز دوشنبه در امان بماند، در اولین رکعت نماز صبح، سوره "هل اتی" بخواند، سپس امام علیه السلام این آیه از سوره "هل اتی" را (که تناسب بارفع شر دارد) تلاوت فرمود: «فَوَقَاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ...: خداوند

نیکان را از شر روزستاخیز نگاه می‌دارد، او به آن‌ها خرمی و طراوت ظاهر و خوشحالی درون عطا می‌کند» (۱)

در حدیث دیگری آمده؛ یکی از یاران امام ششم علیه السلام از ایشان پرسید: «آیا در هیچ روزی از روزهای مکروه چهارشنبه و غیر آن سفر کردن مناسب است؟» امام علیه السلام در پاسخ فرمود: «سفرت را با صدقه آغاز کن و آیه الکرسی را هنگامی که می‌خواهی حرکت کنی، تلاوت کن» (و هر کجا می‌خواهی برو). (۲)

در حدیث دیگری نیز آمده است که: یکی از یاران امام دهم علی بن محمد الهادی علیه السلام می‌گوید: «خدمت حضرت علیه السلام رسیدم، در حالی که در مسیر راه انگشتم مجروح شده بود و سواری از کنارم گذشت و به شانه من صدمه زد و در وسط جمعیت گرفتار شدم و لباسم را پاره کردند، گفتم: خداوند مرا از شر تو ای روز حفظ کند، عجب روز شومی هستی». امام علیه السلام فرمود: «... روزها چه گناهی دارد که شما آن‌ها را شوم می‌شمردید، هنگامی که کيفر اعمال شما در این روزها دامانتان را می‌گیرد؟» این حدیث

۱- «بحار الانوار»، جلد ۵۹، صفحه ۳۹، حدیث ۷.

۲- «بحار الانوار»، جلد ۵۹، صفحه ۲۸.

پُر معنی اشاره به این است که اگر روزها هم تأثیری داشته باشد، به فرمان خدا است، هرگز نباید برای آن‌ها تأثیر مستقلاً قائل شد و از لطف خداوند متعال خود را بی‌نیاز دانست، و انگهی نباید حوادثی را که غالباً جنبه کفاره اعمال نادرست انسان را دارد، به تأثیر ایام ارتباط داد و خود را تبرئه کرد و شاید این بیان بهترین راه برای جمع میان اخبار مختلف در این باب است.

﴿ ٢٠ ﴾ تَنْزَعُ النَّاسَ كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ

که مردم را همچون تنه‌های نخل ریشه کن شده، از جا برمی‌کند.

تعبیر به «أَعْجَاز» جمع «عَجَز» (بر وزن رَجُل) به معنی «قسمت عقب یا پایین چیزی است و تشبیه آن به قسمت پایین نخل‌ها، به خاطر آن است که به گفته بعضی باد به قدری شدید بود که نخست دست و سرهای آن‌ها را کند و با خود برد و بعد بقیه بدن‌هایشان همچون نخل بی‌شاخ و برگ، از زمینی کنده شده، به هر گوشه و کنار پرتاب می‌گشت، یا به خاطر آن است که باد آن‌ها را باسر به زمین می‌کوبید و گردن‌های شکست و سرها جدا می‌شد. «مُنْقَعِرٍ» از ماده «قعر» به معنی «پایین‌ترین نقطه چیزی» است و به همین جهت

این واژه در معنی "ریشه کن ساختن" به کار می رود .

این تعبیر یا به خاطر آن است که قوم عاد اندامی قوی و هیکل هایی درشت داشتند و چنان که بعضی از مفسران گفته اند ، برای حفظ خود از تندباد ، گودال ها و پناهگاه هایی زیرزمینی ساخته بودند ، اما قدرت تندباد در آن روز به حدی بود که آن ها را از پناهگاه هایشان ریشه کن می کرد و به این طرف و آن طرف می افکند، حتی گفته اند آن ها را چنان با سر به زمین می کوبید که سرهایشان از تن جدا می شد .

﴿۲۱﴾ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ

(اکنون ببینید) عذاب و انذارهای من چگونه بود؟

ما با اقوام دیگر که راه تکذیب و کبر و غرور و گناه و عصیان را پویدند، چنین رفتار کردیم ، شما درباره خود چه می اندیشید که راه آن ها را ادامه می دهید ؟

﴿۲۲﴾ وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ

ما قرآن را برای تذکر آسان کردیم ، آیا کسی هست که متذکر شود؟

قابل توجه این که جمله «فَكَيْفَ كُنَّ عَذَابِي وَنُذُرٌ» در مورد قوم عاد ، دو بار تکرار شده است ؛ یکی در آغاز بیان این سرگذشت و یکی هم در پایان آن ، این تفاوت شاید از این جهت است که عذاب این گروه از دیگران شدیدتر و وحشتناک تر بود ، هرچند عذاب های الهی همه شدید می باشد .

﴿ ۲۳ ﴾ كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذُرِ

طایفه ثمود (نیز) انذارهای الهی را تکذیب کردند .

«نُذُرٌ» در این جا جمع «انذار» به معنی «بیاناتی است که توأم با بیم دادن» است که طبعاً در کلام هریغمبری وجود دارد .

سومین قومی که شرح زندگی آنها به طور فشرده به عنوان درس عبرتی در تعقیب بحث های گذشته در این سوره مطرح شده است ، «قوم ثمود» است که در سرزمین «حِجْر» که در شمال حجاز قرار داشت ، زندگی داشتند و پیامبرشان «صالح» نهایت کوشش خود را در هدایت آنها کرد ، اما به جایی نرسید .

﴿۲۴﴾ فَقَالُوا ابْشِرْأَمْثَلًا وَاجِدًا نَنْبِئُهُ إِنَّا إِذَا لَفِيَ ضَلَالٍ وَسُغَرٍ
و گفتند: آیا ما از بشری از جنس خود پیروی کنیم؟ اگر چنین کنیم، در گمراهی و جنون
خواهیم بود.

«سُغَر» جمع «سعیر» در اصل به معنی «آتش برافروخته و پُر هیجان» است
و گاه به معنی «جنون» نیز آمده است، چراکه در حالت جنون، هیجان
خاصی به انسان دست می‌دهد و لذا به «شتر دیوانه»، «نَاقَةُ مَسْعُورَةٍ» می‌گویند.
کبر و غرور و خودبینی و خودخواهی حجاب بزرگ آنها در برابر دعوت
انبیاء بود، آنها می‌گفتند: صالح، فردی مانند ما است، دلیلی ندارد که ما از
او پیروی کنیم، او چه امتیازی بر ما دارد که رهبر ما باشد و ما پیرو و تابع او؟
﴿۲۵﴾ أَلْقَى الذِّكْرُ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُوَ كَذَّابٌ أَشِرُّ
آیا از میان ما تنها بر این مرد وحی نازل شده؟ نه، او آدم بسیار دروغگوی
هوسبازی است.

واژه «أَشِير» وصف است از ماده «أَشْر» و به معنی «شدت خوشحالی توأم با هوسبازی» می باشد. این کوردلان که گویی در طول تاریخ مطالب را بکنواخت بیخ گوش هم می گفتند ، گمان می کردند اگر کسی ثروت یا قوم و قبیله و مقام و منصب و نَسَب معروفی دارد ، دلیل بر شخصیت او است ، درحالی که ستمکارترین مردم غالباً در میان این گونه افراد بودند .

﴿٢٦﴾ سَيَعْلَمُونَ غَدًا مِّنَ الْكَذَّابِ الْأَشِيرِ

ولی فردا می فهمند چه کسی دروغگوی هوسباز است .

همان زمان که عذاب الهی فرارسد و آن ها را درهم کوبد و تبدیل به یک مُشَت خاک و خاکستر شوند و سپس «مجازات بعد از مرگ» نیز دامانشان را بگیرد ، می فهمند این گونه نسبت ها شایسته چه کسی بوده است ؟

﴿٢٧﴾ إِنَّا مُرْسِلُوا النَّاقَةِ فِتْنَةً لَهُمْ فَأَرْتَقِبْهُمْ وَاصْطَبِرْ

ما « ناقه » را برای آزمایش آن ها می فرستیم ، در انتظار پایان کار آن ها باش و صبر کن . « ناقه » همان شتر ماده ای که به عنوان معجزه صالح فرستاده شد ، مسلماً یک ناقه

معمولی نبود ، بلکه دارای ویژگی‌های خارق‌العاده‌ای بود ، از جمله این‌که طبق روایت مشهوری این‌ناقه ازدل صخره‌ای ازکوه برآمد تا معجزه‌گویایی در برابر منکران لجوج باشد. «فِئَنَّة» به معنی بردن طلا در بوته و آتش برای روشن ساختن میزان خلوص آن است ، سپس به هرگونه آزمایش و امتحان اطلاق شده است .

﴿ ۲۸ ﴾ وَ نَبِّئُهُم أَنَّ الْمَاءَ قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ كُلُّ شِرْبٍ مُحْتَضَرٌ

و به آن‌ها خبر ده که آب (قریه) باید در میان آن‌ها تقسیم شود (یک روز سهم ناقه و یک روز برای آن‌ها) و هر یک در نوبت خود باید حاضر شوند .

«مُحْتَضَر» اسم مفعول از ماده «حضور» است و «شِرْب» به معنی «سهم و نوبت آب» است ، بنابراین جمله «كُلُّ شِرْبٍ مُحْتَضَرٌ» مفهومی است که هر نوبتی صاحبش نزد آن حاضر می‌شود و دیگری حق حضور و مزاحمت ندارد . ولی بسیاری از مفسران گفته‌اند که ناقه صالح روزی که نوبت او بود ، تمام آب را می‌نوشید ولی بعضی دیگر گفته‌اند وضع و هیئت آن طوری بود که وقتی کنار آب

می‌آمد، حیوانات دیگر فرار می‌کردند و نزدیک نمی‌شدند و لذا چاره‌ای جز این نبود که یک‌روز آب را در اختیار ناقه قرار دهند و روز دیگر را در اختیار خودشان.

﴿ ۲۹ ﴾ فَنَادُوا صَاحِبَهُمْ فَتَعَاطَى فَعَقَرَ

آنها یکی از یاران خود را صدا زدند، او به سراغ این کارآمد و (ناقه را) پی کرد. «صاحب» در این جا ممکن است اشاره به یکی از رؤسای قوم عاد باشد و یکی از اشرار معروف آنها که در تاریخ به عنوان «قدارة بن سالف» از او یاد شده است. «تَعَاطَى» در اصل به معنی "برگرفتن چیزی یا به سراغ مطلبی رفتن" است و نیز به انجام کارهای مهم و خطرناک گفته می‌شود، یا انجام کارهای پرزحمت و یا کاری که در مقابل آن عطا و مزدی قرارداد شده است.

همه این تفسیرها در این آیه جمع است، چراکه اقدام به کشتن ناقه جرأت و جسارت زیادی لازم داشت و هم‌کاری پرزحمت بود و قاعدتاً در برابر آن اجر و مزدی هم قرارداد شده بود. «عَقَرَ» از ماده «عُقِرَ» در اصل به معنی "اساس و ریشه" است و هنگامی که

این واژه در مورد شتر به کار رود، به معنی "کشتن و نحر کردن و یا پی کردن" است. قابل توجه این که قرآن در این جا کشتن ناقه را به یک فرد نسبت داده است، در حالی که در سوره «شمس» به همه آنها نسبت می دهد و می فرماید: «فَعَقَرُوهَا: قوم نمود ناقه را کشتند»، این به خاطر آن است که آن یک نفر به نمایندگی و به رضایت همه قوم اقدام به این کار کرد و می دانیم کسی که راضی به فعل دیگری باشد، شریک در عمل او است.

﴿۳۰﴾ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ

(۱) کون بنگرید) عذاب و انذارهای من چگونه بود؟

این آیه به عنوان مقدمه ای است برای ذکر عذاب وحشتناک این قوم سرکش. ﴿۳۱﴾ إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَاحِدَةً فَكَانُوا كَهَشِيمِ الْمُخْتَطِرِ ما فقط یک صیحه (صاعقه عظیم) بر آنها فرستادیم و به دنبال آن همگی به صورت گیاه خشکی درآمدند که صاحب چهارپایان در آغل جمع آوری می کند. «صَيْحَةً» در این جا به معنی صدای عظیمی است که از آسمان برمی خیزد و ممکن

است اشاره به صاعقه وحشت‌زایی باشد که بر فراز شهر آنها درگرفت .

«هَشِیم» از ماده «هَشَم» در اصل به معنی "شکستن اشیاء سست" است مانند گیاهان ، لذا به گیاهان خُردشده که صاحبان گوسفندان به ران آنها می‌کوبند و آماده می‌کنند ، «هَشِیم» گفته می‌شود و گاه به گیاهان خشکی تفسیر شده است که زیر دست و پای حیوانات در آغل کوبیده می‌شود.

«مُحْتَظِر» در اصل از ماده «حَظَر» به معنی "منع" است و لذا آغلی را که برای گوسفندان و حیوانات درست می‌کنند که مانع خروج آنها یا حمله حیوانات وحشی گردد ، «حَظِیرَة» می‌نامند و «مُحْتَظِر» شخصی را می‌گویند که صاحب چنین مکانی باشد .

تعبیری که در این آیه درباره عذاب قوم ثمود آمده است ، بسیار عجیب و پرمعنی است ، چراکه خداوند برای نابودی این قوم سرکش هرگز لشکریانی از آسمان و زمین نفرستاد ، تنها با یک صیحه آسمانی ، یک صاعقه گوش‌خراش ، یک موج عظیم انفجار ، که همه چیز را در مسیر خود در شعاع وسیعی درهم کوبید و خُرد کرد ، کار آنها را ساخت .

قصرها و خانه‌های آباد آنها همچون «حَظِیرَة» گوسفندان شد و اجساد بی‌جان و

درهم شکسته آنها به صورت گیاه خشک کوبیده‌ای که زیر دست و پای گوسفندان می‌ریزند، درآمد .
 درک این معنی برای گذشتگان مشکل بود ، اما برای ما که امروز از تأثیر امواج ناشی از انفجار آگاه هستیم که چگونه همه چیز را در مسیر خود متلاشی و خُرد می‌کند ، درک آن آسان است ، البته صاعقه عذاب الهی با این انفجارهای بشری قابل مقایسه نیست و از این جا روشن می‌شود که این صاعقه عظیم چه بلایی بر سر این قوم خیره‌سر آورد ؟

﴿ ۳۲ ﴾ وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ

ماقرآن را برای یادآوری آسان ساختیم ، آیا کسی هست که متذکر شود ؟
 تعبیراتش زنده و روشن ، داستان‌هایش گویا و انذارها و تهدیدهایش ،
 تکان‌دهنده و بیدارگر است .

﴿ ۳۳ ﴾ كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ بِالنُّذُرِ

قوم لوط انذارهای پی‌درپی پیامبرشان را تکذیب کردند .
 « نُذُر » جمع « انذار » به معنی « تهدید کردن و بیم دادن » است و ذکر آن به صیغه جمع

شاید اشاره به انذارهای پی‌درپی این پیامبر بزرگ باشد که این قوم لجوج همه آن‌ها را تکذیب کردند .

﴿۳۴﴾ **إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا إِلَّا آلَ لُوطٍ نَّجَّيْنَاهُمْ بِسَخَرٍ**

ما بر آن‌ها تندبادی که ریگ‌ها را به حرکت درمی‌آورد، فرستادیم (و همه را هلاک کردیم) جز خاندان لوط را که سحرگاهان آن‌ها را نجات دادیم .
 «حَاصِبٌ» به معنی تندبادی است که «حَصْبَاءُ» یعنی ریگ و سنگ را به حرکت درمی‌آورد .
 در آیات دیگر قرآن از جمله آیه ۸۲ از سوره هود هنگامی که عذاب قوم لوط را برمی‌شمرد ، علاوه بر زلزله‌ای که شهرهای آن‌ها را زیرورو کرد ، سخن از باران سنگ می‌گوید ، آیا این دو نوع عذاب بود ؛ یکی تندبادی که سنگ و ریگ بیابان را با خود برداشت و بر آن‌ها کوبید و دیگر بارانی از سنگ‌های آسمانی و یا هر دو به یک معنی بازمی‌گردد ، چراکه گاهی گردبادهای عظیم در بیابان‌ها توده‌ای از سنگ و ریگ را از زمین برداشته و با خود به آسمان می‌برد و هنگامی که فشار گردباد فرونشست ، یک‌مرتبه آن‌ها را

بر نقطه دیگری فرومی‌ریزد؟ بعید نیست که در این جا نیز به فرمان خدا گردبادی مأموریت یافت تا توده‌های عظیمی از سنگ و ریگ بیابان را به آسمان برد و بعد از زلزله ویرانگر بر شهرهای قوم لوط فرو ریزد و اجساد آلوده آنها را در زیر آن دفن کند و حتی ویرانه‌های شهرهای آنها را از صفحه روی زمین محو نماید تا برای همیشه درس عبرتی برای دیگران باشد. (۱)

﴿۳۵﴾ نِعْمَةً مِنْ عِنْدِنَا كَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ شَكَرَ

این نعمتی بود از ناحیه ما، این گونه کسی را که شکرگزار است، پاداش می‌دهیم. در این آیه برای تأکید می‌فرماید: «نجات خاندان لوط، پاداش و نعمتی بود از ناحیه ما، برای کسی که شکرگزاری کند».

۱- در این زمینه بحث‌های دیگری در جلد ۹ تفسیر نمونه صفحه ۱۹۰ به بعد (ذیل آیه ۸۲ سوره هود) مطرح شده است.

﴿ ۳۶ ﴾ وَ لَقَدْ أَنْذَرَهُمْ بَطْشَتَنَا فَتَمَارَوْا بِالنُّذُرِ

او آن‌ها را در مورد مجازات ما انذار کرد، ولی آن‌ها اصرار بر مجادله و القاء شک داشتند. «بَطْش» در اصل به معنی «گرفتن چیزی است با قدرت» و از آن جا که هنگام مجازات قبلاً مجرم را با قدرت می‌گیرند، این کلمه به معنی «مجازات» نیز آمده است. «تَمَارَوْا» از ماده «تَمَارَى» به معنی گفتگوی طرفینی برای ایجاد شک و القای شبهه و مجادله در برابر حق است، در حقیقت آن‌ها دست به دست هم دادند و از طرق گوناگون برای ایجاد شک و شبهه در افکار عمومی وارد شدند تا اثرات انذارهای این پیامبر بزرگ را خنثی کنند.

﴿ ۳۷ ﴾ وَ لَقَدْ رَاوَدُوهُ عَنْ ضَيْفِهِ فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ فَذُوقُوا عَذَابِي وَ نُذُرِ

آن‌ها از لوط خواستند میهمانانش را در اختیار آنان بگذارد، ولی ما چشمانشان را نابینا و محو کردیم (و گفتیم) بچشید عذاب و انذارهای مرا.

آن‌ها به القاء شبهات عقیدتی در میان مردم قناعت نکردند، بلکه در زشتکاری و وقاحت و بی‌شرمی کار را به جایی رسانیدند که وقتی فرشتگان مأمور عذاب

به صورت جوانانی خوش منظر به عنوان میهمان وارد خانه لوط شدند ، این قوم بی شرم به سراغ آنها آمدند و از لوط خواستند که میهمانانش را در اختیار آنان بگذارد . لوط به قدری از این مسئله ناراحت شد که حد نداشت و مصرّاً از آنها خواهش کرد دست از این رسوایی و آبروریزی بردارند و حتی طبق آیه ۷۱ سوره حجر به آنها وعده داد در صورت توبه از این اعمال ، دختران خود را به ازدواج آنها درآورد و این نهایت مظلومیت این پیامبر بزرگ را در میان این گروه بی شرم و بی ایمان و فاقد همه چیز نشان می دهد . ولی چیزی نگذشت که این گروه مهاجم نخستین مجازات خود را دریافت داشتند . آری این جا بود که دست قدرت خداوند از آستین عدالت بیرون آمد و به گفته بعضی به جبرئیل فرمان داد که گوشه ای از شهرش را بر چشم آنان بکوبد ، جبرئیل فرمان الهی را انجام داد ، آنها فوراً همگی نابینا شدند و حتی گفته می شود که جای چشم آنها به کلی صاف و همانند صورتشان شد .

اگرچه در آیه سخنی از این معنی به میان نیامده است که چه افرادی به سراغ فرشتگان

آمدند ، ولی مسلماً تمام قوم لوط نبودند ، بلکه اوپاشانی که در وقاحت از دیگران پیشی گرفته بودند ، در این کار پیشقدم شدند و سرنوشت آنها درس عبرتی برای افراد دیگر شد ، چراکه با همان حال زار به میان جمع برگشتند ، اما دلی آماده در آن میان نبود که از این عذاب مقدماتی عبرتی گیرد .

می‌گویند : این‌که خداوند مجازات آنها را تا هنگام طلوع صبح به تأخیر انداخت ، برای این بود که این حادثه در روز قبل صورت گرفت و به آنها مجال داد که یک شب دیگر در مورد سرنوشت خود بیندیشند و نمونه‌ای از عذاب الهی را در وجود این نابینایان بدبخت ببینند ، شاید بیدار شوند و توبه کنند ، ولی افسوس که طبق روایتی حتی خود این نابینایان نیز عبرت نگرفتند و هنگامی که دست به دیوارها گرفته و به خانه خود برگشتند ، سوگند یادکردند که فردا صبح یک‌نفر از خاندان لوط را زنده نخواهیم گذاشت .^(۱)

۱- «نور الثقلین» ، جلد ۵ ، صفحه ۱۸۵ .

﴿ ۳۸ ﴾ وَلَقَدْ صَبَّحَهُمْ بُكْرَةً عَذَابٌ مُسْتَقِرٌّ

سرانجام صبحگاهان در اول روز عذابی مستمر و ثابت به سراغشان آمد .
تعبیر به « بُكْرَةً » (آغاز روز) به خاطر این است که « صَبَّحَهُمْ » معنی گسترده‌ای دارد که تمام صبح را دربرمی‌گیرد ، در حالی که منظور آغاز صبح است .
واژه « مُسْتَقِرٌّ » به معنی " ثابت و پابرجا " است و در این جا ممکن است اشاره به این باشد که این عذاب به قدری کوبنده و قوی و نیرومند بود که هیچ کسی قدرت مقابله با آن را نداشت .
این معنی نیز گفته شده است که چون این عذاب دنیوی با عذاب برزخی آن‌ها اتصال پیدا کرد ، از آن تعبیر به « مُسْتَقِرٌّ » شده است .

﴿ ۳۹ ﴾ فَذُوقُوا عَذَابِي وَنُذِرِ

(و گفتیم) اکنون بچشید عذاب و انذارهای مرا .

گرچه این جمله دو بار در این ماجرا ذکر شده ، ولی پیدا است جمله اول اشاره به همان عذاب مقدماتی یعنی نابینا شدن گروهی است که به خانه لوط

هجوم آوردند و بار دوم اشاره به عذاب نهایی یعنی زلزله ویرانگر و باران سنگ می باشد .

﴿۴۰﴾ وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ

ما قرآن را برای یادآوری آسان کردیم ، آیا کسی هست که متذکر شود؟

قوم لوط پند نگرفتند نه از انذارها و نه از عذاب مقدماتی و هشداردهنده ، آیا دیگران که

آلوده همان گناهان هستند، از شنیدن این آیات قرآن به خود آمده، پشیمان می شوند و توبه می کنند؟

﴿۴۱﴾ وَلَقَدْ جَاءَ آلَ فِرْعَوْنَ النَّذِيرُ

انذارها و هشدارها (یکی پس از دیگری) برای آل فرعون آمد .

منظور از « آل فرعون » تنها خاندان و بستگان او نیست ، بلکه پیروان او را به طور عموم

شامل می شود ، زیرا « آل » گرچه غالباً در مورد " اهل بیت و خانواده " به کار می رود ، ولی

احیاناً در معنی وسیعی که گفتیم ، نیز استعمال می شود و قرائن مقام نشان می دهد که در

این جا منظور همین معنی وسیع است .

« نُذِر » جمع « نذیر » به معنی " بیم دهنده " است ، خواه انسانی باشد یا حادثه ای از

حوادث که به انسان‌ها هشدار می‌دهد و آن‌ها را از عاقبت کارشان برحذر می‌دارد، در صورت اول ممکن است آیه فوق اشاره به موسی و هارون باشد و در صورت دوم اشاره به معجزات نه‌گانه موسی علیه السلام، ولی آیه بعد نشان می‌دهد که معنی دوم در این جا مناسب است. ﴿۴۲﴾ **كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُلِّهَا فَأَخَذْنَاهُمْ أَخَذَ عَزِيزٌ مُّقْتَدِرٌ** اما آن‌ها همه آیات ما را تکذیب کردند و ما آن‌ها را گرفتیم و مجازات کردیم، گرفتن شخصی قدرتمند و توانا.

معجزات نه‌گانه حضرت موسی علیه السلام

«آیات» مفهوم وسیعی دارد که هم دلایل عقلی را شامل می‌شود، هم معجزات و هم دلایل نقلی را، اما به قرینه آیه ۱۰۱ سوره اسراء: «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ: مَا بِهِ مُوسَى نُعْجِزُهُ رُوشَن دَادِيم»، معلوم می‌شود که در این جا اشاره به همان معجزات نه‌گانه است. «معجزات نه‌گانه موسی علیه السلام» با توجه به آیات مختلف قرآن عبارتند از: ۱- «تبدیل شدن عصا به مار عظیم» (۲۰ / طه).

- ❧ ۲- «ید بیضاء» و درخشیدن دست موسی همچون یک منبع نور (۲۲ / طه).
- ❧ ۳- «طوفان‌های کوبنده» (۱۳۳ / اعراف).
- ❧ ۴ و ۵ و ۶ و ۷- «ملخ» که بر زراعت‌ها مسلط شد ، «قُمَّل» که یک نوع از آفات نباتی است ، «ضَفَادِع» که قورباغه‌هایی بودند که از رود نیل برخاستند و در مدت کوتاهی سطح زندگی آن‌ها را پوشاندند و «دَم» که در طی آن رود نیل ، رنگ خون گرفت (۱۳۳ / اعراف).
- ❧ ۸ و ۹- «خشکسالی» و کمبود انواع میوه (۱۳۰ / اعراف).
- که شرح هر کدام از آن‌ها در ذیل آیات مربوطه داده شده است .
- انسان اگر حقیقت‌جو باشد ، دیدن یکی از این معجزات با اخطار قبلی و سپس برطرف شدن بلا به وسیله دعای پیامبر خدا برای او کافی است ، ولی هنگامی که انسان به اصطلاح بر سر دنده لج قرار می‌گیرد ، اگر تمام آسمان و زمین آیت خدا شود ، مؤثر نیست ، تنها عذاب الهی باید فرارسد و مغزهایی را که پر از باد غرور است ، درهم بکوبد .
- «أَخْذٌ» در اصل به معنی گرفتن است ، ولی از آن‌جا که مجرم را برای مجازات

کردن ، قبلاً دستگیر می‌کنند ، این کلمه به عنوان کنایه از مجازات به کار می‌رود .
 تعبیری که در ذیل این داستان آمده است ، در سرگذشت‌های دیگر نظیر ندارد ، این بدان خاطر است که فرعونیان بیش از همه به قدرت و عزت خود می‌بالیدند و همه جا سخن از نیروی حکومت آن‌ها بود ، اما خداوند می‌گوید : ما آن‌ها را گرفتیم ، گرفتن عزیز مقتدر تا معلوم شود این قدرت و عزت پوشالی در مقابل قدرت و عزت خداوند ، هیچ و پوچ است و عجیب این‌که همان رود عظیم نیل که سرچشمه تمام ثروت و قدرت و آبادی و تمدن آن‌ها بود ، مأمور نابودی آن‌ها شد و عجیب‌تر این‌که موجودات کوچکی همچون ملخ ، قورباغه و قُمَّل (یک نوع حشره) بر آن‌ها مسلط گشت و آنان را به ستوه آورد و بیچاره کرد .
 ﴿ ۴۳ 〉 أَكْفَارُكُمْ خَيْرٌ مِنْ أَوْلِيِّكُمْ أَمْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ
 آیا کفار شما بهتر از این‌ها هستند؟ یا برای شما امان‌نامه‌ای در کتب آسمانی نازل شده است؟
 بعد از بیان داستان اقوام پیشین و عذاب و کیفر امت‌های سرکش و مجرم ، در این آیه مشرکان مکه را مخاطب می‌سازد .

میان شما و قوم فرعون و قوم نوح و لوط و ثمود چه تفاوتی است؟ اگر آن‌ها به خاطر کفر و طغیان و ظلم و گناه گرفتار طوفان‌ها و زلزله‌ها و صاعقه‌ها شدند، چه دلیلی دارد که شما به چنین سرنوشتی مبتلا نشوید؟

آیا شما از آن‌ها بهترید؟ یا طغیان و عناد و کفر شما از آن‌ها کمتر است؟ پس چگونه خود را از عذاب الهی مصون می‌شمرد؟ مگر این‌که امان‌نامه‌ای در کتب آسمانی برای شما آمده باشد و مسلماً چنین ادعایی دروغ است و هیچ‌گونه دلیلی بر آن ندارید.

﴿۴۴﴾ اَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُّنتَصِرُونَ

یا می‌گویند: ما جماعتی متحد و نیرومند و پیروزیم؟
 «جَمِيعٌ» به معنی «مجموع» است و منظور در این‌جا جماعتی است که هدف و قدرت عمل دارند و تعبیر به «مُنتَصِرُونَ» نیز تأکیدی بر این معنی است، زیرا از ماده «انتصار» و به معنی «انتقام گرفتن و پیروز شدن» است.
 به هر حال اگر آن‌ها ادعای چنین قدرتی کنند، آن نیز ادعای بی‌اساسی است، چرا که آل

فرعون و قوم عاد و ثمود و امثال آنان که از این ها قوی تر بودند ، در برابر عذاب الهی همچون پر کاه در برابر یک طوفان عظیم کمترین مقاومتی از خود نشان ندادند تا چه رسد به این گروه اندک و فاقد همه چیز .

﴿ ۴۵ ﴾ سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ

(ولی بدانند) جمعشان به زودی شکست می خورد و پا به فرار می گذارند .
 « سَيُهْزَمُ » از ماده « هزم » در اصل به معنی " فشار دادن جسم خشک " است به حدی که متلاشی شود و به همین مناسبت در متلاشی شدن لشکر و درهم شکستن آن به کار رفته است .
 این تعبیر ممکن است اشاره ای به این نکته باشد که اگرچه آنها ظاهراً متحد و منسجمند ، ولی چون موجوداتی خشک و فاقد انعطافند ، در برابر یک فشار قوی درهم می شکنند ، برعکس مؤمنان که صلابتی توأم با انعطاف دارند که اگر تندباد حوادث کمر آنها را خم کند ، به زودی قامت راست کرده و باز هم در برابر حادثه می ایستند .
 « دُبُر » به معنی " پشت " و در مقابل « قُبُل » که به معنی " پیش رو " می باشد ، است و ذکر

این کلمه در این جا برای بیان پشت کردن به میدان جنگ به طور کامل است .

یک پیشگویی صریح و اعجاز آمیز

بدون شک آن زمان که این آیات در مکه نازل شد ، مسلمانان در اقلیت شدید و دشمن در اوج قدرت بود و هرگز پیش بینی پیروزی سریع مسلمانان بر آنها قابل باور نبود ، ولی مدت کوتاهی گذشت که مسلمانان هجرت نمودند و آن قدر قدرت پیدا کردند که در نخستین برخورد مسلحانه خود با دشمن در میدان بدر ، ضربه بسیار سهمگینی بر آنان وارد ساختند ، آن چنان که هرگز انتظارش را نداشتند و چند سالی از ماجرای بدر بیشتر نگذشت که نه فقط کفار مکه بلکه تمام شبه جزیره عربستان در مقابل آنان تسلیم شدند . آیا خبر غیبی از آینده آن هم با این قاطعیت ، معجزه نیست ؟ می دانیم یکی از جنبه های اعجاز قرآن ، مشتمل بودن بر خبرهای غیبی است که یک نمونه اش آیه مورد بحث می باشد . ﴿ ۴۶ ﴾ بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَذْهَبِي وَأَمْرٌ (علاوه بر این) رستاخیز موعود آنها است و مجازات قیامت هولناک تر و تلخ تر است .

«اَذْهَبِي» از ماده «دَهَو» و «دِهَاء» به معنی «مُصِيبَت و حادثه بزرگ» است که راه خلاص و علاج و درمان ندارد. آری آن‌ها در قیامت گرچه گرفتار چنان سرنوشتی می‌شوند که راه فراری برای آن نیست.

﴿٤٧﴾ إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ

مجرمان در گمراهی و شعله‌های آتشند.

«سُعُر» جمع «سعیر» به معنی «آتش برافروخته» و نیز به معنی جنون و هیجان‌زدگی و برافروختگی توأم با از دست دادن اعتدال فکری است و در آیه مورد بحث ممکن است به معنی اول باشد و یا به معنی دوم، در این صورت مفهوم آیه چنین است: «مشرکان و مجرمان می‌گفتند: ما اگر از انسانی همانند خود پیروی کنیم، گمراه و دیوانه‌ایم» و قرآن می‌گوید: «روز قیامت می‌فهمند که با انکار و تکذیب انبیاء در گمراهی و جنون بوده‌اند».

﴿٤٨﴾ يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَى وُجُوهِهِمْ ذُقُوا مَسَّ سَقَرٍ

در آن روز که در آتش دوزخ به صورتشان کشیده می‌شوند (و به آن‌ها گفته

می‌شود:) بچشید آتش دوزخ را.

واژه «سَقَر» (بر وزن سفر) و در اصل به معنی «تغییر رنگ بدن و متأذی شدن از تابش آفتاب و مانند آن» است و از آنجا که جهنم این دگرگونی و آزار را به نحو شدید دارد، یکی از نام‌های آن «سَقَر» است و مراد از «مَسَّ» همان «تماس گرفتن و لمس کردن» است، بنابراین به دوزخیان گفته می‌شود: «بچشید حرارت سوزانی را که از لمس آتش دوزخ حاصل می‌شود، بچشید و نگویید این‌ها دروغ و خرافه و اسطوره است». بعضی از مفسران معتقدند که «سَقَر» نامی نیست که به تمامی دوزخ اطلاق شود، بلکه بخش خاصی از دوزخ را گویند که سوزندگی فوق‌العاده عجیبی دارد، چنانکه در روایتی از ششمین امام شیعیان، امام صادق علیه السلام نقل شده است که: «دره‌ای است به نام سَقَر که جایگاه متکبران است و هرگاه نفس بکشد، دوزخ را می‌سوزاند».^(۱)

۱- «تفسیر صافی»، ذیل آیات مورد بحث.

﴿ ۴۹ ﴾ اِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ

ما هر چیزی را به اندازه آفریدیم .

همه چیز جهان روی حساب است

جمله « اِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ » در عین فشردگی ، از حقیقت مهمی در عالم خلقت پرده برمی دارد ، حقیقتی که بر سراسر جهان هستی حاکم است و آن اندازه گیری دقیق در همه کائنات جهان است .

هرچه علم و دانش بشری پیشرفت می کند، به این اندازه گیری دقیق آشنا تر می شود، این اندازه گیری دقیق نه تنها در موجودات ذره بینی، بلکه در کُرّات عظیم آسمانی نیز حاکم است. مثلاً می شنویم فضانوردان با محاسبات دقیق علمی که توسط صدها نفر کارشناس متخصص و به وسیله مغزهای الکترونیکی انجام می گیرد ، موفق می شوند ، درست در همان منطقه ای از کُره ماه که می خواستند ، بنشینند با این که ظرف چند روزی که سفینه فضایی فاصله زمین و ماه را می پیماید ، همه چیز دگرگون می شود ، ماه هم به دور خود می گردد و

هم به دور زمین و جای آن به کلی عوض می شود و حتی در لحظه پرتاب سفینه نیز زمین هم به دور خود و هم به دور خورشید با سرعت فوق العاده ای در حرکت است ، ولی از آن جا که تمام این حرکات گوناگون حساب و اندازه دقیقی دارد که مطلقاً از آن تخلف نمی کند ، فضاوردان موفق می شوند که با محاسبات پیچیده درست در منطقه مورد نظر فرود آیند . ستاره شناسان می توانند از ده ها سال قبل ، خسوف و کسوف های جزئی و کلی را که در نقاط مختلف زمین روی می دهد ، دقیقاً پیش بینی کنند ، این ها همه نشانه دقت در اندازه گیری های جهان بزرگ است .

در موجودات کوچک مثلاً مورچگان ریز با آن اندام های پیچیده و متنوع و رگ ها و اعصاب ، ظرافت این اندازه گیری خیره کننده است و هنگامی که به موجودات کوچک تر یعنی جانداران ذره بینی ، میکروب ها، ویروس ها و آمیب ها می رسیم ، ظرافت این اندازه گیری اوج می گیرد و در آن جا حتی یک هزارم میلی متر و کوچک تر از آن تحت حساب است و از آن فراتر هنگامی که به داخل اتم وارد می شویم ، تمام این مقیاس های اندازه گیری

را باید دور بریزیم و اندازه‌ها به قدری کوچک می‌شود که به فکر هیچ انسانی نمی‌گنجد .
در عالم طبیعت موجوداتی هستند که آفت یکدیگرند و هر کدام ترمزی در برابر دیگری محسوب می‌شود .

پرندگان شکاری از گوشت پرندگان کوچک تغذیه می‌کنند و از این‌که آن‌ها از حد بگذرند و به تمام محصولات آسیب برسانند ، جلوگیری می‌نمایند و لذا عمر طولانی دارند .
ولی همین پرندگان شکاری ، بسیار کم تخم می‌گذارند و کم جوجه می‌آورند و تنها در شرایط خاصی زندگی می‌کنند ، اگر بنا بود با این عمر طولانی ، جوجه‌های فراوان هم بیاورند ،
فاتحه تمام پرندگان کوچک خوانده می‌شد .

تقدیر الهی و آزادی اراده انسان

ممکن است از آیه مورد بحث و شبیه آن ، این توهم یا سوءاستفاده پیش آید که اگر همه چیز را خداوند روی اندازه و حسابی آفریده است ، پس اعمال و افعال ما نیز مخلوق او است و بنابراین از خود اختیاری نداریم .

گرچه اعمال ما به تقدیر و مشیت الهی است و هرگز خارج از محدوده قدرت و اراده او نیست ، ولی او مقدر ساخته که ما در اعمال خود مختار باشیم و لذا برای ما تکلیف و مسؤولیت قائل شده است که اگر اختیار نداشتیم ، تکلیف و مسؤولیت نامفهوم و بی معنی بود، بنابراین اگر ما در اعمال خود فاقد اراده و مجبور باشیم، این برخلاف تقدیر الهی است.

﴿۵۰﴾ وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ

و فرمان ما یک امر بیش نیست ، همچون یک چشم برهم زدن .

فرمان خداوند فقط یک کلمه است

« لَمْحٍ » (بر وزن مسح) در اصل به معنی "درخشیدن برق" است ، سپس به معنی "نگاه سریع" آمده است .

نه تنها اعمال خداوند از روی حکمت است، بلکه توأم با نهایت قدرت و قاطعیت نیز می باشد. آری هر چیزی را که اراده کند ، می گوید : « کُنْ : موجود باش » ، آن نیز بلافاصله موجود می شود (حتی کلمه « کُنْ » هم به اصطلاح از باب ضیق بیان است و گرنه اراده و مشیت

خداوند همان و تحقق مُراد او همان) .

این‌ها همه هشدار است برای گناهکاران تا بدانند خداوند در عین حکیم بودن، قاطع است و در عین قاطعیت، حکیم و از مخالفت فرمانش برحذر باشند. این‌جا یک سؤال پیش می‌آید و آن این‌که: اگر معنی جمله فوق این است که «همه چیز آنّا وجود پیدا می‌کند»، چرا این امر با مشاهده تدریجی بودن حوادث جهان سازگار نیست؟ ولی پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن می‌شود و آن این‌که: فرمان او همه‌جا یک کلمه است که از یک چشم برهم زدن نیز سریع‌تر می‌باشد، ولی محتوای فرمان متفاوت است، اگر به جنین فرمان داده که در نه ماه دوران خود را تکمیل کند، یک لحظه کم و زیاد نخواهد شد و فوریت آن به این است که درست در رأس این مدت تکمیل گردد و اگر فرمان به کره زمین داده که در ۲۴ ساعت یک‌بار به دور خود بچرخد، فرمانش تخلف‌ناپذیر است و به تعبیر دیگر برای تأثیر فرمان او هیچ زمانی لازم نیست، این محتوای فرمان است که با توجه به سنت تدریجی بودن عالم ماده و خاصیت

و طبیعت حرکت ، زمان به خود می پذیرد .

﴿ ۵۱ ﴾ وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا أَشْيَاعَكُمْ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ

ما کسانی را که در گذشته شبیه شما بودند، هلاک کردیم، آیا کسی هست که متذکر شود؟
« أَشْيَاع » جمع « شیعه » و به معنی کسانی است که از سوی فردی به هر طرف می روند و امور مربوط به او را نشر و شیوع می دهند و او را تقویت می کنند و اگر شیعه به معنی " پیرو " استعمال می شود ، نیز از همین جهت است .

مسلماً اقوام پیشین ، پیرو مشرکان مکه و مانند آنها نبودند ، بلکه قضیه برعکس بود ، اما از آن جا که طرفداران یک نفر شبیه او هستند، این واژه در معنی " شبیه و مانند " نیز به کار می رود .
این را نیز نباید نادیده گرفت که این گروه از کفار مکه از برنامه پیشینیان نیرو می گرفتند و از خط و مکتب آنها استفاده می کردند و به همین جهت بر اقوام پیشین اشباع (شیعه ها) اطلاق شده است .

به هر حال این آیه بار دیگر این حقیقت را تأکید می کند که وقتی اعمال و رفتار و

اعتقادات شما با آنها یکی است ، دلیلی ندارد که شما سرنوشتی جز سرنوشت آنها داشته باشید ، بیدار شوید و پند گیرید .

﴿ ۵۲ ﴾ وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ

و هر کاری را انجام دادند ، در نامه‌های اعمالشان ثبت است .
« زُبُر » جمع « زَبُور » به معنی « کتاب » است و در این جا اشاره به نامه اعمال آدمیان می‌باشد .

با مرگ اقوام پیشین ، اعمال آنها نابود نشد ، اعمال شما نیز همین‌گونه ضبط و ثبت می‌شود و برای یوم الحساب محفوظ است .

﴿ ۵۳ ﴾ وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ مُسْتَنْطَرٌ

و هر کار کوچک و بزرگی نوشته می‌شود .

« مُسْتَنْطَر » از ماده « سطر » در اصل به معنی « صف » می‌باشد ، خواه انسان‌هایی که در یک صف ایستاده‌اند ، یا درختانی که در یک صف قرار دارند ، یا کلماتی که بر صفحه

کاغذ در یک صف ردیف شده‌اند و از آن‌جا که بیشتر در معنی اخیر به کار می‌رود ، معمولاً این معنی از آن به ذهن می‌رسد .

لذا حساب اعمال در آن روز یک حساب جامع و کامل است ، چنان‌که وقتی نامه اعمال مجرمان به دستشان داده می‌شود ، فریاد برمی‌آورند : « وَ يَقُولُونَ يٰۤاٰهْلَ الْاٰثٰرِ هٰذَا الَّذِیْ کُنتُمْ تُوعَدُ لَیْسَ بِکُمْ مِنْهُ عَذَابٌ عَظِیْمٌ وَلَا کِبٰرَةٌ اِلَّا اُخْصِیْهَا : ای وای بر ما ، این چه کتابی است که هیچ عمل کوچک و بزرگی نیست مگر این‌که آن‌را شماره کرده » (۴۹ / کهف) .

﴿ ۵۴ ﴾ اِنَّ الْمُتَّقِیْنَ فِیْ جَنَّٰتٍ وَ نَهَرٍ

پرهیزگاران در باغ‌ها و نه‌رهای بهشتی جای دارند .
 « نَهْر » و همچنین « نَهْر » هر دو به معنی "مجرای آب فراوان" است و به همین مناسبت گاهی به فضای گسترده یا فیض عظیم و نور گسترده « نَهْر » گفته شده است .
 سنت قرآن مجید بر این است که صالحان و طالحان و نیکان و بدان را در مقایسه با

یکدیگر معرفی می‌کند ، چراکه در مقام مقایسه ، تفاوت‌ها چشمگیرتر و آشکارتر است ، در این جا نیز بعد از ذکر سرنوشت کافران مجرم اشاره کوتاهی به سرنوشت مسرت‌بخش و روح‌پرور پرهیزگاران کرده است .

﴿۵۵﴾ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ

در جایگاه صدق، نزد خداوند مالک مقتدر .

در این دو آیه که سخن از مواهب و پاداش‌های بهشتیان است ، نخست از مواهب مادی آن‌ها که باغ‌های وسیع و نه‌رهای جاری است ، سخن می‌گوید ، سپس از پاداش بزرگ معنوی آن‌ها که حضور در پیشگاه قُرب ملک مقتدر است ، تا انسان را مرحله به مرحله آماده کند و روح او را به پرواز درآورد و در شور و نشاط فروبرد ، به خصوص که تعبیراتی همچون « مَلِك » و « مُقْتَدِر » و نیز « مَقْعَدِ صِدْق » همگی دلالت بر دوام و بقای این حضور و قُرب معنوی دارد .

بعضی از مفسران نقل کرده‌اند که این دو نام مقدس «مَلِیْک و مُقْتَدِر» تأثیر عمیقی در اجابت دعا دارد، به طوری که یکی از روایات نقل می‌کند که: «من وارد مسجد شدم درحالی که گمان می‌کردم صبح شده، ولی معلوم شد مقدار زیادی از شب باقی مانده و اَحَدی غیر از من در مسجد نبود، ناگهان حرکتی از پشت سرم شنیدم، ترسیدم، اما دیدم ناشناسی صدا می‌زند: ای کسی که قلبت مملو از ترس است، وحشت نکن و بگو: «اَللّٰهُمَّ اِنَّکَ مَلِیْکُ مُقْتَدِرٌ، مَا تَشَاءُ مِنْ اَمْرٍ یَّکُوْنُ: پروردگارا! تو مالک و توانایی، هر چه اراده کنی، قطعاً محقق می‌شود»، سپس هر چه می‌خواهی بخواه. او می‌گوید: من این دعای کوتاه را خواندم و چیزی از خدا نخواستم، مگر این که انجام شد». (۱)

پایان سوره قمر

سورة الرحمن

فضیلت تلاوت سورة «الرحمن»

در فضیلت تلاوت این سوره ، از پیامبر نقل شده : «هرکس سورة "الرحمن" را بخواند ، خداوند به ناتوانی او (در ادای شکر نعمت‌ها) رحم کرده و حق شکر نعمت‌هایی را که به او ارزانی داشته ، خودش ادا می‌کند» .^(۱)

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم : «هرکس سورة "الرحمن" را بخواند و هنگامی که به آیه "فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ" می‌رسد ، بگوید : "لَا يَشْقَىٰ مِنَ الْآلَاءِ رَبِّ أَكْذَبٌ" (خداوندا هیچ‌یک از نعمت‌های تو را انکار نمی‌کنم) اگر این تلاوت در شب باشد و در همان شب بمیرد ، شهید خواهد بود و اگر در روز باشد و در همان روز بمیرد ، نیز شهید خواهد بود» .^(۲)

۱- «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۱۸۷ .

۲- «بحار الانوار»، جلد ۹۲، صفحه ۳۰۶ .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 بنام خداوند بخشنده بخشایگر

الرَّحْمَنُ ﴿۱﴾

خداوند بخشنده .

از آن‌جا که این سوره بیانگر انواع نعمت‌ها و مواهب بزرگ الهی است ، با نام مقدس «رَحْمَن» که رمزی از رحمت واسعه او است ، آغاز می‌شود ، چراکه اگر صفت «رحمانیت» او نبود ، این چنین خوان نعمت را برای دوست و دشمن نمی‌گسترانید .

عَلَّمَ الْقُرْآنَ ﴿۲﴾

قرآن را تعلیم فرمود .

و به این ترتیب نخستین و مهم‌ترین نعمت را همان «تعلیم قرآن» بیان می‌کند ، چه تعبیر جالب و پرمحتوایی ، چراکه اگر درست بیندیشیم ، این قرآن مجید سرچشمه همه مواهب و وسیله وصول به هر نعمت و بهره‌گیری از تمام نعمت‌های معنوی و مادی است و

جالب این‌که بیان نعمت «تعلیم قرآن» را حتی قبل از مسأله «خلقت انسان» و «تعلیم بیان» ذکر کرده است ، درحالی‌که از نظر ترتیب طبیعی باید نخست اشاره به مسأله «آفرینش انسان» و بعد نعمت «تعلیم بیان» و سپس نعمت «تعلیم قرآن» شود ، اما عظمت قرآن ایجاب کرده که بر خلاف این ترتیب طبیعی نخست از آن سخن گوید .

نام «رَحْمَن» بعد از نام «الله» گسترده‌ترین مفهوم را در میان نام‌های پروردگار دارد ، زیرا می‌دانیم خداوند دارای دو رحمت است : «رحمت عام» و «رحمت خاص» .

نام «رَحْمَن» اشاره به «رحمت عام» او است که همگان را شامل می‌شود و نام «رَحِيم» اشاره به «رحمت خاص» او است که مخصوص اهل ایمان و طاعت است .

در این‌که خداوند قرآن را به چه کسی تعلیم کرده است ؟ مفسران تفسیرهای گوناگونی ذکر کرده‌اند ؛ گاه گفته‌اند : به جبرئیل و فرشتگان ، گاه گفته‌اند : به پیامبر اسلام و گاه گفته‌اند : به همه انسان‌ها و حتی جن .

و از آن‌جا که این سوره بیانگر رحمت‌های الهی به جن و انس است و لذا ۳۱ بار بعد از

ذکر بحث‌هایی از این نعمت‌ها از آن‌ها سؤال می‌کند: «کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را انکار می‌کنید؟» مناسب همان تفسیر آخر است که خدا این قرآن را به وسیله پیامبر بزرگش محمد به جن و انس تعلیم فرمود.

﴿۲﴾ خَلَقَ الْإِنْسَانَ

انسان را آفرید.

مسئلاً منظور از «إِنْسَان» در این جا "نوع انسان" است نه حضرت آدم عليه السلام، چراکه در چند آیه بعد درباره او جداگانه سخن می‌گوید و نه شخص پیامبر اسلام، هرچند ایشان برترین و والاترین مصداق آن است.

گسترده‌ی نعمت بیان‌که بعد از آن می‌آید نیز شاهد دیگری بر عمومیت معنی انسان است. ذکر نام «انسان» بعد از «قرآن»، قابل دقت است، چراکه قرآن مجموعه اسرار هستی به صورت تدوین است و انسان خلاصه این اسرار به صورت تکوین است و هر کدام نسخه‌ای است از این عالم بزرگ و پهناور.

عَلَّمَ الْبَيَانَ ﴿٤﴾

و به او بیان را تعلیم کرد .

« بیان » از نظر مفهوم لغت ، معنی گسترده‌ای دارد و به هر چیزی گفته می‌شود که آشکارکننده چیزی باشد ، بنابراین نه فقط نطق و سخن را شامل می‌شود که حتی کتابت و خط و انواع استدلالات عقلی و منطقی که مُبَيِّن مسایل مختلف و پیچیده است ، همه در مفهوم « بیان » جمع است ، هرچند شاخص این مجموعه همان "سخن گفتن" است .

گرچه ما به خاطر عادت به سخن گفتن ، آن را مسأله ساده‌ای می‌دانیم ، ولی در واقع سخن گفتن از پیچیده‌ترین و ظریف‌ترین اعمال انسان است ، بلکه می‌توان گفت : هیچ کاری به این ظرافت و پیچیدگی نیست ، زیرا از یکسو دستگاه‌های صوتی برای ایجاد اصوات مختلف بایکدیگر همکاری می‌کنند ، ریه هوا را در خود جمع می‌کند و آن را تدریجاً از حنجره بیرون می‌فرستد ، تارهای صوتی به صدا درمی‌آیند و صداهای کاملاً متفاوت که بعضی نشانه رضا ، برخی خشم ، بعضی استمداد و برخی دیگر محبت یا

عداوت است ، ایجاد می‌کنند ، سپس این صداها با کمک زبان ، لب‌ها ، دندان‌ها و فضای دهان ، حروف الفبا را با سرعت و ظرافت خاصی به وجود می‌آورند و به تعبیر دیگر آن صدای ممتد و یکنواخت که از حنجره بیرون می‌آید ، به اشکال و اندازه‌های مختلف بریده می‌شود و حروف از آن تشکیل می‌گردد . از سوی دیگر مسأله وضع لغات پیش می‌آید که انسان بر اثر پیشرفت فکری لغات گوناگون برای انواع نیازهای مادی و معنوی وضع می‌کند و عجیب این‌که هیچ‌گونه محدودیتی برای انسان در وضع لغات نیست و تعداد زبان‌های موجود در دنیا به قدری زیاد است که دقیقاً نمی‌توان آن‌ها را احصا کرد و حتی با گذشت زمان لغات و زبان‌های جدیدی تدریجاً تشکیل می‌شود .

بعضی تعداد زبان‌های موجود در دنیا را سه‌هزار زبان می‌دانند و بعضی این عدد را

بالا تر از این ذکر کرده اند ^(۱)، ولی به نظر می‌رسد که هدف، شمارش اصول زبان‌ها بوده و الاً اگر زبان‌های محلی را در نظر بگیریم، مطلب از این هم فراتر خواهد بود تا آن‌جا که گاه دیده شده دو روستای مجاور با دو زبان مختلف محلی صحبت می‌کنند. از سوی سوم مسأله تنظیم جمله‌بندی‌ها و استدلالات یا بیان احساسات از طریق عقل و فکر پیش می‌آید که روح بیان و نطق است و به همین دلیل سخن‌گفتن مخصوص انسان‌هاست. درست است که بسیاری از حیوانات برای تفهیم نیازهایشان اصوات مختلفی ایجاد می‌کنند ولی تعداد این اصوات بسیار محدود و گنگ و مبهم است، درحالی‌که بیان به صورت گسترده و نامحدود در اختیار انسان‌ها قرار دارد، چراکه خداوند قدرت فکری لازم را برای سخن‌گفتن به آن‌ها بخشیده است.

از این‌ها که بگذریم اگر نقش «بیان» را در تکامل و پیشرفت زندگی انسان‌ها و پیدایش

۱- «دایرة المعارف» فرید وجدی، جلد ۸، صفحه ۳۶۴، ماده لغت.

و ترقی تمدن‌ها در نظر بگیریم ، یقین خواهیم کرد که اگر این نعمت بزرگ نبود ، انسان هرگز نمی‌توانست تجربیات و علوم خود را به سادگی از نسلی به نسل دیگر منتقل سازد و باعث پیشرفت علم و دانش و تمدن و دین و اخلاق گردد و اگر یک‌روز این نعمت بزرگ از انسان‌ها گرفته‌شود ، جامعه انسانی به سرعت راه قهقرا را پیش خواهد گرفت و هرگاه بیان را به معنی وسیع آن که شامل خط و کتابت و حتی انواع هنرها می‌شود ، تفسیر کنیم ، نقش فوق‌العاده مهم آن در زندگی انسان‌ها روشن‌تر می‌گردد .

این‌جا است که می‌فهمیم چرا بعد از نعمت خلقت انسان ، سخن از تعلیم بیان در این سوره که مجموعه‌ای از مواهب پروردگار است ، به میان آمده است .

﴿ ۵ ﴾ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ

خورشید و ماه بر طبق حساب منظمی می‌گردند .

« حُسْبَان » (بر وزن غفران) مصدر است و به معنی " حساب و نظم و ترتیب " می‌باشد و آیه محذوفی دارد و در تقدیر چنین است : « الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ تَجْرِيَانِ بِحُسْبَانٍ » .

اصل وجود خورشید از بزرگترین نعمت‌ها برای انسان است ، چراکه بدون نور و حرارت حاصل از آن زندگی در منظومه شمسی غیرممکن است . هر جنبش و حرکتی در کره خاکی ما صورت می‌گیرد ، سرچشمه اصلی آن نور و حرارت خورشید است ، نمو و رشد گیاهان، تمام مواد غذایی، بارش باران‌ها، وزش بادهای همه به برکت این موهبت الهی است. ماه نیز به سهم خود نقش مهمی را در حیات انسان ایفاء می‌کند ، علاوه بر این که چراغ شب‌های تاریک است ، جاذبه‌اش که سرچشمه جزرومد در اقیانوس‌ها است ، عاملی است برای بقاء حیات در دریاها و مشروب ساختن بسیاری از سواحل که رودخانه‌ها در مجاورت آن به دریا می‌ریزند .

و افزون بر همه این‌ها نظام ثابت حرکت این دو حرکت (یا به تعبیر دیگر حرکت ماه به دور زمین و حرکت زمین به دور خورشید) که سبب پیدایش منظم شب و روز ، ماه و سال و فصول مختلف است ، سبب نظم زندگی انسان‌ها و برنامه‌ریزی برای امور تجاری و صنعتی و کشاورزی است که اگر این سیر منظم نبود ، زندگی بشر هرگز نظام نمی‌یافت .

نه تنها حرکت این کرات آسمانی نظام بسیار دقیقی دارد ، بلکه مقدار جرم و جاذبه آنها و فاصله‌ای که از زمین و از یکدیگر دارند ، همه روی حساب و «حُسابان» است و به طور قطع هر کدام از این امور به هم بخورد ، اختلالات عظیمی در منظومه شمسی و به دنبال آن در نظام زندگی بشر رخ می‌دهد .

منظومه شمسی ما از مخلوط (ظاهراً) درهم برهم مواد و مصالحی که با حرارت دوازده هزار درجه از خورشید جدا شده و با سرعتی غیر قابل تصور در فضای بی‌پایان پراکنده گشته ، به وجود آمده است .

اما درهمین آشفتگی ظاهری و انقلاب‌جوی چنان‌نظم و ترتیب‌دقیق و منظمی ایجاد شده که امروز حتی دقایق و لحظات حوادث آینده آن را می‌توانیم پیش‌بینی کنیم و نتیجه این نظم و ترتیب، آن‌است که اوضاع فلکی ما هزار میلیون سال‌است که به همین حال باقی مانده است. این نکته نیز قابل توجه است که خورشید هر چند در وسط منظومه شمسی ظاهراً بدون حرکت و ثابت مانده است ، ولی نباید فراموش کرد که آن هم به اتفاق تمام

سیارات و اقمارش در دل کهکشانی که به آن تعلق دارد ، به سوی نقطه معینی (ستاره معروف وگا) در حرکت است و این حرکت نیز نظم و سرعت معینی دارد .

﴿ ٦ ﴾ وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ

و گیاه و درخت برای او سجده می کنند .

« نَجْم » گاه به معنی "ستاره" می آید و گاه به معنی "گیاهان بدون ساقه" و در این جا به قرینه « شَجَر » (درخت) معنی دوم یعنی گیاهان بدون ساقه مد نظر است . اصولاً این واژه در اصل به معنی "طلوع" است و اگر به این گیاهان نیز «نجم» می گویند ، به خاطر آن است که از زمین سر برمی آورند و اگر به ستاره نیز «نجم» گفته می شود ، به خاطر طلوع آن است . می دانیم تمام مواد غذایی انسان ها در اصل از گیاهان گرفته می شود ، با این تفاوت که قسمتی را انسان مستقیماً مصرف می کند و قسمت دیگری صرف تغذیه حیواناتی می شود که جزء مواد غذایی انسان ها است ، این معنی حتی در مورد حیوانات دریایی نیز صادق است ، زیرا آن ها نیز از گیاهان بسیار کوچکی تغذیه می کنند که میلیون ها میلیون از آن در هر

گوشه و کنار دریا در پرتو نور آفتاب می‌روید و در لابلای امواج در حرکت است .
 به این ترتیب « نَجْم » انواع گیاهان کوچک و خزانده (مانند بوته کدو ، خیار و امثال آنها)
 و « شَجَر » انواع گیاهان ساقه‌دار (مانند غلات و درختان میوه و غیر آن) را شامل می‌شود .
 تعبیر « یَسْجُدَان » (این دو سجده می‌کنند) اشاره به تسلیم بی‌قید و شرط آنها
 در برابر قوانین آفرینش و در مسیر منافع انسان‌ها است ، مسیری که خدا برای
 آنها تعیین کرده و آن را بی‌کم و کاست می‌پیمایند .

وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ ﴿٧﴾

و آسمان را برافراشت و میزان و قانون (در آن) گذاشت .

خدا آسمان را برافراشت و برای هر چیز میزانی قرار داد

«آسمان» در این آیه خواه به معنی "جهت بالا" باشد ، یا "کواکب آسمانی" و یا "جوّ
 زمین" (یعنی قشر عظیم هوایی که گرداگرد این کره را فراگرفته و همچون سپری ، زمین را
 در مقابل اشعه‌ی زیانبار کیهانی و سنگ‌های آسمانی حفظ می‌کند و نیز گرمای آفتاب و

رطوبت برخاسته از دریا را برای تشکیل ابرها و نزول باران در خود نگاه می‌دارد) هرکدام باشد، موهبتی است بزرگ و نعمتی است بی‌نظیر، چراکه بدون آن زندگی کردن برای انسان محال است و یا ناقص.

آری نور و روشنایی که مایه گرما و هدایت و حیات و حرکت است، از سوی آسمان می‌آید، باران از طریق آسمان می‌بارد و نزول وحی نیز از آسمان است (در این صورت آسمان، مفهوم اعم از مادی و معنوی دارد). «میزان» به معنی «هرگونه وسیله سنجش» است، سنجش حق از باطل، سنجش عدالت از ظلم و ستم، سنجش ارزش‌ها و سنجش حقوق انسان‌ها در مراحل و مسیرهای مختلف اجتماعی. درست است که «میزان» در لغت به معنی «ترازو و وسیله وزن کردن سنگینی اجسام» است، اما مسلماً میزانی که در این آیه بعد از ذکر آفرینش آسمان به آن اشاره شده، مفهوم گسترده‌ای دارد که هر وسیله سنجش و همه قوانین تکوین و تشریع را فرامی‌گیرد، نه فقط وسیله سنجش وزن اجناس.

۸ ﴿الَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ﴾

تادر میزان طغیان نکنید (و از مسیر عدالت منحرف نشوید). شما نیز بخشی از این عالم عظیم هستید و هرگز نمی‌توانید به صورت یک وصله ناهم‌رنگ در این جهان بزرگ زندگی کنید، عالم نظام و میزانی دارد، شما هم باید نظام و میزان داشته باشید.

اگر میزان و قانون از عالم بزرگ برچیده شود، راه فنا و نابودی پیش می‌گیرد و اگر زندگی شما هم فاقد نظم و میزان باشد، رو به فنا خواهید رفت.

مسألة نظم و حساب در زندگی

در بدن ما بیش از بیست فلز و شبه‌فلز به کار رفته است که هر کدام با کیفیت خاص و کمیت معینی است و هرگاه کمترین تغییری در میزان و معیار آن‌ها رخ دهد، سلامت ما به خطر می‌افتد، مثلاً در فصل گرما که انسان زیاد عرق می‌کند، گاه گرفتار گرم‌زدگی می‌شود و بی‌آن‌که بیماری دیگری داشته باشد، ممکن است تا سرحد مرگ پیش رود،

درحالی که علت آن مسأله بسیار ساده‌ای است و آن کم شدن آب بدن و نمک خون می‌باشد و درمان آن چیزی جز نوشیدن آب و خوردن نمک اضافی نیست. این یک نمونه ساده از نظم و حساب در ساختمان تن ما است، گاه اندازه‌گیری‌ها در ساختمان موجودات ظریف‌تر همچون سلول‌ها و از آن ظریف‌تر اتم‌ها به قدری دقیق و ظریف است که یک‌هزارم و گاه یک‌میلیونم میلی‌متر یا میلی‌گرم، سرنوشت‌ساز است تا آن‌جا که دانشمندان ناچارند برای این محاسبات دقیق از مغزهای الکترونیکی استفاده کنند. این درنظام تکوین است، چه بسا در جریان‌های اجتماعی نیز انحراف از قانون عدالت، ملتی را در کام نیستی فروبرد.

قرآن مجید در چهارده قرن قبل با تعبیراتی که در آیات فوق خواندیم، پرده از روی این حقیقت برداشته و با جمله «و السَّمَاءَ رَفَعَهَا وَ وَضَعَ الْمِيزَانَ أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ» همه گفتنی‌ها را گفته است و طغیان و سرپیچی از قوانین تشریعی را همسنگ طغیان و سرپیچی از قوانین تکوینی که حاکم بر آسمان‌ها است، شمرده است.

چه تصویر جالبی قرآن در این آیات از جهان هستی و از عالم انسانیت ارائه می‌دهد ، نه تنها این جهان بلکه جهان آخرت نیز « یوم الحساب » است و روز « نصب موازین » بلکه در آن‌جا حساب و میزان به درجات دقیق‌تر از این‌جا است و به همین دلیل در روایات اسلامی به ما دستور داده شده است که حساب خودمان را برسیم ، پیش از آن‌که به حسابمان برسند و خویشتن را در میزان سنجش بگذاریم ، پیش از آن‌که ما را وزن کنند (خَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُخَاسَبُوا وَزِنُوهَا قَبْلَ أَنْ تُوزَنُوا) .

﴿ ۹ ﴾ وَ أَقِمُْوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ

وزن را بر اساس عدل برپادارید و در میزان کم نگذارید .

قابل توجه این‌که در این آیات سه بار کلمه « میزان » ذکر شده است ، با این‌که ممکن بود در مرحله دوم و سوم از ضمیر استفاده شود ، این نشان می‌دهد که « میزان » در این سه آیه به سه معنی متفاوت است که استفاده از ضمیر ، جوابگوی آن نیست و تناسب آیات نیز چنین ایجاب می‌کنند ، چراکه در مرحله اول سخن از « میزان و معیار و قوانینی » است که

خداوند در سراسر عالم هستی قرار داده است .
و در مرحله دوم سخن از "عدم طفیان انسان‌ها در تمام موازین زندگی فردی و اجتماعی"
است که طبعاً دایره محدودتری دارد .

و در مرحله سوم روی مسأله "وزن به معنی خاص" آن تکیه کرده و دستور می‌دهد که در
سنجش و وزن‌اشیاء به هنگام معامله چیزی کم و کسر نگذارند و این مرحله محدودتر است .
و به هر حال با توجه به این‌که همه این آیات در مقام ذکر نعمت‌های الهی است ، روشن
می‌شود که وجود «میزان» چه در کل جهان هستی و چه در جامعه انسانیت و روابط
اجتماعی و چه در کسب و کار و تجارت ، همه از نعمت‌های گرانبهای خداوند است .

﴿ ۱۰ ﴾ وَالْأَرْضُ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ

و زمین را برای خلائق آفرید .

«أَنَام» به معنی "انسان‌ها" ، "انس و جن" و "هر موجود ذی‌روح" می‌باشد .
البته جمعی از ارباب لغت و مفسران آن را به مطلق "خَلَق" نیز تفسیر کرده‌اند ، ولی

قرائن موجود و خطاب‌های سوره که متوجه انس و جن است ، نشان می‌دهد که منظور از آن در این‌جا همان "انس و جن" است .

آری این کره خاکی که در این‌جا به عنوان یک موهبت مهم الهی ذکر شده و در آیات دیگر از آن به عنوان «مهاده» (گهواره) یاد گردیده ، قرارگاه مطمئن و آرام و آماده‌ای است که برای غالب ما اهمیتش در حالت عادی درک نمی‌شود ، اما هنگامی که یک زمین‌لرزه کوچک همه چیز را به هم می‌ریزد و یا یک آتشفشان ، شهری را زیر مواد مذاب و دود و آتش دفن می‌کند ، به این حقیقت پی می‌بریم که این زمین آرام چه نعمت و برکتی است .

﴿ ۱۱ ﴾ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَالنَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ

که در آن میوه‌ها و نخل‌های پرشکوفه است .

« فَاكِهَةٌ » به معنی "هرگونه میوه" است .

« أَكْمَام » جمع « كِم » به معنای "غلافی است که میوه را می‌پوشاند" .
انتخاب این توصیف در مورد میوه درخت نخل که در آغاز در غلافی پنهان است و

سپس غلاف می شکافد و خوشه نخل به طرز جالبی بیرون می ریزد ، ممکن است به خاطر زیبایی خیره کننده آن باشد و یا به خاطر منافعی که در همان غلاف نهفته است و دارای عصارة اسانس مخصوصی است که هم جنبه غذایی دارد و هم دارویی و از همه گذشته این غلاف همچون رَحِم مادر ، فرزندان نخل را تا مدتی در خود پرورش می دهد و از آفات حفظ می کند و هنگامی که توانستند راه خود را در برابر هوا و نور آفتاب ادامه دهند ، غلاف جدا می شود و کنار می رود .

از همه گذشته وضع خاص میوه این درخت که نخست در غلاف است و بعد به صورت خوشه ای بیرون می آید ، چیدن آن را سهل و آسان می سازد و اگر بنا بود درخت نخل با آن طول قامت ، میوه های پراکنده ای مانند درخت سیب داشت ، چیدنش بسیار مشکل بود .

﴿ ۱۲ ﴾ وَالْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ وَالرَّيْحَانُ

و دانه هایی که همراه با ساقه و برگ است که به صورت کاه درمی آید و گیاهان خوشبو .
« حَب » به هرگونه دانه می گویند و « عَصْف » به معنی برگ ها و اجزائی است که از گیاهان

جدا می‌شوند و گاه به وسیلهٔ بادها به هرسو پراکنده می‌گردد و به "کاه" نیز گفته شده است .
 « رَیْحَانٌ » در این جا به معنی "گیاهان خوشبو" است .
 دانه‌های غذایی خوراک انسان و برگ‌های تر و خشکش خوراک حیواناتی است که در خدمت انسان است و از شیر و گوشت و پوست و پشم آن‌ها بهره می‌گیرد و به این ترتیب چیزی از آن بی‌فایده و دور ریختنی نیست .

ازسوی دیگر گیاهان خوشبو و گل‌ها را نیز در زمین آفریده که مشام جسم و جان را معطر می‌کند و روح را آرامش می‌بخشد و به این وسیله نعمت‌هایش را بر انسان تمام کرده است .

﴿ ۱۳ ﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

پس کدامین نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می‌کنید شما ای گروه انس و جن ؟
 این آیه ۳۱ بار در سورة الرَّحْمَنِ ذکر شده است که به وسیلهٔ آن خدا از بندگانش بر نعمت‌های خود اقرار می‌گیرد .

این استفهام ، استفهام تقریری یا انکاری است که در مقام اقرار گرفتن می‌آورند و لذا در

روایتی از امام صادق علیه السلام به ما دستور داده شده است که بعد از ذکر این جمله عرضه داریم : « پروردگارا ما هیچ یک از نعمت های تو را تکذیب نمی کنیم » (لَا بِشَيْءٍ مِنْ آيَاتِكَ رَبِّ اُكْذِبُ) .
 گرچه در آیات گذشته تنها سخن از انسان ها به میان آمده است و مطلقاً سخنی از طایفه جن در میان نبود، ولی آیات بعد نشان می دهد که مخاطب در ضمیر تثنیه (کُما) این دو گروهند.

شناخت نعمت ها نردبان معرفت الله است

کمی دقت در نعمت های دوازده گانه فوق (نعمت قرآن ، خلقت انسان ، تعلیم بیان ، حساب منظم زمان ، آفرینش گیاهان و انواع اشجار ، آفرینش آسمان ، حاکمیت قوانین ، آفرینش زمین با ویژگی هایش ، خلقت میوه ها ، خلقت نخل ، آفرینش حبوبات و خلقت گل ها و گیاهان معطر) با جزئیات و ریزه کاری ها و آسراری که در هریک نهفته است ، کافی است که حس شکرگزاری را در انسان برانگیزد و او را به دنبال عرفان و شناخت مبدأ این نعمت ها بفرستد .

و به همین دلیل خداوند متعال از بندگانش بعد از ذکر این نعمت ها

نسبت به یک یک آن‌ها اقرار می‌گیرد.

﴿۱۴﴾ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ

انسان را از گِل خشکیده‌ای همچون سفال آفرید.

آفرینش انسان از خاکی همچون سفال

« صَلْصَال » در اصل به معنی «رفت و آمد صدا در اجسام خشک» است ، سپس به خاک‌های خشکیده که وقتی اشاره به آن می‌کنند ، صدا می‌کند ، گفته شده است . « فَخَّار » از ماده « فخر » گرفته شده و به معنی کسی است که بسیار فخر می‌کند و از آن‌جا که این‌گونه اشخاص آدم‌هایی تو خالی و پر سر و صدا هستند ، این کلمه به کوزه و هرگونه « سفال » به خاطر سر و صدای زیادی که دارد ، اطلاق شده است . از آیات مختلف قرآن و تعبیرات گوناگونی که درباره مبدأ آفرینش انسان آمده ، به‌خوبی استفاده می‌شود که انسان در آغاز خاک بوده (۵ / حج) سپس با آب آمیخته شده و به‌صورت « گل » درآمد (۲ / انعام) و بعد « گل بدبو » (لجن) شد (۲۸ / حجر) سپس حالت

«چسبندگی» پیدا کرد (۱۱ / صافات) و بعداً به صورت « خشکیده » درآمد و حالت « صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ » به خود گرفت (آیه مورد بحث) .

تعبیرات مزبور بیانگر یک واقعیت است که با مسائل تربیتی انسان پیوند مهمی دارد و آن این که ماده اولیه انسان بسیاری ارزش و بی مقدار و از حقیرترین مواد روی زمین بوده، اما خداوند بزرگ از چنین ماده بی ارزشی چنان مخلوق پرارزشی ساخت که گُل سرسبد جهان آفرینش شد.

﴿ ۱۵ ﴾ وَ خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِنْ نَّارٍ

و جن را از شعله های مختلط و متحرک آتش .

« مارج » در اصل از « مَرَج » به معنی « اختلاط و آمیزش » است و این جا منظور اختلاط شعله های مختلف آتش می باشد ، زیرا هنگامی که آتش شعله ور می شود ، گاه به رنگ سرخ ، گاه به رنگ زرد ، گاه به رنگ آبی و گاه به رنگ سفید درمی آید . بیشترین موجوداتی که ما با آن سر و کار داریم ، آب و خاک و باد و آتش است . مبدأ آفرینش « انسان » ، آب و خاک بوده ، درحالی که مبدأ آفرینش « جن » باد و آتش است و

این دوگانگی مبدأ آفرینش ، سرچشمه تفاوت‌های زیادی در میان این دو است .

﴿۱۶﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

پس کدامین نعمت‌های پروردگار تان را انکار می‌کنید؟

باز به دنبال نعمت‌هایی که در آغاز آفرینش انسان بوده ، جمله فوق را تکرار می‌کند .

﴿۱۷﴾ رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ

او پروردگار دو مشرق و پروردگار دو مغرب است .

درست است که خورشید در هر روزی از ایام سال از نقطه‌ای طلوع و در نقطه‌ای غروب می‌کند و به این ترتیب به تعداد روزهای سال مشرق و مغرب دارد ، ولی با توجه به حداکثر «میل شمالی» آفتاب و «میل جنوبی» آن در حقیقت دو مشرق و دو مغرب دارد و بقیه در میان این دو می‌باشد .

این نظام که مبدأ پیدایش فصول چهارگانه سال با برکات فراوانی است ، در حقیقت تأکید و تکمیلی است برای آنچه در آیات قبل آمده ، آن‌جا که سخن از حساب سیر

خورشید و ماه در میان است و همچنین سخن از وجود میزان در آفرینش آسمان‌ها می‌باشد و اشاره‌ای است به نعمت‌ها و برکاتی که از این رهگذر عاید انسان می‌شود. از آن‌چه گفتیم، این نکته به خوبی روشن شد که چرا در بعضی آیات قرآن آمده است؛ «فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ: سوگند به پروردگار مشرق‌ها و مغرب‌ها» (۴۰ / معارج). زیرا در آن‌جا اشاره به تمام مشرق‌ها و مغرب‌های خورشید در عرض سال است، درحالی‌که در آیه مورد بحث تنها به نهایت قوس صعودی و نزولی آن اشاره می‌کند.

﴿۱۸﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

پس کدامین نعمت‌های پروردگارتان را انکار می‌کنید؟ به هر حال بعد از ذکر این نعمت باز جن و انس را مخاطب ساخته و در خصوص نعمت‌های الهی از آن‌ها اقرار می‌گیرد.

﴿۱۹﴾ مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ

دو دریای مختلف را در کنار هم قرار داد، در حالی که باهم تماس دارند.

بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ ﴿٢٥﴾

امادر میان آن دو برزخی است که یکی بر دیگری غلبه نمی‌کند.

دریاها با ذخایر گرانبهایشان

«مَرْج» به معنی مخلوط کردن و یا فرستادن و رها نمودن است و در این جا به معنی فرستادن و در کنار هم قرار دادن می‌باشد، به قرینه جمله «بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ». در ادامه شرح نعمت‌های پروردگار سخن از دریاها به میان می‌آورد، اما نه همه دریاها بلکه کیفیت خاصی در پاره‌ای از دریاها که هم پدیده‌ای است عجیب و نشانه‌ای است از قدرت بی‌پایان حق و هم وسیله‌ای است بر ای پدید آمدن بعضی از متاع‌های مورد استفاده انسان‌ها. منظور از این دو دریا به گواهی آیه ۵۳ سوره فرقان، دو دریای آب «شیرین» و «شور» است، آن‌جا که می‌فرماید: «وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَ هَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَ جَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخاً وَ حِجْراً مَحْجُوراً: او کسی است که دو دریا را در کنار هم قرار داد؛ یکی گوارا و شیرین است و دیگری شور و تلخ و در میان آن‌ها برزخی قرار داد تا با هم مخلوط نشوند».

منظور از این دو دریا چیست ؟

سابقاً در تفسیر سورة فرقان به این واقعیت اشاره کردیم که رودخانه‌های عظیم ، آب شیرین هنگامی که به دریاها و اقیانوس‌ها می‌ریزند ، معمولاً دریایی از آب شیرین در کنار ساحل تشکیل می‌دهند و آب شور را به عقب می‌رانند و عجیب این‌که تا مدت زیادی این دو آب شیرین و شور ، به خاطر تفاوت درجه غلظت به هم آمیخته نمی‌شوند . در مسافرت با هواپیما به مناطقی که این رودخانه‌ها به دریا می‌ریزند ، منظره دریاهای آب شیرین و شور که در کنار هم قرار دارند و از هم جدا هستند ، به خوبی از بالا نمایان است و هنگامی که کناره این آب‌ها به یکدیگر مخلوط شوند ، آب‌های شیرین تازه ، جای آن‌ها را می‌گیرند ، به طوری که این دو دریای جدا از هم ، دائماً جلب توجه می‌کند . جالب این‌که به هنگام مد دریا که سطح اقیانوس بالا می‌آید ، آب‌های شیرین به عقب رانده می‌شود و بی‌آن‌که با آب شور مخلوط گردند (مگر در مواقع خشکسالی و کم‌آبی) و قسمت زیادی از خشکی را می‌پوشانند ، لذا ساحل‌نشینان در این مناطق با مهار کردن این

آب‌های شیرین ، نهرهای زیادی در منطقه ساحلی به وجود می‌آورند که به وسیله آن زمین‌های فراوانی مشروب می‌شود .

این نهرها که از برکت جزر و مد ساحلی و تأثیر آن در آب این نهرها به وجود می‌آید، در شبانه‌روز دوبار از آب شیرین پر و خالی می‌شود و وسیله بسیار مؤثری برای آبیاری مناطق وسیعی هستند.

گلف استریم و رودهای عظیم دریایی

در سراسر اقیانوس‌های جهان ، رودهای عظیمی در حرکت است که یکی از نیرومندترین آن‌ها « گلف استریم » نام دارد .

این رود عظیم از سواحل آمریکای مرکزی حرکت می‌کند و سراسر اقیانوس اطلس را می‌پیماید و به سواحل اروپای شمالی می‌رسد .

این آب‌ها که از مناطق نزدیک به خط استوا حرکت می‌کنند ، گرم هستند و حتی رنگ آن‌ها گاه بارنگ آب‌های مجاور متفاوت است و عجیب این‌که عرض این رود عظیم دریایی (گلف استریم) در حدود ۱۵۰ کیلومتر و عمق آن چند صد متر می‌باشد . سرعت

آن در بعضی از مناطق به قدری است که در یک روز ۱۶۰ کیلومتر راه را طی می‌کند .
تفاوت درجه حرارت این آب‌ها با آب‌های مجاور ، در حدود ۱۰ تا ۱۵ درجه است و
لذا حاشیه غربی آن را دیوار سرد می‌نامند .

«گلف استریم» بادهای گرمی به وجود می‌آورد و مقدار قابل توجهی از حرارتش را
به طرف کشورهای شمالی قاره اروپا می‌برد و هوای آن کشورها را بسیار مطبوع می‌کند و
شاید اگر این جریان نبود ، زندگی در آن کشورها بسیار سخت و طاقت‌فرسا بود .
«گلف استریم» یکی از این رودها است و در آب‌های پنج قاره جهان نظیر
این جریان دریایی فراوان است .

و عامل اصلی آن تفاوت حرارت منطقه استوایی زمین و مناطق قطبی است که این
حرکت را در آب دریاها به وجود می‌آورد .

این موضوع را با یک تجربه ساده می‌توان دریافت ؛ اگر ظرف بزرگ آبی داشته باشیم ،
در یک طرف آن قطعه یخی قرار دهیم و در طرف دیگر قطعه آهن داغی و روی سطح آب

کمی کاه بریزیم ، می بینیم جریانی در سطح این آب پیدا می شود و آب ها آهسته از آن منطقه گرم به سوی منطقه سرد حرکت می کنند ، عین این ماجرا در کل دریا های جهان روی می دهد و سرچشمه پیدایش این رود های دریایی است . عجیب این که این رود های عظیم دریایی با آب های اطراف خود کمتر آمیخته می شوند و هزاران کیلومتر راه را به همان صورت می پیمایند و مصداق « مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ » را به وجود می آورند .

و از آن جالب تر این که در محل برخورد این آب های گرم با آب های سرد مجاور ، پدیده ای رخ می دهد که برای انسان بسیار پرسود است ، زیرا در محل تقاطع این آب های گرم و سرد یک نوع حالت بی حسی یا مرگ دستجمعی برای حیوانات ذره بینی که در میان آب معلق هستند ، به وجود می آید و از این راه ماده غذایی فراوان و بی حساب جمع می شود که سبب جلب دسته های بزرگ ماهیان می گردد و به این ترتیب این منطقه یکی از بهترین مناطق صید ماهی در کره زمین است .

لذا یک تفسیر برای آیات فوق ، همین است و منافاتی با سایر تفسیرها ندارد و جمع میان همگی ممکن است .

﴿ ۲۱ ﴾ فَبَيِّضْ أَلْأَعْيُنَكُمْ أَنْ تَكُذِّبَانِ

پس کدامین نعمت‌های پروردگارتان را انکار می‌کنید؟
بار دیگر بندگان را مخاطب ساخته و در برابر این نعمت‌ها از آن‌ها سؤال می‌کند .

﴿ ۲۲ ﴾ يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ

از آن دو لؤلؤ و مرجان خارج می‌شود .

« لؤلؤ » و « مرجان » دو وسیله جالب زینتی است و در طب و معالجه بیماری‌ها نیز استفاده می‌شود ، ضمناً مال التجاره و کالای خوبی است که از آن عواید زیادی به دست می‌آید و روی همین جهات به عنوان دو نعمت در آیات فوق به آن اشاره شده است . اما « لؤلؤ » که در فارسی آنرا « مروارید » گویند ، دانه شفاف و گرانبهایی است که در درون صدف در اعماق دریاها پرورش می‌یابد و هر قدر درشت‌تر باشد ، قیمتی‌تر است و در

طب موارد استعمال گسترده‌ای دارد، اطبای پیشین از آن داروهایی را برای تقویت قلب و اعصاب و برطرف کردن انواع خفقان و حالت ترس و وحشت و تقویت کبد و رفع بدبویی دهان و سنگ‌های کلیه و مثانه و یرقان تهیه می‌کردند، حتی در بیماری‌های چشم نیز از آن استفاده می‌نمودند. «مرجان» موجود زنده‌ای است شبیه شاخه کوچک درخت که در اعماق دریاها می‌روید و تا مدت‌ها دانشمندان آن را نوعی گیاه می‌پنداشتند، ولی بعداً روشن شد که نوعی حیوان است، هرچند به صخره‌های کف دریا می‌چسبد و گاه منطقه وسیعی را می‌پوشاند و تدریجاً افزوده می‌شود و جزایری را تشکیل می‌دهد که به «جزایر مرجانی» معروف است. «مرجان» معمولاً در آب‌های ساکن نشو و نما می‌کند.

بهترین نوع مرجان زینتی، مرجان سرخ‌رنگ است و هر قدر سرخ‌تر باشد، قیمتی‌تر است و در تشبیهات شعرا در اشعارشان نیز بر همین اساس است و بدترین نوع مرجان، مرجان سفید است که به طور فراوان یافت می‌شود و در میان این دو، مرجان سیاه قرار دارد. «مرجان» نیز علاوه بر جنبه زینت، استعمال طبی دارد و خواص زیادی برای آن

ذکر کرده‌اند ، از جمله از آن داروهایی می‌سازند که برای تقویت قلب ، دفع سم افعی ، تقویت اعصاب ، معالجه اسهال و خونریزی‌های رحم ، بهره‌گیری می‌کنند و گفته‌اند برای بیماری صرع نیز مفید است .

﴿ ۲۳ ﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

پس کدامین نعمت‌های پروردگارتان را انکار می‌کنید؟

﴿ ۲۴ ﴾ وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنشَآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ

و برای او است کشتی‌های ساخته شده‌ای که در دریا به حرکت درمی‌آیند که همچون کوهی هستند .

« جَوَار » جمع « جاریة » به معنای جریان و حرکت ، توصیفی است برای « کشتی‌ها » ، زیرا آنچه بیشتر مورد توجه است ، همین جریان و حرکت کشتی‌ها است ، به همین جهت روی همین وصف تکیه شده است .

و این‌که کنیز را « جاریه » می‌گویند، به خاطر حرکت و کوشش او در انجام خدمات است

و نیز اگر به دختر جوان، «جاریه» گفته می‌شود، به خاطر جریان نشاط جوانی در وجود او است. «مُنْشَات» جمع «مُنْشَأ» اسم مفعول از «انشاء» به معنی ایجاد است و جالب این‌که در عین تعبیر به «مُنْشَات» که حکایت از مصنوع بودن کشتی به وسیله انسان می‌کند، می‌فرماید: «وَلَهُ» (از برای خداست...) اشاره به این‌که مخترعان و سازندگان کشتی از خواص خداداد که در مصالح مختلفی که در کشتی‌ها به کار می‌رود، استفاده می‌کنند، همچنین از خاصیت سیال بودن آب دریاها و نیروی وزش بادهای بهره می‌گیرند و خدا است که در آن مواد و در دریا و باد این خواص و آثار را آفریده است. «أَغْلَام» جمع «عَلَم» به معنی کوه است، هرچند در اصل به معنی علامت و اثری است که از چیزی خبر می‌دهد و چون کوه‌ها از دور نمایان هستند، از آن‌ها تعبیر به «عَلَم» شده است، همان‌گونه که پرچم را نیز عَلَم می‌گویند.

به این ترتیب قرآن روی کشتی‌های بزرگ که بر صفحه اقیانوس‌ها و دریاها حرکت می‌کنند، تکیه کرده است و برخلاف آنچه بعضی تصور می‌کنند، کشتی‌های بزرگ

مخصوص عصر موتور و بخار نیست، در داستان جنگ‌های یونانیان و کشورهای دیگر می‌خوانیم که از کشتی‌های بسیار بزرگ نیروبر استفاده می‌کردند .

﴿۲۵﴾ فَبَايَ الْآءِ رَبَّكُمَا تُكَذِّبَانِ

پس کدامین نعمت‌های پروردگارتان را انکار می‌کنید؟

﴿۲۶﴾ كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ

تمام کسانی که روی آن (زمین) هستند، فانی می‌شوند .

چگونه «مسأله فنا» می‌تواند در زمره نعمت‌های الهی قرار گیرد؟ ممکن است از این نظر باشد که این فنا به معنی فنای مطلق نیست بلکه دریچه‌ای است به عالم بقا و دالان و گذرگاهی است که شرط وصول به سرای جاویدان، عبور از آن است . منظور از «مَنْ عَلَيْهَا» (کسانی که بر زمین هستند) انس و جن است .
حقیقت «فنا» چیست؟

این‌که در آیات فوق خواندیم که جز خدا همه فانی می‌شوند، به معنی نابودی مطلق

نیست ، به این معنی که حتی روح انسان نیز نابود می‌شود و یا خاک‌های حاصل از جسم او معدوم می‌گردد ، چراکه آیات قرآن تصریح به وجود برزخ تا روز رستاخیز می‌کند ^(۱) و از سوی دیگر بارها می‌گوید که مردگان در قیامت از قبرها برمی‌خیزند ^(۲) و استخوان‌های پوسیده و «عظم رمیم» به فرمان خدا لباس حیات در تن می‌پوشند . ^(۳) و این‌ها همه گواه برای این است که فنا در این آیه و آیات مشابه ، به معنی به هم ریختن نظام جسم و جان و قطع پیوندها و برهم خوردن نظم عالم خلقت و جانشین شدن عالم دیگری به جای آن است .

﴿ ۲۷ ﴾ وَيَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ

و تنها ذات ذوالجلال و کرامی پروردگارت باقی می‌ماند .

« وَجْه » از نظر لغت به معنی صورت است که به هنگام مقابله با کسی با آن مواجه و

روبرو می شویم، ولی هنگامی که در مورد خداوند به کار می رود، منظور ذات پاک او است. اما «ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ» که توصیفی برای «وجه» است، اشاره به صفات جلال و جمال خدا است، زیرا «ذو الجلال» از صفاتی خبرمی دهد که خداوند، اجل و برتر از آن است، این صفات را «صفات سلبيه» می نامند و «اکرام» به صفاتی اشاره می کند که حسن و ارزش چیزی را ظاهر می سازد و به این قبیل صفات، «صفات ثبوتیه» خداوند می گویند، مانند علم و قدرت و حیات او. بنابر این معنای آیه روی هم رفته چنین می شود؛ تنها ذات پاک خداوندی که متصف به صفات ثبوتیه و منزّه از صفات سلبيه است، در این عالم باقی و برقرار می ماند.

﴿۲۸﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

پس کدامین نعمت های پروردگارتان را انکار می کنید؟

﴿۲۹﴾ يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ

تمام کسانی که در آسمان ها و زمین هستند، از او تقاضا می کنند و او هر روز در شأن و کاری است.

تعبیر به « یَسْئَلُهُ » به صورت فعل مضارع ، دلیل بر این است که این سؤال و تقاضا ، دائمی است و همگی به زبان حال از آن مبدأ فیاض ، دائماً فیض می طلبند ، هستی می خواهند و حوایج خود را تمنای کنند و این اقتضای ذات موجود ممکن است که نه تنها در « حدوث » بلکه در « بقاء » نیز وابسته و متکی به واجب الوجودند .

سپس می افزاید: یکروز اقوامی را قدرت می دهد ، روز دیگر آنهارا بر خاک سیاه می نشاند ، یکروز سلامت و جوانی می بخشد ، روز دیگر ضعف و ناتوانی می دهد ، یکروز غم و اندوه را از دل می زداید ، روز دیگر مایه اندوهی می آفریند ، خلاصه هرروز طبق حکمت و نظام احسن ، پدیده تازه و خلق و حادثه جدیدی دارد .

توجه به این حقیقت ، از یکسو نیاز مستمر ما را به ذات پاک او روشن می کند و از سوی دیگر پرده های یأس و نومیدی را از دل ، کنار می زند .

و از سوی سوم غرور و غفلت را درهم می شکنند .

آیه ، مفهوم گسترده ای دارد که هرگونه آفرینش تازه و خلقت جدید و

دگرگونی و تحول در این جهان را دربرمی گیرد .

در حدیثی از رسول خدا می خوانیم که در تفسیر این آیه فرمودند : « مِنْ شَأْنِهِ أَنْ يُغْفِرَ ذُنُوبًا وَ يُفَرِّجَ كَرْبًا وَ يُزَفِّعَ قَوْمًا وَ يَضَعَ آخِرِينَ : از کارهای او این است که گناهی را می بخشد و ناراحتی و رنجی را برطرف می سازد ، گروهی را بالا می برد و گروه دیگری را پایین می آورد » . (۱)
این نکته نیز لازم به یادآوری است که « یَوْم » در این جا به معنی روز در مقابل شب نیست ، بلکه هم دوران های طولانی را شامل می شود و هم ساعات و لحظات را و مفهومی این است که خداوند متعال هر زمان در شأن و کاری است .

﴿ ۳۰ ﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

پس کدامین نعمت های پروردگارتان را انکار می کنید ؟

باز به دنبال این نعمت مستمر و پاسخگویی به نیازهای همه مخلوقات و اهل آسمان ها

۱- « مجمع البیان » ، ذیل آیات مورد بحث .

و زمین ، تکرار می‌کند که «کدام نعمت از نعمت‌های پروردگارتان را انکار می‌کنید» ؟

﴿ ۳۱ ﴾ سَنَقْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَ الثَّقَلَانِ

به زودی به حساب شما می‌پردازیم ، ای دو گروه انس و جن !
 « ثَقَلَانِ » از ماده « ثَقَلَ » به معنی بار سنگین است و به معنی وزن نیز آمده است ، اما « ثَقَلَ » معمولاً به متاع و بار مسافر گفته می‌شود و اطلاق آن بر گروه جن و انس ، به خاطر سنگینی معنوی آنها است ، چراکه خداوند به آنها از نظر عقل و شعور و علم و آگاهی ، وزن و ارزش خاصی داده است . ذکر خصوص این دو گروه به خاطر آن است که عمده کسانی که مکلف به تکالیف الهی هستند ، همین‌ها می‌باشند . آری در آن روز خداوندِ عالمِ قادر ، دقیقاً همه اعمال و گفتار و نیت انس و جن را مورد بررسی و حساب دقیق قرار داده و کیفر و پاداش مناسب را برای آنها تعیین می‌کند .

﴿ ۳۲ ﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

پس کدامین نعمت‌های پروردگارتان را انکار می‌کنید؟

بعد از ذکر این معنی ، بار دیگر سؤال فوق را تکرار می فرماید .
 ﴿۳۳﴾ يَا مَعْشَرَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
 فَانْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ

ای گروه جن و انس! اگر می توانید از مرزهای آسمان ها و زمین بگذرید، پس بگذرید،
 ولی هرگز قادر نیستید مگر با نیرویی (الهی) .

اگر می توانید از مرزهای آسمان ها عبور کنید

«مَعْشَرَ» از «عَشَر» به معنی عدد ده ، گرفته شده و چون عدد ده ، یک عدد کامل است ،
 واژه «مَعْشَرَ» به جمعیت کاملی گفته می شود که از اصناف و طوایف مختلفی تشکیل گردد.
 «تَنْفُذُوا» از ماده «نفوذ» در اصل به معنی پاره کردن و عبور کردن از
 چیزی است و تعبیر به «مِنْ أَقْطَارِ» اشاره به این است که جوانب آسمان ها
 را بشکافید و از آن بگذرید و به خارج آن ها سفر کنید .
 «أَقْطَارِ» جمع «قَطَر» به معنی اطراف چیزی است .

ضمناً مقدم داشتن «جن» در این جا ممکن است به خاطر این باشد که آنها آمادگی بیشتری برای سیر آسمان‌ها دارند .

در این‌که آیه فوق ، مربوط به قیامت است یا دنیا و یا هر دو ؟ در میان مفسران گفتگو است و چون آیات قبل و بعد از آن ناظر به رویدادهای سرای دیگر است ، به نظر می‌رسد که این آیه نیز مربوط به فرار از چنگال عدالت الهی در قیامت باشد و مؤید آن بعضی از اخباری است که در منابع اسلامی در این زمینه نقل شده است .

﴿ ۳۴ ﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

پس کدامین نعمت‌های پروردگارتان را انکار می‌کنید ؟ درست است که تهدید فوق به ظاهر در مسیر مجازات و کیفر است، ولی از آن‌جا که ذکر آن هشدار است به همه انسان‌ها و عاملی است برای اصلاح و تربیت، طبعاً لطف و نعمتی محسوب می‌شود و اصولاً وجود حساب در هر دستگاه ، نعمت بزرگی است ، چراکه به خاطر آن ، همه مراقب کارهای خود هستند .

﴿۳۵﴾ يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شُوَاظٌ مِّنْ نَّارٍ وَنُحَاسٌ فَلَا تَنْتَصِرَانِ

شعله‌هایی از آتش بی دود و دودهایی متراکم، بر شما می‌فرستد و نمی‌توانید از کسی یاری بطلبید. «شُوَاظ» به معنی شعله‌های بی دود آتش است و این تعبیر اشاره به شدت حرارت آن است. «نُحَاس» به معنی دود (و یا شعله‌های قرمز رنگ و دود آلود آتش) است که به رنگ مس درمی‌آید. و چه عجیب است دادگاه قیامت که انسان از هر سود را حاطه کامل مأموران الهی و آتش سوزان و دودکشنده قرار گرفته و راهی جز حضور در آن دادگاه و تسلیم در برابر حکم آن محکمه ندارد.

﴿۳۶﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

پس کدامین نعمت‌های پروردگارتان را انکار می‌کنید؟

تعبیر به «نعمت» در این جا نیز به خاطر همان لطفی است که در آیه قبل به آن اشاره شد.

﴿۳۷﴾ فَإِذَا انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ

در آن هنگام که آسمان شکافته شود و همچون روغن مذاب گلگون گردد (حوادث هولناکی رخ می‌دهد که تاب تحمل آن را نخواهید داشت).

« وَزْدَة » و « وَزْد » به معنی گل است و از آن جا که گل ها غالباً سرخ رنگ هستند ، معنی سرخ را در این جا تداعی می کند .

« دِهْسان » به معنی روغن مذاب است . این تشبیه ممکن است از این نظر باشد که رنگ آسمان به صورت روغن مذاب گلگون درمی آید و یا اشاره به ذوب شدن کرات آسمانی و یارنگ های مختلف آن بوده باشد و در هر صورت این تشبیهات تنها می تواند شبیحی از آن صحنه هولناک را مجسم سازد ، چراکه در واقع شباهتی به هیچ حادثه ای از حوادث این دنیا ندارد و صحنه هایی است که تا کسی نبیند ، نمی داند .

﴿ ۳۸ ﴾ قَبَائِلُ الْاَلَاءِ رَبِّكُمْ اَتُكْذَّبَانِ

پس کدامین نعمت های پروردگارتان را انکار می کنید؟
از آن جا که اعلام وقوع این حوادث هولناک در صحنه قیامت و یا قبل از آن ، هشدار است به همه مجرمان و مؤمنان و لطفی است از الطاف الهی ، لذا بعد از آن ، همان جمله سابق را دوباره تکرار می فرماید .

﴿ ۳۹ ﴾ فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ

در آن روز هیچ کس از انس و جن از گناهش سؤال نمی شود .
چرا سؤال نمی کنند ؟ زیرا همه چیز در آن روز آشکار است ، یوم البروز است و در
چهره انسان ها همه چیز خوانده می شود .

ممکن است تصور شود که این آیه با آیاتی که تصریح و تأکید بر مسأله سؤال از بندگان
در قیامت می کند ، تضاد دارد ، مانند آیه ۲۴ سورة صافات : « وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ : آنها
را متوقف سازید که باید از آنها سؤال شود » .

ولی با توجه به یک نکته این مشکل حل می شود و آن این که قیامت یک روز
بسیار طولانی است و انسان از مواقف و گذرگاه های متعددی باید بگذرد و در هر صحنه
و موقفی باید مدتی بایستد . طبق بعضی از روایات این مواقف ، پنجاه موقف است ،
در بعضی از این مواقف ، مطلقاً سؤالی نمی شود ، بلکه « رنگ رخساره خبر می دهد از سر
درون » ، چنان که در آیات بعد خواهد آمد .

و در بعضی از مواقف ، مهر بر دهان انسان گذارده می شود و اعضای بدن به شهادت برمی خیزند ^(۱) و در بعضی دیگر از این مواقف ، انسان ها به جدال و دفاع و محاصمه برمی خیزند ^(۲) ، خلاصه هر صحنه ، دارای شرایطی و خوفناک تر از صحنه دیگر است.

﴿۴۰﴾ فَبَايَ الْأَئِمَّةَ رَبَّكُمَا تُكَذِّبَانِ

پس کدامین نعمت های پروردگارتان را انکار می کنید؟

﴿۴۱﴾ يُعْرِفُ الْمَجْرُمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ

بلکه مجرمان باقیافه هایشان شناخته می شوند و آن گاه آن ها را باموهای پیش سر و پاهایشان می گیرند (و به دوزخ می افکنند).

در روز قیامت ، گنهکاران از سیمایشان شناخته می شوند

« سیمّا » در اصل به معنی علامت و نشانه است و هرگونه علامت و نشانه ای را که در

صورت و یا سایر نقاط بدن آنها باشد، شامل می شود، ولی از آن جا که علایم خوشحالی و بدحالی بیشتر در صورت نمایان می گردد، به هنگام ذکر این لفظ، غالباً صورت، تداعی می شود. کلمه «نَوَاصِي» جمع «ناصیه» و در اصل به معنی موهای پیش سر و از ماده «نَصَأ» (بر وزن نَصْر) به معنی اتصال و پیوستگی است و «أَخَذَ به ناصیه» نیز به معنی گرفتن موی پیش سر است و گاه کنایه از غلبه و تسلط کامل بر چیزی است. «أَقْدَام» جمع «قدم» به معنی پاها است.

در قیامت گروهی دارای چهره های بشاش نورانی و درخشان هستند که بیانگر ایمان و عمل صالح آنها است و گروهی دیگر صورت هایی سیاه و تاریک و زشت و عبوس دارند که نشانه کفر و گناه آنها است، چنان که در آیات ۳۸ تا ۴۱ سوره عبس می خوانیم: «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلِيْلَةٌ نَّارِيكَةٌ تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ: در آن روز چهره هایی درخشان و نورانی هستند و چهره هایی تاریک، که سیاهی مخصوصی آن را پوشانیده است». گرفتن مجرمان با موی پیش سر و پاها، ممکن است به معنی حقیقی آن باشد که

مأموران عذاب این دو را می گیرند و آنها را از زمین برداشته ، با نهایت ذلت به دوزخ می افکنند و یا کنایه از نهایت ضعف و ناتوانی آنها در چنگال مأموران عذاب الهی است ، که این گروه را باخواری تمام به دوزخ می برند و چه صحنه دردناک و وحشتناکی است آن صحنه.

﴿۴۲﴾ فَبَايَ الْآءِ رَبُّكُمْ أَتُكَذِّبَانِ

پس کدامین نعمت های پروردگارتان را انکار می کنید؟
باز از آنجا که یادآوری این مسائل در زمینه معاد ، هشدار و لطفی است به همگان ، در خصوص نعمت های الهی از آنها اقرار می گیرد .

﴿۴۳﴾ هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ

این همان دوزخی است که مجرمان آن را انکار می کردند .
خداوند به پیامبرش می گوید: این اوصاف دوزخی است که همواره مجرمان در این دنیا ، آن را انکار می کنند و یا این که مخاطب همه انس و جن هستند که به آنها هشدار می دهد جهنمی که مجرمان آن را انکار می کنند، دارای چنین اوصافی است که می شنوید ، باید

به هوش باشید تا عاقبت کارتان به آن جانرسد .

﴿ ۴۴ ﴾ يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ اِنِّ

میان آن دوزخ و آن آب سوزان، در رفت و آمد هستند .
 « اِنَّ » در این جا ، آبی است که در نهایت حرارت و سوزندگی باشد و در اصل از ماده
 « اِنَّاء » به معنی وقت، گرفته شده است، زیرا آب سوزان به وقت و مرحله نهایی خود رسیده است .
 به این ترتیب آن ها از یک سو در میان شعله های سوزان جهنم می سوزند و تشنه
 می شوند و تمنای آب می کنند و از سوی دیگر آب جوشان به آن ها می دهند (یا بر آن ها
 می ریزند) و این مجازاتی است دردناک .
 از برخی آیات قرآن استفاده می شود که چشمه سوزان حمیم در کنار جهنم است که
 نخست دوزخیان را در آن می برند و سپس در آتش دوزخ می افکنند ؛ « يُسْحَبُونَ فِي الْحَمِيمِ
 ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ » (۷۱ و ۷۲ / مؤمن) .
 تعبیر به « يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ اِنِّ » در آیه مورد بحث نیز متناسب با همین معنی است .

﴿۴۵﴾ فَبَايَ الْآءِ رَبُّكُمْ أَتُكَذِّبَانِ

پس کدامین نعمت‌های پروردگارتان را انکار می‌کنید؟

باز به دنبال این هشدار و اخطار شدید و بیدارکننده که لطفی است از ناحیه خداوند ، می‌فرماید : « کدام نعمت از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب و انکار می‌کنید » ؟

﴿۴۶﴾ وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتُ

و برای کسی که از مقام پروردگارش بترسد ، دو باغ بهشت است .

تفاسیر چهارگانه برای عبارت « خوف از مقام رب »

برای ابن عرب ، چهار تفسیر به شرح زیر وجود دارد ؛

۱ - به معنی خوف از مواقف قیامت و حضور در پیشگاه او برای حساب است .

۲ - به معنی خوف از مقام علمی خدا و مراقبت دائمی او نسبت به همه انسان‌هاست .

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که در تفسیر این آیه فرمود : « مَنْ عَلِمَ أَنَّ اللَّهَ

يَرَاهُ وَيَسْمَعُ مَا يَقُولُ وَيَعْلَمُ مَا يَعْمَلُهُ مِنْ خَيْرٍ أَوْ شَرٍّ ، فَيَحْجُزُهُ ذَلِكَ عَنِ الْقُبْحِ مِنَ الْأَعْمَالِ

فَذَلِكِ الَّذِي خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ : کسی که می‌داند خدا او را می‌بیند و آنچه می‌گوید ، می‌شنود و آنچه از خیر و شر را انجام می‌دهد ، می‌داند و این توجه او را از اعمال قبیح باز می‌دارد ، این کسی است که از مقام پروردگارش خائف است و خود را از هوای نفس باز داشته است .^(۱)

❧ ۳ - منظور ترس از خدا است نه به خاطر آتش دوزخ و طمع در نعیم بهشت ، بلکه تنها به خاطر «مقام و جلال پروردگار» ، خائف است .

❧ ۴ - منظور ترس از مقام عدالت او است ، چراکه ذات مقدس او مایه خوف نیست ، بلکه خوف از عدالت او است و خوف از عدالت نیز بازگشت به خوف از اعمال خود انسان می‌کند ، زیرا کسی که پاک است ، از محاسبه‌اش چه باک است ؟ مجرمان هنگامی که از کنار محکمه و دادگاه و زندان می‌گذرند ، ترسانند ، اما برای پاکان فرق نمی‌کند که آن‌جا دادگاه است یا هر مکان دیگر .

۱- «نور الثقلین» ، جلد ۵ ، صفحه ۱۹۷ .

این تفسیرهای چهارگانه باهم تضادی ندارند و ممکن است در مفهوم آیه جمع باشد .
دو بهشت در انتظار " خائفان " است

« جَنَّاتٍ » به معنی دو باغ بهشت است . ممکن است بهشت اول ، بهشت مادی و جسمانی باشد و بهشت دوم ، بهشت معنوی و روحانی ، چنانکه در آیه ۱۵ سوره آل عمران آمده : « لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ » .

در این آیه علاوه بر بهشت جسمانی که نهرها از زیر درختانش می‌گذرد و همسران پاک در آن هستند ، از بهشت معنوی که خشنودی خدا است ، سخن می‌گوید .
 یا این‌که بهشت اول به عنوان پاداش اعمال به آن‌ها داده می‌شود و بهشت دوم به عنوان تفضل ، چنانکه در آیه ۳۸ سوره نور آمده : « لِيَجْزِيَ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَ يَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ : هدف این است که خداوند ، پاداش بهترین اعمال آن‌ها را بدهد و از فضلش بر آن‌ها بیفزاید » .
 و یا یکی برای ایمان و عقیده و دیگری برای اعمال صالح و مانند آن .

البته هیچ یک از این تفسیرها دلیل خاصی ندارد و در عین حال همه آنها ممکن است در آیه جمع باشد، آنچه مسلم است، خداوند باغهای متعددی از بهشت در اختیار بندگان صالح می‌گذارد که در آن رفت و آمد دارند. دوزخیان در «میان آتش و آب سوزان» در طوافند و این هادر «باغهای بهشت».

﴿۴۷﴾ قَبَائِلَ الْآلِ رَبِّكُمْ تَكْذِبَانِ

پس کدامین نعمت‌های پروردگارتان را انکار می‌کنید؟
باز به دنبال این نعمت بزرگ، همگان را مخاطب ساخته و از آنها در مورد نعمت‌های الهی اقرار می‌گیرد.

﴿۴۸﴾ ذَوَاتَا أَفْنَانٍ

آن دو باغ بهشتی دارای انواع نعمتها و درختان پرطراوت است.
«ذَوَاتَا» تثنیة «ذات» به معنی صاحب و دارنده است.
«أَفْنَانٍ» جمع «فَنَن» در اصل به معنی شاخه‌های تازه و پربرگ است و گاه به معنی

”نوع“ نیز به کار می‌رود و در آیه مورد بحث در هریک از این دو معنی ممکن است استعمال شده باشد. در صورت اول اشاره به شاخه‌های باطراوت درختان آن دو بهشت است، برعکس درختان دنیا که دارای شاخه‌های پیر و جوان و خشکیده هستند. و در صورت دوم اشاره به تنوع نعمت‌های آن دو بهشت و انواع مواهب آن است. این احتمال نیز وجود دارد که درختان بهشتی به گونه‌ای هستند که در یک درخت شاخه‌های مختلفی است و بر هر شاخه نوعی از میوه‌ها.

﴿۴۹﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

پس کدامین نعمت‌های پروردگارتان را انکار می‌کنید؟

﴿۵۰﴾ فَيَهْمَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ

در آن‌ها دو چشمه دائماً در جریان است.

از آن‌جا که یک باغ سرسبز و خرم و پرتراوت، علاوه بر درختان، باید چشمه‌های آب جاری داشته باشد، در این آیه می‌افزاید: «در آن دو بهشت دو چشمه به طور مداوم جریان دارد».

﴿۵۱﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

پس کدامین نعمت‌های پروردگارتان را انکار می‌کنید؟

باز در برابر این نعمت ، باز همان سؤال تکرار می‌شود .

﴿۵۲﴾ فِيهِمَا مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ زَوْجَانِ

در آن دو از هر میوه‌ای دو نوع وجود دارد .

در این آیه به بررسی میوه‌های این دو باغ بهشتی می‌پردازد و می‌فرماید : « در آن‌ها از هر میوه‌ای ، دو نوع وجود دارد » . نوعی که در دنیا نمونه آن را دیده‌اید و نوعی که هرگز شبیه و نظیر آن را در این جهان ندیده‌اید . میوه‌های بهشتی کاملاً متنوع و گوناگون می‌باشد و هر کدام از دیگری بهتر و جالب‌تر است .

﴿۵۳﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

پس کدامین نعمت‌های پروردگارتان را انکار می‌کنید؟

﴿۵۴﴾ مُتَّكِئِينَ عَلَى فُرُشٍ بَطَائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ وَ جَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ
 این در حالی است که آن‌ها بر فرش‌هایی تکیه کرده‌اند که آستر آن‌ها از پارچه‌های
 ابریشمین است و میوه‌های رسیده آن دو باغ بهشتی در دسترس است.
 «فُرُش» جمع «فُرْش» به معنی فرش‌هایی است که گسترده می‌شود.
 «بَطَائِن» جمع «بَطَانَة» به معنی آستر است و «إِسْتَبْرَق» به معنی حریر ضخیم است.
 جالب توجه این‌که در این جا گران‌قیمت‌ترین پارچه‌ای که در دنیا تصور می‌شود، آستر
 این فرش‌ها ذکر شده، اشاره به این‌که قسمت روین آن چیزی است که از لطافت و زیبایی و
 جذابیت در وصف نمی‌گنجد، چراکه معمولاً در دنیا آستر را به خاطر این‌که ظاهر نمی‌شود،
 از جنس کم‌اهمیتی تهیه می‌کنند و به این ترتیب کم‌اهمیت‌ترین جنس‌های آن جهان،
 پرارزش‌ترین جنس این جهان است، اکنون باید اندیشید که متاع پرارزش آن چگونه خواهد بود؟
 قدر مسلم این است که مواهب الهی در سرای دیگر چیزی نیست که در
 الفاظ ما بگنجد و یا حتی قدرت تصور آن را داشته باشیم، تنها شبی از دور، در

لابلای این گونه آیات پرمعنی برای ما تجلی می کند .
 این نکته نیز قابل توجه است که در آیات دیگر قرآن می خوانیم که بهشتیان بر « أَزَافِك »
 (تخت های سایبان دار) و « سَرِپَر » (تخت های بدون سایبان) تکیه می کنند ، اما در این جا می گوید :
 تکیه بر فرش ها دارند ، ممکن است این ها همه به خاطر تنوع در لذات بهشتی باشد که گاهی بر
 آن و گاهی بر این تکیه می زنند و نیز ممکن است این فرش های گرانبهار ابر آن تخت ها بگسترانند .
 و بالاخره در پنجمین نعمت به چگونگی نعمت های این باغ بهشتی اشاره کرده و
 می گوید : « میوه های رسیده این دو بهشت در دسترس است » .
 « جَنّی » (بر وزن بَقَا) به معنی میوه ای است که موقع چیدنش فرار رسیده است و
 « ذان » در اصل « دانی » و به معنی نزدیک است .
 آری زحمتی که معمولاً در چیدن میوه های دنیا وجود دارد ، در آن جا به هیچ وجه نیست .
 ﴿ ۵۵ ﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ
 پس کدامین نعمت های پروردگار تان را انکار می کنید ؟

﴿۵۶﴾ فَبَيْنَ قَاصِرَاتِ الطُّرُفِ لَمْ يَطْمِئِنَّهُنَّ أَنْسَ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ
در باغ‌های بهشتی زنانی هستند که جز به همسران عشق نمی‌ورزند و هیچ انس و جن
قبلاً با آن‌ها تماس نگرفته است.

خصوصیات همسران زیبای بهشتی

«لَمْ يَطْمِئِنَّهُنَّ» از ماده «طَمَّثَ» در اصل به معنی خون عادت ماهیانه است و در این جا به معنی زوال بکارت آمده و اشاره به این است که زنان بکر بهشتی، هرگز همسرانی نداشته‌اند، بنابراین آن‌ها دوشیزه‌اند و دست‌نخورده و پاک از هر نظر.
«طُرُف» به معنی پلک چشم‌ها است و از آن جا که به هنگام نگاه کردن، پلک‌ها به حرکت درمی‌آید، کنایه از نگاه کردن است، بنابراین تعبیر به «قَاصِرَاتِ الطُّرُفِ» اشاره به زنانی است که نگاهی کوتاه دارند، یعنی فقط به همسرانشان عشق می‌ورزند و این یکی از بزرگ‌ترین امتیازات همسر است که جز به همسرش نیندیشد و به غیر او علاقه نداشته باشد.
از «ابوذر» نقل شده است که: «همسر بهشتی به شوهرش می‌گوید: سوگند به

عزت پروردگارم که در بهشت چیزی را بهتر از تو نمی‌یابم ، سپاس مخصوص خداوندی است که مرا همسر تو و تو را همسر من قرار داد .^(۱)

﴿۵۷﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

پس کدامین نعمت‌های پروردگارتان را انکار می‌کنید؟

باز در تعقیب این نعمت بهشتی ، تکرار می‌کند : « کدام یک از

نعمت‌های پروردگارتان را انکار می‌کنید » ؟

﴿۵۸﴾ كَانَهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ

آنها همچون یاقوت و مر جانتند .

« یاقوت » سنگی معدنی و معمولاً سرخ رنگ است .

« مَرَجَان » حیوانی است دریایی شبیه شاخه‌های درخت که گاه به رنگ سفید و گاه

۱- « مجمع البیان » ، جلد ۹ ، صفحه ۲۰۸ .

فَبَيِّضِ الْآءِ رَبِّكُمْ تَكْذِبَانِ ﴿٥٩﴾

هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ ﴿٦٠﴾

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم که فرمود: «آیة فی کتاب اللہ مُسَجَّلَةٌ، قُلْتُ وَ مَا هِی؟ قَالَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: "هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ" جَزَتْ فِی الْكَافِرِ وَ الْمُؤْمِنِ وَ الْبَرِّ وَ الْفَاجِرِ وَ مَنْ ضَمِنَ إِلَیْهِ مَعْرُوفٌ فَعَلِیْهِ أَنْ یُكَافِئَ بِهِ وَ لَیْسَ الْمُكَافَأَةُ أَنْ تَصْنَعَ كَمَا ضَمِنَ حَتَّى تُرْزَى، فَإِنْ ضَمِنْتَ كَمَا ضَمِنَ كَانَ لَهُ الْفَضْلُ بِالْإِبْتِدَاءِ: آیة‌ای در قرآن است که عمومیت و شمول کامل دارد. ر.اوی می‌گوید: عرض کردم کدام آیه است؟ فرمود: این سخن خداوند متعال که می‌فرماید: "هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ"؟ که درباره کافر و مؤمن ینکوار و بدکار جاری می‌شود (که پاسخ‌نیکی را باید به‌نیکی داد) و هر کس به‌او نیکی شود، باید جبران کند و راه جبران این نیست که به اندازه او

نیکی کنی، بلکه باید بیش از آن باشد، زیرا اگر همانند آن باشد، نیکی او بر تو است، چرا که او آغازگر بوده». (۱)
 بنابراین پاداش الهی در قیامت نیز بیش از عمل انسان در دنیا است، طبق استدلالی که
 امام علی^{علیه السلام} در حدیث فوق فرموده است.

«راغب» می گوید: «إحسان» برتر از عدالت است، زیرا عدالت این است که انسان
 آنچه بر عهده او است، بدهد و آنچه متعلق به او است، بگیرد، ولی احسان این است که
 انسان بیش از آنچه وظیفه او است، انجام دهد و کمتر از آنچه حق او است، بگیرد.
 ﴿۶۱﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

پس کدامین نعمت های پروردگارتان را انکار می کنید؟
 این قانون یعنی جزای احسان به احسان، خود نعمتی است بزرگ از ناحیه خداوند
 بزرگ و نشان می دهد که پاداش او در برابر اعمال بندگان نیز درخور کرم او است نه درخور

اعمال آن‌ها ، تازه اگر آن‌ها عملی دارند و اطاعتی می‌کنند ، آن‌هم به توفیق و لطف خدا است و برکاتش نیز به خودشان می‌رسد .

﴿ ۶۲ ﴾ وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّاتٌ

و پایین‌تر از آن‌ها دوبهشت دیگر است .

دو بهشت دیگر با اوصاف شگفت‌آور

در ادامه بحث گذشته که از دو بهشت خائفان با ویژگی‌های والا سخن می‌گفت ، در این آیات از دوبهشت سخن می‌گوید که در مرحله پایین‌تری و طبعاً برای افرادی است که در سطح پایین‌تری از ایمان و خوف از پروردگار قرار دارند و به تعبیر دیگر هدف بیان وجود سلسله مراتب به تناسب ایمان و عمل صالح است .

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که در تفسیر همین آیه فرمود: «نگو بهشت یکی است، چرا که خداوند می‌گوید: "غیر از آن دو بهشت، دوبهشت دیگر است" و نگو در جه واحدی است، چرا که خداوند

می فرماید: "در جاتی است که بعضی بالاتر از بعض دیگر است" و این تفاوت، به خاطر اعمال می باشد. (۱)

لذا در حدیثی از پیامبر آمده: «جَنَّتَانِ مِنْ ذَهَبٍ لِلْمُقَرَّبَيْنِ وَ جَنَّتَانِ مِنْ وَرَقٍ لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ»: دو بهشت از طلاست برای مقربان و دو بهشت از نقره برای اصحاب الیمین» (۲) که تعبیر به طلا و نقره شاید اشاره به تفاوت مرتبه این دو بهشت باشد.

﴿۶۳﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

پس کدامین نعمت های پروردگارتان را انکار می کنید؟

﴿۶۴﴾ مُدْهَمَّتَانِ

هر دو کاملاً خرم و سرسبز هستند.

«مُدْهَمَّتَانِ» از ماده «ادْهَمَمَ» و از ریشه «دُهْمَة» در اصل به معنی سیاهی و تاریکی شب

۱- «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث.

۲- «درالمشور»، جلد ۶، صفحه ۱۴۶.

است، سپس به سبز پررنگ نیز اطلاق شده است و از آنجا که چنین رنگی نشانه نهایت شادابی و طراوت گیاهان و درختان است، این تعبیر بیانگر نهایت خرمی آن دو بهشت است.

﴿۶۵﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

پس کدامین نعمت‌های پروردگارتان را انکار می‌کنید؟

﴿۶۶﴾ فَيَهْمَا عَيْنَانِ نَضَّاخَتَانِ

در آن‌ها دو چشمه در حال فوران است.

«نَضَّاخَتَانِ» از ماده «نَضَخَ» به معنی فوران آب می‌باشد.

﴿۶۷﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

پس کدامین نعمت‌های پروردگارتان را انکار می‌کنید؟

دگر بار از جن و انس به صورت یک استفهام انکاری یا تقریری می‌پرسد: «کدام یک از

نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب و انکار می‌کنید؟»

﴿ ۶۸ ﴾ فِيهِمَا فَاكِهَةٌ وَنَخْلٌ وَرُمَانٌ

در آنها میوه‌های فراوان و درخت نخل و انار است. بدون شک «فاکِهَة» مفهوم گسترده‌ای دارد و همه انواع میوه را شامل می‌شود ولی اهمیت خرما و انار سبب شده که بالخصوص از آن دو نام برده شود و این که بعضی مفسران پنداشته‌اند که این دو میوه در مفهوم «فاکِهَة» داخل نیست، اشتباه است، زیرا علمای لغت آن را انکار کرده‌اند و اصولاً عطف خاص بر عام در مواردی که امتیازی موجود باشد، کاملاً معمول است، چنان‌که در آیه ۹۸ سورة بقره می‌خوانیم: «مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ رُسُلِهِ وَ جِبْرِيلَ وَ مِيكَائِيلَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ»: کسی که دشمن خدا و ملائکه و فرستادگان او و جبرئیل و میکائیل باشد (کافر است و) خداوند دشمن کافران می‌باشد». در این جا «جبرئیل» و «میکائیل» که دو نفر از فرشتگان خاص بزرگ خدا هستند، بعد از ذکر کلمه «ملائکة» که عام است، مورد توجه قرار گرفته‌اند.

ارزش غذایی میوه‌ها خصوصاً خرما و انار

اما ذکر خصوص میوه‌ها از میان غذاهای بهشتی، به خاطر اهمیتی است که میوه‌ها در تغذیه دارند، تا آن‌جا که انسان را موجودی «میوه‌خوار» نامیده‌اند و نقش میوه‌ها در طراوت و شادابی و نشاط انسان نه تنها از نظر علمی بلکه از نظر تجربه عمومی مردم نیز آشکار است. و اما ذکر درخت نخل به جای میوه آن، ممکن است از این نظر باشد که درخت نخل، علاوه بر میوه‌اش از جهات مختلف مورد استفاده است، درحالی‌که درخت انار چنین نیست، از برگ‌های نخل، انواع وسایل زندگی از فرش گرفته تا کلاه و لباس و وسیله حمل و نقل و تختخواب می‌یافتند و از الیاف آن استفاده‌های مختلف می‌کنند، بعضی از قسمت‌های آن خواص دارویی دارد و حتی از تنه آن به عنوان ستون برای بعضی عمارت‌ها یا پل برای عبور از نهرها استفاده می‌کنند.

و اما انتخاب این دو میوه از میان میوه‌های بهشتی، به خاطر تنوع این دو می‌باشد؛ یکی غالباً در مناطق گرم می‌روید و دیگری در مناطق سرد، یکی ماده

قندی دارد و دیگری ماده اسیدی ، یکی از نظر طبیعت ، گرم است و دیگری سرد ، یکی غذا است و دیگری برطرف‌کننده تشنگی .

درباره مواد حیاتی موجود در خرما و انواع ویتامین‌های آن که امروز کشف شده است و بالغ بر ۱۳ ماده حیاتی و ۵ نوع ویتامین است و همچنین سایر خواص آن ذیل آیه ۲۵ سورة مریم تحت عنوان یک غذای نیروبخش سخن گفته‌ایم .^(۱) و اما انار در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام به عنوان بهترین میوه‌ها (سَيِّدُ الْفَاكِهَةِ) معرفی شده است .^(۲)

دانشمندان غذاشناس در این‌باره مطالب بسیاری گفته‌اند ، از جمله روی قدرت پاک‌کنندگی خون و وجود مقدار قابل ملاحظه‌ای « ویتامین ث » در آن تکیه کرده‌اند .

۱- « تفسیر نمونه » ، جلد ۱۳ ، صفحه ۴۶ .

۲- « بحار الانوار » ، جلد ۶۶ ، صفحه ۱۶۳ .

فواید فراوان دیگری برای انار (شیرین و ترش) در کتب آمده است ، از جمله تقویت معده ، دفع تب‌های صفراوی ، یرقان ، بیماری خارش ، تقویت دید چشم ، رفع جراحات مزمن ، تقویت لثه و دفع اسهال است .

امام صادق علیه السلام فرموده : « أَطْعَمُوا صَبِيَّانَكُمْ الرُّمَّانَ ، فَإِنَّهُ أَسْرَعُ لَشَبَابِهِمْ » به کودکانان انار دهید که موجب رشد سریع آنهاست . (۱)

و در حدیث دیگری نیز آمده است : « فَإِنَّهُ أَسْرَعُ لِأَلْسِنَتِهِمْ » زودتر به سخن می‌آیند . (۲)

و در حدیث دیگری از امام باقر و امام صادق آمده است که فرمودند : « مَا عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ ثَمَرَةٌ كَانَتْ أَحَبَّ إِلَيَّ رَسُولِ اللَّهِ مِنْ الرُّمَّانِ : هِيَ مِوَاهُی در دوی زمین نزد رسول خدا محبوب‌تر از انار نبود . » (۳)

۱ و ۲- «بحارالانوار» ، جلد ۶۶ ، صفحه ۱۶۴ و ۱۶۵ .

۳- «کافی» ، جلد ۶ ، صفحه ۳۵۲ .

﴿ ۶۹ ﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

پس کدامین نعمت‌های پروردگارتان را انکار می‌کنید؟

﴿ ۷۰ ﴾ فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حِسَانٌ

و در آن باغ‌های بهشتی زنانی هستند نیکو خلق و زیبا.

زنانی که جمع میان «حسن سیرت» و «حسن صورت» کرده‌اند، چراکه «خَیْر» غالباً در مورد صفات نیک و جمال معنوی به کار می‌رود و «حُسْن» غالباً در زیبایی و جمال ظاهر. در روایاتی که در تفسیر این آیه وارد شده است، صفات بسیاری برای همسران بهشتی شمرده شده است که می‌تواند اشاره‌ای به صفات عالی زنان دنیا نیز باشد و الگویی برای همه زنان محسوب شود، از جمله خوش‌زبان بودن، نظافت و پاکی، آزار نرسانیدن، نظری به بیگانگان نداشتن و مانند آن.

خلاصه این‌که تمام صفات کمال و جمالی که در یک همسر مطلوب است، در آن‌ها جمع است و آن‌چه خوبان همه دارند، آن‌ها تنها دارند و به همین دلیل قرآن در یک تعبیر

کوتاه و پرمعنی از آن‌ها به عنوان « خَيْرَاتُ جِسَانٍ » تعبیر کرده است .

﴿ ۷۱ ﴾ فَبَايَ الْآءِ رَبُّكُمْ أَتُكْذِبَانِ

پس کدامین نعمت‌های پروردگارتان را انکار می‌کنید؟

﴿ ۷۲ ﴾ حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ

حوریانی که در خیمه‌های بهشتی مستورند .

« حُور » جمع « حَوْرَاء » و « أَحْوَر » به کسی گویند که سیاهی چشمش کاملاً مشکی و سفیدی آن کاملاً شفاف است و گاه به زنان سفیدچهره نیز اطلاق شده است .
تعبیر به « مَّقْصُورَات » اشاره به این است که آن‌ها تنها تعلق به همسرانشان دارند و از دیگران مستور و پنهانند .

« خِيَام » جمع « خَيْمَة » است ولی به طوری که در روایات اسلامی آمده ، خیمه‌های بهشتی شباهتی به خیمه‌های این جهان ندارند ، از نظر گستردگی و وسعت و زیبایی .
این نکته نیز قابل توجه است که « خیمه » طبق آنچه علمای لغت و بعضی از مفسران

گفته‌اند تنها به معنی خیمه‌های پارچه‌ای که در میان ما معروف است ، نمی‌باشد ، بلکه به خانه‌های چوبی و یا حتی هر خانه مدوری کلمه « خیمه » اطلاق می‌شود و گاه گفته شده « خیمه » عبارت است از هر خانه‌ای که از سنگ و مانند آن ساخته نشده است .

﴿ ۷۳ ﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

پس کدامین نعمت‌های پروردگارتان را انکار می‌کنید؟

﴿ ۷۴ ﴾ لَمْ يَطْمِئْنُوا مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَا جُنَّ

زنانی که هیچ انس و جن قبلاً با آنها تماس نگرفته (و دوشیزه‌اند) .

چنان‌که از آیات دیگر قرآن استفاده می‌شود زنان و مردانی که در این دنیا همسر یکدیگرند ، هرگاه هر دو با ایمان و بهشتی باشند ، در آن‌جا به هم ملحق می‌شوند و باهم در بهترین شرایط و حالات زندگی می‌کنند ^(۱) و حتی از روایات استفاده می‌شود که مقام این زنان

بر تراز حوریان بهشت است ^(۱)، به خاطر عبادات و اعمال صالحی که در این جهان انجام داده‌اند.

﴿۷۵﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

پس کدامین نعمت‌های پروردگارتان را انکار می‌کنید؟

﴿۷۶﴾ مُتَكِنِينَ عَلَى رَفْرَفٍ خُضِرٍ وَ عَبْقَرِيٍّ حِسَانٍ

این در حالی است که این بهشتیان بر تخت‌هایی تکیه زده‌اند که با بهترین و زیباترین پارچه‌های سبزرنگ پوشانده شده است.

«رَفْرَف» در اصل به معنی برگ‌های گسترده درختان است و سپس به پارچه‌های

زیبای رنگارنگ که بی‌شبهت به منظره باغ‌ها نیست، اطلاق شده است.

«عَبْقَرِيٍّ» در اصل به معنی هر موجود بی‌نظیر یا کم‌نظیر می‌باشد و از این رو به

دانشمندانی که وجودشان در میان مردم نادر است، «عَبَاقِرَة» می‌گویند. بسیاری معتقدند

۱- «در المثنی» تور، صفحه ۱۵۱.

که کلمه «عَبَّرَ» در آغاز اسمی بوده که عرب برای شهر پریان انتخاب کرده بود و از آن جا که این شهر موضوع ناشناخته و نادری بوده ، هر موضوع بی نظیر را به آن نسبت می دهند و «عَبَّرَی» می گویند ، بعضی نیز در این زمینه گفته اند که «عَبَّرَ» شهری بود که بهترین پارچه های ابریشمین را در آن می یافتند .^(۱)

ولی به هر حال ریشه اصلی فعلاً متروک شده و «عَبَّرَی» به صورت یک کلمه مستقل به معنی "نادرالوجود" یا "عزیزالوجود" به کار می رود و با این که مفرد است ، گاهی معنی جمع می دهد (مانند آیه مورد بحث) .

«جسنان» جمع «حَسَن» (بر وزن چمن) به معنی خوب و زیبا است . به هر حال این تعبیّرات همه حاکی از این است که بهشت همه چیزش ممتاز است ، میوه ها ، غذاها ، قصرها ، فرش ها و خلاصه هر چیزش در نوع خود بی نظیر و بی مانند است ،

۱- تفسیر «ابوالفتح روح رازی» ، ذیل آیات مورد بحث .

بلکه باید گفت این تعبیّرات نیز هرگز نمی‌تواند آن مفاهیم بزرگ و بی‌مانند را در خود جای دهد و تنها شبیحی از آن را در ذهن ما ترسیم می‌کند .

﴿۷۷﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

پس کدامین نعمت‌های پروردگارتان را انکار می‌کنید؟

سپس برای سی و یکمین و آخرین بار این سؤال را از انس و جن و از تمام افراد می‌کند :
« کدامین نعمت از نعمت‌های پروردگارتان را انکار می‌کنید » ؟

نعمت‌های معنوی ؟ یا نعمت‌های مادی ؟ نعمت‌های این جهان ؟ یا نعمت‌های بهشتی ؟
نعمت‌هایی که سر تا پای وجود شما را فرا گرفته و دائماً غرق در آنید و گاه بر اثر غرور و غفلت همه آن‌ها را به دست فراموشی می‌سپرید و از بخشنده این همه نعمت‌ها و کسی که در انتظار نعمت‌هایش در آینده هستید ، غافل می‌شوید ؟ کدام‌یک را منکر هستید ؟

﴿۷۸﴾ تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ

پربرکت و زوال‌ناپذیر است نام پروردگار صاحب جلال و جمال تو .

«تَبَارَكَ» از ریشه «بَرَكَ» به معنی سینه شتر است و از آنجا که شتران هنگامی که در جایی می‌خوابند و ثابت می‌مانند، سینه خود را به زمین می‌چسبانند، این واژه به معنی ثابت ماندن و پایدار و بادوام بودن، به کار رفته است و نیز از آنجا که سرمایه بادوام و زوال‌ناپذیر، فواید زیادی دارد، به موجود پرفایده، «مُبَارَك» گفته می‌شود و شایسته‌ترین کسی که این عنوان برای او سزاوار است، ذات پاک خداوند است که سرچشمه همه خیرات و برکات می‌باشد. این تعبیر به خاطر آن است که در این سوره انواع نعمت‌های الهی در زمین و آسمان، در خلقت بشر و در دنیا و آخرت آمده است و از آنجا که این‌ها همه از وجود پربرکت پروردگار افاضه می‌شود، مناسب‌ترین تعبیر همان است که در این آیه آمده است.

زیرا منظور از «إِسْم» در این جا اوصاف پروردگار است، مخصوصاً صفت «رحمانیت» که منشأ همه این برکات است. تعبیر به «ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ» اشاره‌ای است به تمام صفات جمال و جلال خداوند (ذی‌الجلال اشاره به صفات سلبيه و ذی‌الاکرام اشاره به صفات ثبوتیه است). جالب این‌که این سوره با نام خداوند «رحمان» آغاز شد و با نام پروردگار ذوالجلال و الاکرام پایان می‌گیرد و هر دو هماهنگ با مجموعه محتوای سوره است. پایان سورة الرحمن

سورة واقعه

فضیلت تلاوت سورة « واقعه »

پیرامون فضیلت تلاوت این سوره، از پیغمبر اکرم نقل شده است: « کسی که سورة "واقعه" را بخواند، نوشته می شود که این فرد از غافلان نیست. »^(۱)

چراکه آیات این سوره آن قدر تکان دهنده و بیدارکننده است که جایی برای غفلت انسان باقی نمی گذارد.

امام صادق علیه السلام نیز در این مورد فرموده اند: « هر کس سورة "واقعه" را در هر شب جمعه بخواند، خداوند او را دوست دارد و در نزد همه مردم محبوب می کند و هرگز در دنیا ناراحتی نمی بیند و فقر و فاقه و آفتی از آفات دنیا دامنگیرش نمی شود و از دوستان امیرمؤمنان علی علیه السلام خواهد بود. »^(۲)

۱- « مجمع البیان » ، جلد ۹ ، صفحه ۲۱۲ .

۲- « نور الثقلین » ، جلد ۵ ، صفحه ۲۰۳ .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 بِنَامِ خداوند بخشنده بخشایشگر

﴿ ۱ ﴾ إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ

هنگامی که واقعه عظیم (قیامت) برپاشود،

﴿ ۲ ﴾ لَيْسَ لِمَنْ لَوْفَعَتْهَا كَاذِبَةٌ

هیچ کس نمی تواند آن را انکار کند .

« واقعه » به صورت سربسته اشاره به مسأله رستاخیز است و از آن جا که وقوعش حتمی است، از آن تعبیر به « واقعه » شده است و حتی بعضی آن را یکی از نام های قیامت شمرده اند. واژه « کاذبَة » را در این جا بعضی به معنی مصدری گرفته اند ، اشاره به این که وقوع قیامت آن چنان ظاهر و آشکار خواهد بود ، که هیچ گونه جای تکذیب و گفتگو ندارد ، بعضی آن را به معنی ظاهریش که اسم فاعل است ، تفسیر کرده اند و گفته اند : در برابر وقوع رستاخیز ، تکذیب کننده ای وجود نخواهد داشت .

③ خَافِضَةُ رَافِعَةٍ

گروهی را پایین می‌آورد و گروهی را بالا می‌برد.
مستکبران گردنکش و ظالمان صدرنشین سقوط می‌کنند و مستضعفان مؤمن و صالح بر اوج قله افتخار قرار می‌گیرند و این است خاصیت یک انقلاب بزرگ و گسترده الهی.

لذا در روایتی از امام علی بن الحسین علیه السلام می‌خوانیم که در تفسیر این آیه فرمود:
«رستاخیز خافضه است، چرا که به خدا سوگند دشمنان خدا را در آتش ساقط می‌کند و رافعه است، چرا که به خدا سوگند اولیاء الله را به بهشت بالا می‌برد» (۱).

④ إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًا

این در هنگامی است که زمین به شدت به لرزه درمی‌آید.

﴿ ۵ ﴾ وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا

و کوه‌ها در هم کوبیده می‌شود .

﴿ ۶ ﴾ فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًّا

و به صورت غبار پراکنده درمی‌آید .

«رُجَّتْ» از ماده «رَجَّ» (بر وزن حَجَّ) به معنی حرکت دادن شدید است و «رَجْرَجَةً» به اضطراب گفته می‌شود .

«بُسَّتْ» از ماده «بَسَّ» (بر وزن حَجَّ) در اصل به معنی نرم کردن آرد به وسیله آب است . «هَبَاءً» به معنی غبار است و «مُنْبَثًّا» به معنی پراکنده ، بعضی گفته‌اند «هَبَاءً» آن غبارهای بسیار کوچکی است که در فضا معلق است و در حال عادی دیده نمی‌شود ، مگر زمانی که نور آفتاب از روزنه‌ای به درون محل تاریکی بتابد . اکنون باید اندیشید که آن زلزله و انفجار تا چه حد سنگین است که می‌تواند کوه‌های عظیم را که در صلابت و استحکام ، ضرب‌المثلند ، آن‌چنان متلاشی کند که تبدیل به غبار

پراکنده کند و فریادی که از این انفجار عظیم برمی خیزد ، از آن هم وحشتناک تر است .
در قرآن درباره وضع کوه‌ها در آستانه قیامت ، تعبیرات گوناگونی آمده که
مراحل مختلف انفجار کوه‌ها را نشان می‌دهد .

﴿ ۷ ﴾ وَ كُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً

و شما به سه گروه تقسیم خواهید شد .

«زَوْج» همیشه به جنس مذکر و مؤنث گفته نمی‌شود ، بلکه به اموری که قرین هم هستند ،
نیز «زوج» اطلاق می‌شود و از آن جاکه اصنافی از مردم در قیامت و حشر و نشر ، قرین یکدیگر
هستند ، به آنها «أَزْوَاج» اطلاق شده است .

﴿ ۸ ﴾ فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ

نخست «أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ» هستند ، چه اصحاب میمنه‌ای؟

«مَيْمَنَةُ» از ماده «يُمْن» به معنی سعادت و خوشبختی گرفته شده و به

این ترتیب گروه اول ، گروه سعادتمندانند .

تعبیر به « مَا أَصْحَابُ الْمُؤْمِنَةِ » (چه گروه خوشبختی؟) برای بیان این حقیقت است که حد و نهایتی برای خوشبختی و سعادت آنها متصور نیست و این بالاترین توصیفی است که در این گونه موارد امکان دارد، مثل این است که می‌گوییم: «فلان کس انسان است، چه انسانی؟!»

﴿٩﴾ وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ

گروه دیگر « اصحاب شوم » هستند، چه اصحاب شومی؟ « مَشْأَمَةِ » از ماده « شوم » به معنی بدبختی و شقاوت است. گروهی بدبخت و تیره‌روز و بیچاره و بینوا که نامه اعمالشان را به دست چشان می‌دهند که خود نشانه و رمزی است برای تیره‌بختی و جرم و جنایت آنها.

﴿١٠﴾ وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ

و سومین گروه « پیشگامان پیشگام ».

﴿١١﴾ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ

آنها مقربانند.

« سَابِقُونَ » کسانی هستند که نه تنها در ایمان ، پیشگامند ، که در اعمال خیر و صفات و اخلاق انسانی نیز پیشقدمند ، آنها « اُسْوَة » و « قُدْوَة » مردمند و امام و پیشوای خلقتند و به همین دلیل مقربان درگاه خداوند بزرگند .

بدیهی است منظور از « قُرْب » در این جا "قرب مقامی" است نه "قرب مکانی" ، چراکه خداوند مکان ندارد و از ما به ما نزدیکتر است .

﴿ ۱۲ ﴾ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ

در باغهای پر نعمت بهشت جای دارند .

تعبیر به « جَنَّاتِ النَّعِيمِ » انواع نعمت های مادی و معنوی بهشت را شامل می شود .

﴿ ۱۳ ﴾ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ

گروه کثیری از امت های نخستین هستند .

﴿ ۱۴ ﴾ وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ

و اندکی از امت آخرین .

« ثَلَاثَةٌ » چنانکه « راغب » در « مفردات » می‌گوید ، در اصل به معنی قطعه مجتمعه از پشم است ، سپس به معنی جماعت و گروه به کار رفته است و در این جا به قرینه مقابله با « قَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ » ، به معنی قطعه عظیم است .

طبق این دو آیه ، گروه زیادی از مقربان ، از امت‌های پیشین هستند و تنها کمی از آن‌ها از امت محمد می‌باشند .

ممکن است در این جا این سؤال پیش آید که چگونه این مسأله با اهمیت فوق‌العاده امت اسلامی سازگار است ، با این که خداوند آن‌ها را بهترین امت خطاب کرده و فرموده است : « كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ ... » (۱۱۰ / آل عمران) .

پاسخ این سؤال با توجه به دو نکته روشن می‌شود : نخست این که منظور از مقربان ، همان سابقون و پیشگامان در ایمان هستند ، مسلم است که در امت اسلامی پیشگامان در پذیرش اسلام ، گروه اندکی بودند که نخستین آن‌ها از مردان علی علیه السلام و از زنان خدیجه بود ، در حالی که کثرت پیامبران پیشین و تعداد امت‌های آن‌ها و وجود پیشگامان در هر امت ،

سبب می‌شود که آن‌ها از نظر تعداد ، فزونی یابند .

دیگر این‌که کثرت عددی دلیل بر کثرت کیفی نیست و به تعبیر دیگر ، ممکن است تعداد سابقون این امت کمتر باشند ، ولی از نظر مقام بسیار برتر ، همان‌گونه که در میان خود پیامبران نیز تفاوت است : « تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ » از رسولان را بر بعضی دیگر برتری دادیم « (۲۵۳ / بقره) .

﴿ ۱۵ ﴾ عَلَى سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ

آن‌ها (مقربان) بر تخت‌هایی که صف کشیده و به هم پیوسته است ، قرار دارند .

﴿ ۱۶ ﴾ مُتَّكِئِينَ عَلَيْهَا مُتَقَابِلِينَ

در حالی‌که بر آن تکیه کرده و روبروی یکدیگرند .

« سُرُر » جمع « سَرِیر » از ماده « سُرُور » به معنی تخت‌هایی است که

صاحبان نعمت در مجالس انس و سرور بر آن می‌نشینند .

« مَوْضُون » از ماده « وَضَن » در اصل به معنی بافتن زره است ، سپس به هر منسوجی که

تار و پود آن محکم است ، اطلاق شده و در این جا منظور تخت‌هایی است که کاملاً در کنار هم قرار گرفته و به هم پیوسته است ، یا خود این تخت‌ها دارای بافت مخصوصی است از لؤلؤ و یاقوت و مانند آن ، چنان‌که جمعی از مفسران گفته‌اند . در قرآن بارها از تخت‌های بهشتی و مجالس دستجمعی بهشتیان، توصیف‌های جالبی شده که نشان می‌دهد از مهم‌ترین لذات آن‌ها همین جلسات انس و انجمن‌های دوستانه است .

﴿ ۱۷ ﴾ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ

نوجوانانی جاودانی (در شکوه و طراوت) پیوسته گرداگرد آن‌ها می‌گردند . تعبیر به «يَطُوفُ» از ماده «طواف» اشاره به خدمت مداوم آن‌ها است و تعبیر به «مُخَلَّدُونَ» با این‌که همه اهل بهشت ، «مُخَلَّد» و جاودانی هستند ، اشاره به جاودانگی نشاط جوانی و طراوت و زیبایی آن‌ها است .

در این‌که این نوجوانان چه کسانی هستند ، تفاسیر متعددی آمده ؛ برخی گفته‌اند آن‌ها فرزندان مردم دنیا هستند که پیش از بلوغ ، چشم از دنیا بسته و چون

کار نیک و بدی نداشته‌اند ، به لطف پروردگار چنین منصبی را یافته‌اند ، البته آن‌ها از این کار خود بیشترین لذت را می‌برند که در خدمت مقربان درگاه خداوند . در حدیثی از علی علیه السلام این معنی نقل شده است . و در تفسیر دیگری می‌خوانیم که آن‌ها خدمتکارانی هستند بهشتی که خداوند مخصوصاً آنان را برای این هدف آفریده است .

﴿ ۱۸ ﴾ بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقٍ وَكَأْسٍ مِنْ مَّعِينٍ

با قدح‌ها و کوزه‌ها و جام‌هایی از نه‌های جاری بهشتی (و شراب طهور) . « أَكْوَابٍ » جمع « كَوْبٌ » به معنی قدح یا ظرفی است که دسته‌دار نباشد . « أَبَارِيقٍ » جمع « اِبْرِيقٍ » در اصل از ریشه فارسی « آبریز » گرفته شده و به معنی ظروفی است که دارای دسته و لوله برای ریزش مایعات است و « كَأْسٍ » به جام لبریز گفته می‌شود و « مَّعِينٍ » از ماده « مَعَنَ » به معنی جاری است .

این نوجوانان زیبا با قدح‌ها و کوزه‌ها و جام‌های پر از شراب طهور که از نه‌های جاری بهشتی برداشته شده ، در اطراف آن‌ها می‌گردند و آنان را سیراب می‌کنند .

﴿ ۱۹ ﴾ لَا يُصَدِّعُونَ عَنْهَا وَلَا يُنْزِفُونَ

اما شرابی که از آن سردرد نمی‌گیرند و نه مست می‌شوند .
 « يُصَدِّعُونَ » از ماده « صَدَعَ » به معنی سردرد است ، این واژه در اصل از « صَدَعَ » به معنی شکافتن است و از آن‌جا که انسان وقتی به سردرد شدید دچار می‌شود ، گویی می‌خواهد از شدت درد ، سر او بشکافد ، این کلمه در این معنی به کار رفته است و « يُنْزِفُونَ » از ریشه « نَزَفَ » به معنی کشیدن تمام آب چاه به طور تدریجی است و در مورد مستی و از دست دادن عقل نیز به کار می‌رود .

اما نه شرابی که عقل و هوش را ببرد و مستی آورد ، بلکه هنگامی که بهشتیان آن را می‌نوشند ، نه سردرد می‌گیرند و نه مست می‌شوند ، تنها یک حالت نشئه روحانی توصیف‌ناپذیر به آن‌ها دست می‌دهد که تمام وجودشان را در لذتی بی‌نظیر فرومی‌برد .

﴿ ۲۰ ﴾ وَفَاكِهَةٍ مِّمَّا يَتَخَيَّرُونَ

و میوه‌هایی از هر نوع که مایل باشند .

در این آیه به چهارمین و پنجمین قسمت از نعمت‌های مادی مقربان در بهشت اشاره کرده و می‌گوید: نوجوانان بهشتی هر نوع میوه‌ای که آن‌ها مایل باشند، به آن‌ها تقدیم می‌کنند.

﴿۲۱﴾ وَلَحْمِ طَيْرٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ

و گوشت پرندۀ از هر نوع که بخواهند.

مقدم‌داشتن میوه بر گوشت، به خاطر آن است که از نظر تغذیه بهتر و عالی‌تر است، به علاوه میوه قبل از غذا لطف دیگری دارد.

البته از بعضی دیگر از آیات قرآن استفاده می‌شود که شاخه‌های درختان بهشتی کاملاً در دسترس بهشتیان است، به طوری که به آسانی می‌توانند از هر گونه میوه‌ای شخصاً تناول کنند، این معنی درباره غذاهای دیگر بهشتی نیز مسلماً صادق است، ولی بدون شک وقتی خدمتکارانی آن‌چنان، غذاهایی این‌چنین را برای آن‌ها بیاورند، لطف و صفای دیگری دارد و به تعبیر دیگر این یک نوع احترام و اکرام بیشتر نسبت به بهشتیان و رونق و صفای افزون‌تر برای مجالس انس آن‌ها است، حتی در مجالس معمول دنیا نیز بسیار می‌شود که با

وجود قرار داشتن میوه و غذا در دسترس میهمانان، میزبان، شخصاً به آن‌ها تعارف می‌کند و این نوعی احترام و محبت محسوب می‌شود .

و البته در میان انواع گوشت‌ها، گوشت پرندگان برتری دارد، لذا روی آن تکیه شده است .

﴿ ۲۲ ﴾ وَحُورٌ عِیْنٌ

و همسرانی از حورالعین دارند .

﴿ ۲۳ ﴾ كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ

همچون مروارید در صدف پنهان .

« حُور » جمع « حَوَراء » و « أَحَوَر » ، به کسی می‌گویند که سیاهی چشمش کاملاً مشکی و سفیدش کاملاً شفاف است .

« عِیْن » جمع « عِیْناء » و « أَعِیْن » به معنی درشت چشم است و از آن‌جا که بیشترین زیبایی انسان در چشمان او است ، روی این مسأله مخصوصاً تکیه شده است .
« مَكْنُون » به معنی پوشیده است و در این‌جا منظور پوشیده بودن در صدف است ، زیرا

مرورید هنگامی که در صدف قرار دارد و هیچ دستی به آن نرسیده ، از همیشه شفاف تر و زیباتر است ، به علاوه ممکن است اشاره به این معنی باشد که آن‌ها از چشم دیگران کاملاً مستورند ، نه دستی به آن‌ها رسیده و نه چشمی بر آن‌ها افتاده است .

﴿ ۲۴ ﴾ جَزَاءُ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

این‌ها پاداشی است در برابر اعمالی که انجام می‌دادند . نباید تصور کرد که این نعمت‌های بی‌شمار بهشتی ، بی‌حساب به کسی داده می‌شود و یا ادعای ایمان و عمل صالح برای نیل به آن‌ها کافی است ، بلکه عمل مستمر و خالص لازم است تا این الطاف ، نصیب انسان شود (باید توجه داشت که « يَعْمَلُونَ » فعل مضارع است و معنی استمرار را دارد) .

﴿ ۲۵ ﴾ لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْثِيمًا

در آن باغ‌های بهشت ، نه لغو و بیهوده‌ای می‌شنوند نه سخنان گناه‌آلود . در آن‌جا نه دروغ و تهمت و افترا وجود دارد و نه استهزاء و غیبت ، نه کلمات نیش‌دار ،

نه تعبيرات گوش خراش و نه سخنان لغو و بیهوده و بی اساس ، هرچه هست ، در آنجا لطف و صفا و زیبایی و متانت و ادب و پاکی است و چه عالی است محیطی که سخنان آلوده در آن نباشد و اگر درست فکر کنیم ، بیشترین ناراحتی ما در زندگی این دنیا نیز از همین سخنان لغو و بیهوده و گناه آلود و زخم زبانها و جراحات اللسان است .

﴿ ۲۶ ﴾ الْاَقْبِلْ سَلَامًا سَلَامًا

تنها چیزی که می شنوند ، « سلام » است « سلام » .
آیا این سلام از ناحیه خداوند است ؟ یا از ناحیه فرشتگان ؟ یا خود بهشتیان نسبت به یکدیگر ؟ و یا همه اینها ؟

از همه مناسبتر تفسیر اخیر است ، چنانکه در آیات دیگر قرآن به سلام خداوند و فرشتگان و بهشتیان بر یکدیگر اشاره شده است . (۱)

آری آن‌ها جز سلام چیزی نمی‌شنوند، سلام و درود خداوند و ملائکه مقربین او و سلام و درود خودشان به یکدیگر، در آن جلسات پرشور و پرصفا که لبریز از دوستی و محبت است. محیط آن‌ها آکنده از سلام و سلامت است و همین معنی بر تمام وجود آن‌ها حکومت می‌کند، هر چه می‌گویند، بر همین محور دور می‌زند و نتیجه تمام گفتگوها و بحث‌های آن‌ها به سلام و صلح و صفا منتهی می‌شود، اصولاً بهشت، «دارالسلام» و خانه سلامت و امن و امان است، چنان‌که در آیه ۱۲۷ سوره انعام می‌خوانیم: «لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ».

﴿۲۷﴾ **وَ أَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ**

و «اصحاب یمن»، چه اصحاب یمنی؟

این برترین توصیفی است که از آن‌ها شده، زیرا این تعبیر در مواردی به کار می‌رود که اوصاف کسی در بیان‌نگنجد و به هر حال این تعبیر بیانگر مقام والای اصحاب الیمین است.

﴿۲۸﴾ **فِي سِدْرٍ مَّخْضٍ وَدِدٍ**

آن‌ها در سایه درختان سدر بی‌خار قرار دارند.

مواهب و نعمت‌های اصحاب الیمین

بعد از بیان مواهب معنوی و مادی مقربان ، نوبت به «اصحاب الیمین» می‌رسد ، همان جمعیت سعادت‌مندی که نامه اعمالشان به علامت پیروزی در امتحانات الهی به دست راستشان داده می‌شود و در این‌جا به شش نعمت از نعم خداوند اشاره می‌کند که در مقایسه با نعمت‌های مقربان که در هفت بخش آمده بود ، یک مرحله پایین‌تر است . این آیه به نخستین موهبت این گروه اشاره می‌کند . در حقیقت این رساترین توصیفی است که برای درختان بهشتی در قالب الفاظ دنیوی امکان‌پذیر است ، زیرا «سدر» به گفته بعضی از ارباب لغت درختی است تناور که بلندیش گاهی تا چهل متر می‌رسد و می‌گویند تا دوهزار سال عمر می‌کند (و سایه بسیار سنگین و لطیفی دارد) تنها عیب این درخت این است که خاردار است ولی با توصیف به «مَخْضُود» که از ماده «خَضَد» (بر وزن مَجَد) به معنی بریدن و گرفتن خار است ، این مشکل نیز در درختان سدر بهشتی حل شده و به فرموده پیامبر اسلام : « ... خداوند ، خارهای سدر را

قطع کرده و به جای هر خار ، میوه‌ای قرار داده که هر میوه‌ای هفتاد و دو رنگ ماده غذایی دارد که هیچ‌یک شباهتی به دیگری ندارد .^(۱)

﴿ ۲۹ ﴾ وَ طَلْحٍ مَّنْضُودٍ

و در سایه درخت طلح پربرگ به سر می‌برند (درختی است خوش‌رنگ و خوشبو) .
« طَلْح » درختی است سبز و خوش‌رنگ و خوشبو ، جمعی گفته‌اند : همان درخت موز است که برگ‌های بسیار پهن و سبز و زیبا و میوه‌ای شیرین و گوارا دارد و « مَّنْضُود » آزماده «نضد» به معنی متراکم است .

بعضی از مفسران گفته‌اند : با توجه به این‌که درخت سدر ، برگ‌هایی بسیار کوچک و درخت موز ، برگ‌هایی بسیار پهن و بزرگ و گسترده دارند ، ذکر این دو درخت ،

۱- « روح المعانی » ، جلد ۲۷ ، صفحه ۱۲۰ .

اشاره لطیفی به تمام درختان بهشتی است که در میان این دو قرار دارد. (۱)

﴿ ۳۰ ﴾ وَظِلٌّ مَّقْدُودٍ

و سایه کشیده و گسترده .

سومین نعمت از نعمت‌های بهشتی را چنین معرفی می‌کند ؛ « و سایه کشیده و گسترده » .

بعضی این سایه گسترده را به حالتی شبیه بین الطلوعین تفسیر کرده‌اند که سایه همه جا

را فراگرفته است و در حدیثی این معنی از پیغمبر گرامی اسلام نقل شده است . (۲)

﴿ ۳۱ ﴾ وَ مَاءٍ مَّسْكُوبٍ

و در کنار آبشارها .

« مَسْكُوب » از ماده « سَكَب » در اصل به معنی ریزش است و از آن جا که ریزش آب از

۱- « تفسیر کبیر » ، فخر رازی ، جلد ۲۹ ، صفحه ۱۶۲ .

۲- « نور الثقلین » ، جلد ۵ ، صفحه ۲۱۶ .

بالا به پایین به صورت آبشار ، بهترین مناظر را ایجاد می‌کند، زمزمه‌های آن گوش جان‌را نوازش می‌دهد و منظره آن چشم را فروغ می‌بخشد ، این امر به عنوان چهارمین موهبت بهشتیان قرار داده شده است .

﴿ ۳۲ ﴾ وَفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ

و میوه‌های فراوانی .

﴿ ۳۳ ﴾ لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ

که هرگز قطع و ممنوع نمی‌شود .

آری همچون میوه‌های این جهان نیست که محدود به فصول معینی باشد و تنها چند هفته یا چند ماه در سال بر درخت ظاهر شود و نیز همچون میوه‌های این جهان نیست که گاه خارها مانع چیدن آن است و گاه بلندی خطرناک درخت مانند نخل و یا مانعی در وجود خود انسان از تناول آن وجود داشته باشد و نه میزبان اصلی بهشت که خداوند منان است و مأموران او ، بخل و منعی دارند ، بنابراین هیچ مانعی در کار نیست ، بلکه

«مقتضی کاملاً موجود و مانع در هر شکل و صورت، مفقود است» .

﴿ ۳۴ ﴾ وَفُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ

و همسرانی گران قدر .

«فُرُش» جمع «فِرَاش» در اصل به معنی هرگونه فرش یا بستری است که می گسترانند و

به همین تناسب گاه به عنوان کنایه از همسر به کار می رود (خواه مرد باشد یا زن) .

﴿ ۳۵ ﴾ إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنِشَاءً

ما آنها را آفرینش نوینی بخشیدیم .

این جمله ممکن است اشاره به همسران مؤمنان در این دنیا باشد که خداوند آفرینش تازه ای

در قیامت به آنها می دهد و همگی در نهایت جوانی و طراوت و جمال و کمال ظاهر و باطن وارد

بهشت می شوند که طبیعت بهشت ، طبیعت تکامل و خروج از هرگونه نقص و عیب است .

و اگر منظور ، حوریان باشد ، خداوند آنها را آفرینش نوینی بخشیده به گونه ای

که هرگز گرد و غبار پیری و ناتوانی بر دامان آنها نمی نشیند . ممکن است تعبیر به انشاء ،

اشاره به هر دو نیز بوده باشد .

﴿ ۳۶ ﴾ فَجَعَلْنَاهُمْ نَجَافاً

و همه را بکر قرار داده‌ایم .

شاید این وصف همیشه برای آن‌ها باقی باشد ، چنان‌که بسیاری از مفسران به آن تصریح کرده‌اند و در روایات نیز به آن اشاره شده ، یعنی با آمیزش ، وضع آن‌ها دگرگون نمی‌شود .^(۱)

﴿ ۳۷ ﴾ عُرْباً أَتْرَاباً

همسرانی که به همسرشان عشق می‌ورزند و خوش‌زبان و فصیح و هم‌سن و سالند .
« عُرْب » جمع « عَرُوبَة » (بر وزن ضَرْوَرَة) به معنی زنی است که وضع حالش حکایت از محبتش نسبت به همسر و مقام عفت و پاکیزگی می‌کند ، زیرا « اِعْرَاب » (بر وزن اِظْهَار) ، به همان معنی آشکار ساختن است ، این واژه به معنی فصیح و خوش‌سخن بودن نیز می‌آید و

۱- « روح المعانی » ، جلد ۲۷ ، صفحه ۱۲۳ .

ممکن است هردو معنی در آیه جمع باشد .

« أَثْرَابٌ » جمع « ثَرْبٌ » به معنی مثل و همانند است و بعضی گفته‌اند این معنی از « تَرَائِبٌ » که به معنی دنده‌های قفسه سینه است ، گرفته شده ، زیرا با یکدیگر شباهت دارند . این شباهت و برابری ممکن است در سن و سال نسبت به همسرانشان باشد، تا به اصطلاح احساسات یکدیگر را کاملاً درک کنند و زندگی باهم برای آن‌ها لذتبخش تر باشد، هرچند گاهی با تفاوت سن و سال نیز چنین است، ولی در غالب چنین نیست و یا همانند در خوبی و زیبایی و حسن ظاهر و باطن، درست شبیه تعبیر معروف که می‌گویند: «آن‌ها همه خوبند و یک از یک بهتر».

﴿ ۳۸ ﴾ لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ

این‌ها همه برای اصحاب یمین است .

این تأکیدی مجدد بر اختصاص این مواهب شش‌گانه به اصحاب یمین است .

﴿ ۳۹ ﴾ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأُولَىٰ

که گروهی از امت‌های نخستینند .

﴿۴۰﴾ وَ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَخْرَافِ

و گروهی از امت‌های آخرین .

«ثَلَاثَةٌ» در اصل به معنی قطعه مجتمعه از پشم است ، سپس به هر جمعیت انبوه درهم فشرده گفته شده است و به این ترتیب گروه عظیمی از اصحاب الیمین از امت‌های گذشته هستند و گروه عظیمی از امت اسلام ، چراکه در میان این امت ، صالحان و مؤمنان ، بسیارند ، هرچند که پیشگامان آن‌ها در قبول ایمان نسبت به پیشگامان امم سابق با توجه به کثرت آن امت‌ها و پیامبرانشان ، کمترند .

﴿۴۱﴾ وَأَصْحَابُ الشُّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشُّمَالِ

و «اصحاب شمال» ، چه اصحاب شمالی ؟ (که نامه اعمالشان به نشانه جرمشان به دست چپ

آن‌ها داده می‌شود) .

کیفرهای دردناک اصحاب شمال

در تعقیب مواهب عظیم گروه مقربان و گروه اصحاب الیمین ، به سراغ گروه سوم و

عذاب‌های دردناک و وحشتناک آن‌هامی‌رود تا در یک مقایسه، وضع حال سه گروه، روشن گردد. این تعبیر برای بیان نهایت خوبی یا بدی حال کسی است، مثلاً می‌گوییم: سعادت‌ی به ما رو کرد، چه سعادت‌ی؟ یا مصیبت‌ی رو کرد، چه مصیبت‌ی؟

﴿۴۲﴾ فِي سَمُومٍ وَحَمِيمٍ

آن‌ها در میان بادهای کشیده و آب سوزان قرار دارند.

﴿۴۳﴾ وَظِلٍّ مِنْ يَحْمُومٍ

و در سایه دوده‌ای متراکم و آتش‌زا. «سَمُوم» از ماده «سَم» به معنی باد سوزانی است که در «مَسَام» (سوراخ‌های ریز بدن انسان) داخل می‌شود و او را هلاک می‌کند (اصولاً سم را به این جهت سم می‌گویند که در تمام ذرات بدن نفوذ می‌کند).

«حَمِيم» به معنی شئی داغ و در این‌جا منظور آب سوزان است. «يَحْمُوم» نیز از همین ماده است و در این‌جا به تناسب کلمه «ظِلٍّ» (سایه) به دود

غلیظ و سیاه و داغ تفسیر شده است .

باد سوزان کُشنده ، از یک سو و آب جوشان مرگبار از سوی دیگر و سایهٔ دود داغ و خفه کننده از سوی سوم ، آن‌ها را چنان گرفتار می‌سازد که تاب و توان را از آنان می‌گیرد و اگر هیچ مصیبت دیگری جز این سه مصیبت را نداشته باشند ، برای کیفر آن‌ها کافی است .

﴿ ۴۴ ﴾ لَا بَارِدٍ وَلَا كَرِيمٍ

سایه‌ای که نه خنک است و نه مفید .

تعبیر به « کریم » از ماده « کرامت » به معنی مفید فایده است و لذا در میان عرب ، معروف است که وقتی می‌خواهند شخص یا چیزی را غیر مفید معرفی می‌کنند ، می‌گویند : « لَا كِرَامَةَ فِيهِ » ، مسلم است سایه‌ای که از دود سیاه و خفه کننده است ، جز شر و زیان ، چیزی از آن انتظار نمی‌رود .

﴿ ۴۵ ﴾ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ

آن‌ها پیش از این در عالم دنیا، مست و مغرور نعمت بودند .

«مُتَرَفِّفٌ» از ماده «تَرَفَّ» به معنی تنعم است و «مُتَرَفِّفٌ» به کسی می‌گویند که فزونی نعمت او را غافل و مغرور و مست کرده و به طغیان واداشته است. (۱)
درست است که همه «اصحاب الشمال» در زمره «مترفین» نیستند، ولی هدف قرآن سردمداران آنها است.

همان‌طور که امروز هم می‌بینیم فساد جامعه‌های بشری از جانب گروه متنعین مست و مغرور است که عامل گمراهی دیگران نیز می‌باشند، سرنخ تمام جنگ‌ها و خونریزی‌ها و انواع جنایات و مراکز شهوات و گرایش‌های انحرافی، به دست این گروه است و به همین جهت قرآن قبل از هر چیز انگشت روی آنها می‌گذارد.

﴿٤٦﴾ وَكَانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْحِنثِ الْعَظِيمِ

و بر گناهان بزرگ، اصرار داشتند.

« جَنَّتْ » به معنی هرگونه گناه است ، لذا ویژگی اصحاب شمال تنها انجام گناه نیست ، بلکه اصرار بر گناهان عظیم است ، زیرا گناه ممکن است احیاناً از اصحاب یمین نیز سرزند ، ولی آن‌ها هرگز بر آن اصرار نمی‌ورزند ، وقتی که متذکر می‌شوند ، فوراً توبه می‌کنند .

﴿ ۴۷ ﴾ **وَكَانُوا يَقُولُونَ إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ** و می‌گفتند: هنگامی که ما مریم و خاک و استخوان شدیم، آیا برانگیخته خواهیم شد؟

انکار قیامت که خودسر چشمه بسیاری از گناهان است، نیز از اوصاف اصحاب الشمال می‌باشد و تعبیر به «كَانُوا يَقُولُونَ» نشان می‌دهد که در انکار قیامت نیز اصرار می‌ورزیدند و پافشاری داشتند .

تعبیر به « تُرَابًا وَ عِظَامًا » ممکن است اشاره به این باشد که گوشت‌های ما تبدیل به خاک و استخوان‌های ما برهنه می‌شود ، با این حال آفرینش جدید چگونه ممکن است ؟ و چون فاصله خاک از حیات نوین بیشتر است ، در آغاز ذکر شده است .

و عجیب این‌که آن‌ها صحنه‌های معاد را با چشم خود در این جهان می‌دیدند که چگونه بسیاری از موجودات زنده مانند گیاهان می‌پوسند و خاک می‌شوند و بار دیگر

لباس حیات در تن می‌کنند و اصولاً کسی که آفرینش نخستین را کرده است ، چگونه تکرار آن برای او مشکل است ، با این حال آن‌ها پیوسته روی انکار معاد اصرار داشتند .

﴿ ۴۸ ﴾ **أَوِ ابْأُوْنَا الْأَوَّلُونَ**

یا اینا کان نخستین ما؟

همان‌ها که شاید هر ذره‌ای از خاکشان به گوشه‌ای افتاده است، یا جزء بدن موجود دیگری شده است؟ ولی چنان‌که در پایان سوره « یس » مشروحاً گفته شده ، در برابر دلایل محکمی که بر مسأله معاد دلالت می‌کند ، این‌ها یک مشت بهانه‌های واهی است .

﴿ ۴۹ ﴾ **قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ**

بگو اولین و آخرین ،

﴿ ۵۰ ﴾ **لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتٍ يَوْمَ مَعْلُومٍ**

همگی در موعددروز معینی جمع می‌شوند .

« میقات » از ماده « وقت » به معنی زمانی است که برای کار یا وعده‌ای تعیین شده و

منظور از «میقات» در این جا ، همان وقت مقرر قیامت است که در آن روزها همه انسان‌ها در محشر برای رسیدگی به حساب‌هایشان اجتماع می‌کنند ، گاهی نیز به صورت کنایه برای مکانی که برای انجام کاری مقرر شده است، به کار می‌رود، مانند «میقات‌های حج» که نام مکان‌های خاصی است که از آن جا احرام می‌بندند .

از این آیه به خوبی استفاده می‌شود که معاد و رستخیز همه انسان‌ها در یک روز همراه هم انجام می‌گیرد و همین معنی در آیات دیگر قرآن نیز آمده است .^(۱) شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که منظور از معلوم بودن قیامت ، معلوم بودن نزد پروردگار است و گرنه هیچ کس حتی انبیاء مرسلین و ملائکه مقربین از وقت آن آگاه نیست .

﴿۵۱﴾ ثُمَّ إِنَّكُمْ أَنتَهِا الضَّالُّونَ الْمُكَذِّبُونَ

سپس شما ای گمراهان تکذیب‌کننده !

﴿۵۲﴾ لَاكُلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زَقُّومٍ

قطعا از درخت زقوم می خورید .

﴿۵۳﴾ فَمَالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ

و شکم‌ها را از آن پر می کنید .

«زقوم» گیاهی است تلخ و بدبو و بدطعم و شیرهای دارد که وقتی به بدن انسان می رسد ، ورم می کند و گاه به هر نوع غذای تنفرآمیز دوزخیان گفته شده است .^(۱) در این جا سخن از مأکول و مشروب آنها است که درست از این نظر نیز نقطه مقابل مقربان و اصحاب الیمین هستند .

تعبیر به « فَمَالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ » اشاره به این است که آنها نخست گرفتار حالت گرسنگی شدید می شوند ، به گونه ای که حریصانه از این غذای بسیار ناگوار

۱- «روح المعانی»، ذیل آیات مورد بحث .

می‌خورند و شکم‌هایشان را پُر می‌کنند .

﴿۵۴﴾ فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ

و روی آن از آب سوزان می‌نوشید .

﴿۵۵﴾ فَشَارِبُونَ ثَرْبَ الْهِيمِ

و همچون شترانی که مبتلا به بیماری عطش شده‌اند، از آن می‌آشامید .
 « حَمِيم » به معنی آب فوق‌العاده داغ و سوزان است ، لذا به دوستان گرم و پرمحبت
 « ولى حمیم » می‌گویند ، « حَمَام » نیز از همین ماده مشتق شده است .
 « هِيم » (بر وزن ميم) جمع « هائم » در اصل از « هِيَام » به معنی بیماری عطش است که
 به شتر عارض می‌شود . بعضی از مفسران « هِيم » را به معنی زمین‌های شن‌زار می‌دانند که
 هر قدر آب روی آن بریزند ، در آن فرو می‌رود و گویی هرگز سیراب نمی‌شود .
 شتری که مبتلا به این بیماری می‌شود ، آن قدر تشنه می‌گردد و پی‌درپی
 آب می‌نوشد تا هلاک شود ، آری این است سرنوشت « ضَالُّونَ مُكَذَّبُونَ » در قیامت .

﴿۵۶﴾ هَذَا نَزَّلْنَاهُمْ يَوْمَ الدِّينِ

این است وسیله پذیرایی از آنها در قیامت. واژه «نَزَّل» به معنی وسیله ای است که با آن از میهمان عزیزی پذیرایی می کنند و گاه به اولین طعام یا نوشیدنی که برای میهمان می آورند ، اطلاق می شود . بدیهی است دوزخیان نه میهمانند و نه زقوم و حمیم وسیله پذیرایی محسوب می شود ، بلکه این یک نوع طعنه بر آنهاست تا حساب کنند وقتی پذیرایی آنها چنین باشد ، وای به حال مجازات و کیفر آنان .

﴿۵۷﴾ نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ فَلَوْلَا تَصَدَّقُونَ

ما شما را آفریدیم ، چرا آفرینش مجدد را تصدیق نمی کنید؟

دلایل هفتگانه اثبات معاد

«لَوْلَا» به اصطلاح برای ترغیب و تحریک بر انجام کاری است .

❧ ۱- در مرحله اول می گوید : ما شما را خلق کرده ایم ، چرا آفرینش

مجدد را تصدیق نمی کنید ؟

این استدلال در حقیقت شبیه همان است که در آیه ۷۸ و ۷۹ سوره «یس» آمده که قرآن در پاسخ یکی از مشرکان که استخوان پوسیده‌ای را در دست گرفته بود و می‌گفت: «چه کسی این استخوان‌ها را زنده می‌کند؟» می‌فرماید: «او برای ما مثلی زد و آفرینش نخستین خود را فراموش کرد و گفت: چه کسی استخوان‌های پوسیده را زنده می‌کند؟ بگو: همان‌کس که آن را در آغاز آفرید و او از همه مخلوقات خود آگاه است.»

﴿۵۸﴾ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ

آیا از نطفه‌ای که در رحم می‌ریزید، آگاهی‌د؟
﴿۵۹﴾ ءَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهَا أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ

آیا شما آن را (در دوران جنینی) آفرینش پی‌درپی می‌دهید، یا ما آفریدگاریم؟
«رَأَيْتُمْ» در این جا از «رؤیت» به معنی علم است نه مشاهده با چشم.
﴿۶۰﴾ - چه کسی این نطفه بی‌ارزش و ناچیز را هر روز به شکل تازه‌ای درمی‌آورد و خلقتی بعد از خلقتی و آفرینشی بعد از آفرینشی می‌دهد؟ راستی این تطورات شگفت‌انگیز

که اعجاب همه متفکران را برانگیخته ، از ناحیه شما است یا خدا ؟ آیا کسی که قدرت بر این آفرینش های مکرر دارد ، از زنده کردن مردگان در قیامت ، عاجز است ؟ از این ها گذشته اگر آنچه را دانشمندان امروز درباره این قطره آب ظاهراً ناچیز دریافته اند ، در نظر بگیریم ، مطلب روشن تر می شود ، چراکه می گویند : آنچه که باعث تولید نطفه انسان می شود ، ترکیبی است از « اسپرم » (نطفه مرد) با « اوول » (نطفه زن) و « اسپرم ها » کرمک های بسیار کوچک ذره بینی هستند که در هر مرتبه انزال ممکن است بین دو تا پانصد میلیون اسپرم در آن وجود داشته باشد . (یعنی به اندازه جمعیت چندین کشور جهان) .^(۱) و عجیب این که این موجود بسیار کوچک بعد از ترکیب با نطفه زن ، به زودی رشد می کند و به طور سرسام آوری تکثیر یافته و سلول های بدن انسان را می سازد و با این که سلول ها ظاهراً همه مشابهند ، به زودی از هم جدا می شوند ، گروهی قلب انسانی را تشکیل

۱- « اولین دانشگاه » ، جلد ۱ ، بحث جنین شناسی ، صفحه ۲۴۱ .

می‌دهند و گروهی دست و پا و گروهی گوش و چشم و هریک درست در جای خود قرار می‌گیرند ، نه سلول‌های قلب به جای کلیه می‌روند و نه سلول‌های کلیه به جای قلب ، نه یاخته‌های گوش در محل یاخته‌های چشم قرار می‌گیرند و نه برعکس ، خلاصه این‌که نطفه در دوران جنینی عوالم پرغوغایی را طی می‌کند تا به صورت طفلی متولد گردد و همه این‌ها در پرتو خالقیت مستمر و مداوم الهی است ، درحالی‌که نقش ساده انسان در این خلقت فقط در یک لحظه تمام می‌شود و آن لحظه ریختن نطفه است در رَحِم و بس . آیا این خود دلیل زنده‌ای بر مسأله معاد نیست ؟ که چنین قادر متعالی قدرت بر احیای مردگان را دارد ؟^(۱)

﴿ ۶۰ ﴾ نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ
مادر میان شما مرگ را مقدر ساختیم و هرگز کسی بر ما پیشی نمی‌گیرد .

۱- توضیحات بیشتر در جلد ۱۴ تفسیر نمونه صفحه ۲۲ به بعد آمده است .

﴿ ۶۱ ﴾ عَلَى أَنْ تُبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ وَتُنْشِئَكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ
 به این منظور که گروهی را به جای گروه دیگری بیاوریم و شمارا در جهانی که
 نمی‌دانید، آفرینش تازه بخشیم .

﴿ ۳ ﴾ - سپس به بیان دلیل سوم که مرگ است ، می‌پردازد .
 آری ما هرگز مغلوب نخواهیم شد و اگر مرگ را مقدر کرده‌ایم ، نه به خاطر این است که
 نمی‌توانیم عمر جاویدان بدهیم، بلکه هدف این بوده است که گروهی از شما را ببریم و گروه
 دیگری را جای آن‌ها بیاوریم و سرانجام شمارا در جهانی که نمی‌دانید، آفرینش تازه‌ای بخشیم.
 هدف دو آیه مذکور این است که از مسأله مرگ استدلالی برای رستاخیز بیان کند .
 استدلال را می‌توان به این شکل توضیح داد ؛ خداوند حکیم که انسان‌ها را آفریده و مرتباً
 گروهی می‌میرند و گروه دیگری جانشین آن‌ها می‌شوند ، هدفی داشته ، اگر این هدف تنها
 زندگی دنیا بوده ، سزاوار است که عمر انسان جاودان باشد ، نه آن‌قدر کوتاه و همراه با هزاران
 ناملایمات که به آمدورفتش نمی‌ارزد .

بنابراین قانون مرگ به خوبی گواهی می‌دهد که این جا یک گذرگاه است نه یک منزلگاه ، یک پل است نه یک مقصد ، چراکه اگر مقصد و منزل بود ، باید دوام می‌داشت .

﴿۶۲﴾ وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ

شما عالم نخستین را دانستید ، چگونه متذکر نمی‌شوید (که جهانی بعد از آن است) .

✽ ۴- در این آیه، سخن از چهارمین دلیل معاد است .

این دلیل را به دو گونه می‌توان بیان کرد ؛ نخست این که مثلاً اگر ما از بیابانی بگذریم و در آن قصر بسیار مجلل و باشکوهی با محکم‌ترین و عالی‌ترین مصالح و تشکیلات وسیع و گسترده ببینیم و بعد به ما بگویند : این همه تشکیلات و ساختمان عظیم برای این است که فقط قافله کوچکی چندساعتی در آن بیاساید و برود ، پیش خود می‌گوییم : این کار حکیمانه نیست ، زیرا برای چنین هدفی مناسب این بود که چند خیمه کوچکی برپا شود . دنیای با این عظمت و این همه کرات و خورشید و ماه و انواع موجودات زمینی، نمی‌تواند برای هدف کوچکی مثل زندگی چند روزه بشر در دنیا آفریده شده باشد وگرنه آفرینش

جهان ، پوچ و بی حاصل است ، این تشکیلات عظیم برای موجود شریفی مثل انسان آفریده شده تا خدای بزرگ را از آن بشناسد ، معرفتی که در زندگی دیگر ، سرمایه بزرگ او است . دیگر این که صحنه های معاد را در این جهان در هر گوشه و کنار با چشم خود می بینید ، هر سال در عالم گیاهان ، صحنه رستاخیز تکرار می شود ، زمین های مرده را با نزول قطرات حیات بخش باران زنده می کند ، چنان که در آیه ۳۹ سوره فصلت می فرماید : « إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا لَمُخْيِ الْمَوْتَى : کسی که این زمین های مرده را زنده می کند ، هم او است که مردگان را زنده می کند » .

﴿ ۶۳ ﴾ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ

آیا هیچ دربارۀ آن چه کشت می کنید ، اندیشیده اید ؟

﴿ ۶۴ ﴾ أَأَنْتُمْ تَرْزَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ

آیا شما آن را می رویانید ، یا ما می رویانیم ؟

زارع ، خداوند است یا شما ؟

آیات ۶۳ تا ۶۷ به سه دلیل دیگر که هر کدام نمونه ای از قدرت بی پایان خدا در زندگی

انسان است ، اشاره می‌کند که یکی مربوط به "آفرینش دانه‌های غذایی" و دیگری "آب" و سومی "آتش" است ، زیرا سه رکن اساسی زندگی انسان را این‌ها تشکیل می‌دهد ، دانه‌های گیاهی مهم‌ترین ماده غذایی انسان محسوب می‌شود و آب مهم‌ترین مایع آشامیدنی و آتش مهم‌ترین وسیله برای اصلاح مواد غذایی و سایر امور زندگی است .
 ﴿۵- در آیه ۶۳ ، تعبیر به «تَحْرُثُونَ» از ماده «حَرَثَ» می‌کند که به معنی کشت کردن (افشاندن دانه و آماده ساختن آن برای نمو است) و در آیه دوم تعبیر به «تَزْرَعُونَهُ» از ماده «زراعت» می‌کند ، که به معنی رویانیدن است .

بدیهی است کارانسان، تنها کِشت است، اما رویانیدن ، تنها کار خدا است و لذا در حدیثی از پیغمبر اکرم نقل شده که فرمود : « لَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ زَرَعْتُ وَ لَيْقُلْ حَرَثْتُ (فَإِنَّ الزَّارِعَ هُوَ اللَّهُ) : هیچ‌یک از شما نگوید : من زراعت کردم ، بلکه بگوید : کِشت کردم (زیرا زارع حقیقی خدا است) » .
 شرح این دلیل چنین است که انسان کاری را که در مورد زراعت می‌کند ، بی‌شباهت به کار او در مورد تولد فرزند نیست ، دانه‌ای را می‌افشاند و کنار می‌رود ، این خداوند است که

در درون دانه یک سلول زنده بسیار کوچک آفریده که وقتی در محیط مساعد قرار گرفت ، در آغاز از مواد غذایی آماده در خود دانه استفاده می‌کند ، جوانه زده و ریشه می‌دواند ، سپس با سرعت عجیبی از مواد غذایی زمین کمک می‌گیرد و دستگاه‌های عظیم و لابراتوارهای موجود در درون گیاه به کار می‌افتد و غوغایی برپا می‌کند ، ساقه و شاخه و خوشه را می‌سازد و گاه از یک تخم ، صدها یا هزاران تخم برمی‌خیزد . دانشمندان می‌گویند : تشکیلاتی که در ساختمان یک گیاه به کار رفته ، از تشکیلات موجود در یک شهر عظیم صنعتی با کارخانه‌های متعددش شگفت‌انگیزتر و به مراتب پیچیده‌تر است .

آیا کسی که چنین قدرتی دارد ، از احیای مجدد مردگان عاجز است ؟
 ﴿۶۵﴾ لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ
 هرگاه بخواهیم آن را تبدیل به کاه درهم کوییده می‌کنیم ، به گونه‌ای که تعجب کنید .
 «حُطَام» از ماده «حَطَم» در اصل به معنی شکستن چیزی است و غالباً به شکستن اشیاء خشک

مانند استخوان پوسیده و یا ساقه‌های خشک گیاهان اطلاق می‌شود و در این جامنظورگاه است. «تَفَكُّهُونَ» از ماده «فَاكِهَةٌ» و به معنی میوه است، سپس «فَكَاهَتٌ» به مزاح و شوخی و گفتن لطیفه‌ها که میوهٔ جلسات انس است، اطلاق شده ولی این ماده گاهی به معنی تعجب و حیرت نیز آمده است و آیه مورد بحث از این قبیل است. می‌توانیم تندباد سمومی بفرستیم که آنرا قبل از بستن دانه‌ها خشک کرده و درهم بشکنند یا آفتی برای آن مسلط کنیم که محصول را از بین ببرد و نیز می‌توانیم سیل ملخ‌ها را بر آن بفرستیم و یا گوشه‌ای از یک صاعقهٔ بزرگ را بر آن مسلط سازیم، به گونه‌ای که چیزی جز یک مشت کاه خشکیده از آن باقی نماند و شما از مشاهده منظره آن در حیرت و ندامت فرو روید. آیا اگر زارع حقیقی شما بودید، این امور امکان داشت؟ پس بدانید همه این برکات از جای دیگر است.

إِنَّا لَمُعْزِمُونَ ﴿٦٦﴾

(به گونه‌ای که بگویید:) به راستی ما زیان کرده‌ایم.

بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ ﴿٦٧﴾

بلکه ما به کلی محرومیم .

آیا اگر زارع حقیقی شما بودید ، چنین سرنوشتی امکان پذیر بود ؟ این ها نشان می دهد که این همه آوازه ها از او است و هم او است که از یک دانه ناچیز ، گیاهان پرطراوت و گاه صدها یا هزاران دانه تولید می کند ، گیاهانی که دانه هایش خوراک انسان ها و شاخ و برگش ، غذای حیوانات و گاه ریشه ها و سایر اجزایش درمان انواع دردها است .

أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ ﴿٦٨﴾

آیا به آبی که می نوشید، اندیشیده اید؟

ءَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنْزِلُونَ ﴿٦٩﴾

آیا شما آن را از ابر نازل می کنید یا ما نازل می کنیم؟

این آب و آتش از کیست؟

« مُزْنٌ » به معنی ابرهای روشن است و بعضی آن را به ابرهای بارانزا تفسیر کرده اند .

۴-۶. این آیات وجدان انسان‌ها را در برابر یک سلسله سؤال‌ها قرار می‌دهد و از آن‌ها اقرار می‌گیرد و در واقع می‌گوید: آیا درباره این آبی که مایه حیات شما است و پیوسته آن را می‌نوشید، فکر کرده‌اید؟

چه کسی به آفتاب فرمان می‌دهد بر صفحه اقیانوس‌ها بتابد و از میان آب‌های شور و تلخ تنها ذرات آب خالص و شیرین و پاک از هرگونه آلودگی را جدا ساخته و به صورت بخار به آسمان بفرستد؟

چه کسی به این بخارات دستور می‌دهد دست به دست هم دهند و فشرده شوند و قطعات ابرهای باران‌زا را تشکیل دهند؟

چه کسی دستور حرکت به بادهای جابه‌جا کردن قطعات ابرها و فرستادن آن‌ها را بر فراز زمین‌های خشک و مرده می‌دهد؟

چه کسی به طبقات بالای هوا این خاصیت را بخشیده که به هنگام سرد شدن، توانایی جذب بخار را از دست دهد و در نتیجه بخارات موجود به صورت قطرات باران،

نرم و ملایم، آهسته و پی در پی بر زمین‌ها فرود آیند؟

کسی که این قدرت را دارد که با وسایلی این چنین ساده، آن چنان برکاتی برای شما فراهم سازد، آیا قادر بر احیای مردگان نیست؟ این خود یک نوع احیای مردگان است، احیای زمین‌های مرده که هم نشانه توحید و عظمت خدا است و هم دلیل بر رستاخیز و معاد.

﴿۷۰﴾ لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أُجَاجًا فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ

هرگاه بخواهیم این آب گوارا را تلخ و شور قرار می‌دهیم، پس چرا شکر نمی‌کنید؟ «أُجَاج» از ماده «أَجَّ» در اصل از «أَجِيج» آتش یعنی برافروختگی و سوزندگی آن گرفته شده است و به آب‌هایی که به خاطر شوری یا تلخی و حرارت، دهان را می‌سوزاند، أُجَاج می‌گویند. آری اگر خدا می‌خواست، به املاح محلول در آب نیز اجازه می‌داد که همراه ذرات آب تبخیر شوند و دوش به دوش آن‌ها به آسمان صعود کنند و ابرهایی شور و تلخ تشکیل داده، قطره‌های بارانی درست همانند آب دریا شور و تلخ فرو ریزند، اما او به قدرت کامله‌اش این اجازه را به املاح نداد، نه تنها املاح در آب، بلکه میکروب‌های موزی و مضر و مزاحم نیز

اجازه ندارند همراه بخارات آب به آسمان صعود کرده و دانه‌های باران را آلوده سازند ، به همین دلیل قطرات باران هرگاه هوا آلوده نباشد، خالص‌ترین، پاک‌ترین و گواراترین آب‌ها است.

﴿ ۷۱ ﴾ أَفَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ

آیا درباره آتشی که می‌افروزید ، فکر کرده‌اید؟

﴿ ۷۲ ﴾ أَأَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنْشِئُونَ

آیا شما درخت آنرا آفریده‌اید یا ما آفریده‌ایم؟

﴿ ۷ ﴾ - سرانجام به هفتمین و آخرین دلیل معاد در این سلسله آیات می‌رسیم و آن آفرینش آتش است ، آتشی که از مهم‌ترین ابزار زندگی بشر و مؤثرترین وسیله در تمام صنایع است ، می‌فرماید : آیا هیچ درباره آتشی که می‌افروزید ، اندیشیده‌اید ؟ « تُورُونَ » از ماده « وَرَى » (بر وزن نَفَى) به معنی مستور ساختن است و به آتشی که در وسایل آتش‌افروزی نهفته است و آن را از طریق جرقه زدن بیرون می‌آورند ، « وَرَى » و « اِپْرَاء » می‌گویند .

توضیح این‌که: از نظر علمی ثابت شده، آتشی که امروز به هنگام سوختن چوب‌ها مشاهده می‌کنیم، همان حرارتی است که درختان طی سالیان دراز از آفتاب گرفته و در خود ذخیره کرده‌اند، ما فکر می‌کنیم تابش پنجاه سال نور آفتاب بر بدنه درخت از میان رفته، غافل از این‌که تمام آن حرارت در درخت ذخیره شده و به هنگامی که جرقه آتش به چوب‌های خشک می‌رسد و شروع به سوختن می‌کند، آن حرارت و نور و انرژی را پس می‌دهد. یعنی در این‌جا رستاخیز و معادی برپا می‌شود و انرژی‌های مرده از نو زنده می‌شوند و جان می‌گیرند و به ما می‌گویند: خدایی که رستاخیز ما را فراهم ساخت، قدرت دارد که رستاخیز شما انسان‌ها را نیز فراهم سازد.

(برای دستیابی به توضیح بیشتر در این زمینه، به بحث مشروحی که در جلد ۱۸ تفسیرنمونه، صفحه ۴۶۱ تا ۴۶۷ مطرح شده است، مراجعه کنید). جمله «تُورُون» که به معنی آتش افروختن است، گرچه معمولاً در این‌جا به استفاده از آتش‌زنه تفسیر شده است، ولی هیچ مانعی ندارد که آتش‌گیره (هیزم) را نیز شامل شود،

زیرا به هر حال آتشی است پنهان که آشکار می‌گردد .

نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذْكِرَةً وَ مَتَاعاً لِلْمُقْوِينَ ﴿٧٣﴾

ما آن را وسیله یادآوری (برای همگان) و وسیله زندگی برای مسافران قرار داده‌ایم .
 «متاع» به هر وسیله‌ای که انسان در زندگی خویش از آن بهره‌مند می‌شود، اطلاق می‌گردد .
 بازگشت آتش از درون درختان سبز از یک سو یادآور بازگشت روح به بدن‌های بی‌جان
 در رستاخیز است و از سوی دیگر این آتش تذکری است نسبت به آتش دوزخ ، چراکه طبق
 حدیثی پیغمبر گرامی اسلام فرمود : « نَارُكُمْ هَذِهِ الَّتِي تُوقَدُونَ جُزْءٌ مِنْ
 سَبْعِينَ جُزْءٍ مِنْ نَارِ جَهَنَّمَ : این آتشی که برمی‌افروزید ، یک جزء از هفتاد جزء آتش دوزخ است » .^(۱)
 و اما تعبیر به «مَتَاعاً لِلْمُقْوِينَ» اشاره کوتاه و پرمعنی به فواید دنیوی این آتش است ، زیرا
 در معنی «مُقْوِينَ» دو تفسیر آمده ؛ نخست این‌که از ماده «قَوَّاء» (بر وزن کتاب) به معنی

۱- «تفسیر قرطبی» ، جلد ۹ ، صفحه ۶۳۹۲ .

بیابان خشک و خالی است ، لذا « مُقْوِین » به کسانی می‌گویند که در بیابان‌ها گام می‌نهند و از آن‌جاکه افراد بادیه‌نشین غالباً فقیرند ، گاه این تعبیر در معنی "فقیر" نیز به کار رفته است . تفسیر دوم این‌که از ماده «قوت» و به معنی نیرومندان است ، لذا واژه مزبور از لغاتی است که در دو معنی متضاد به کار می‌رود .

درست است که «آتش» و درختان «آتش‌زنه» و «آتش‌گیره» مورد استفاده همگان است ، ولی چون مسافران برای دفع سرما و طبخ غذا مخصوصاً در سفرهای قدیم به وسیله قافله‌ها بیش از همه محتاج به آن بودند ، روی آن تکیه شده است . استفاده «اقویاء» از آتش نیز به خاطر گسترده‌ی زندگی آن‌ها روشن است ، مخصوصاً اگر این بحث را به جهان امروز گسترش دهیم که چگونه حرارت ناشی از انواع آتش‌ها دنیای صنعتی را به حرکت درمی‌آورد و چرخ‌های عظیم کارخانجات را به گردش وامی‌دارد که اگر این شعله عظیم (که همه از درختان است ، حتی آتشی که از زغال‌سنگ و یا مواد نفتی گرفته می‌شود ، آن هم بی‌واسطه یا با واسطه به گیاهان بازمی‌گردد) روزی خاموش

شود ، نه تنها چراغ تمدن ، که چراغ زندگی انسان‌ها نیز خاموش خواهد گشت . بدون شک آتش یکی از مهم‌ترین اکتشافات بشر است ، درحالی‌که تمام نقش ایجاد در آنرا آفرینش برعهده گرفته و نقش انسان در آن بسیار ناچیز و بی‌ارزش است و نیز بدون شک از زمانی‌که آتش کشف شد ، بشریت در مرحله تازه‌ای از تمدن خود گام نهاد . آری قرآن مجید در همین یک جمله کوتاه به تمام این حقایق به صورت سربسته اشاره کرده است .

در مورد ذکر این نعمت‌های سه‌گانه (دانه‌های غذایی ، آب و آتش) ترتیبی رعایت شده که یک ترتیب کاملاً طبیعی است ، انسان نخست به سراغ دانه‌های غذایی می‌رود ، بعد آن‌ها را با آب می‌آمیزد و سپس آن‌را با آتش طبخ و برای تغذیه آماده می‌کند .

﴿ ۷۴ ﴾ فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ

حال که چنین است ، به نام پروردگار بزرگت تسبیح کن (و او را پاک و منزّه بشمار) . آری خداوندی که این همه نعمت را آفریده است و هرکدام یادآور توحید و معاد و

قدرت و عظمت او است ، شایسته تسبیح و تنزیه از هرگونه عیب و نقص است .
نکته :

در این جا لازم است به چند حدیث پرمعنی در ارتباط با آیات فوق از پیامبر و امیرمؤمنان علی علیه السلام اشاره کنیم :

۱- در حدیثی از علی علیه السلام می خوانیم : « شبی از شبها حضرت به هنگام نماز و خواندن سوره "واقعه" ، وقتی به آیه « أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ ، ءَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ » رسید ، سه بار عرض کرد : « بَلْ أَنْتَ يَا رَبِّ : بلکه تو خالق انسان هستی ای پروردگار » و هنگامی که به آیه « ءَأَنْتُمْ تَرْزَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ » رسید ، باز سه مرتبه عرض کرد : « بَلْ أَنْتَ يَا رَبِّ : بلکه زارع حقیقی تویی ای پروردگار » و هنگامی که به آیه « ءَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنْزِلُونَ » رسید ، باز سه مرتبه عرض کرد : « بَلْ أَنْتَ يَا رَبِّ : تویی که باران را از ابرها فرومی فرستی ای پروردگار » ، سپس آیه « ءَأَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنْشِئُونَ » را تلاوت فرمود و سه

مرتبه عرض کرد: «بَلْ أَنْتَ يَا رَبِّ: تویی که در ختان آتش زارا آفریده‌ای ای پروردگار» (۱). از این حدیث استفاده می‌شود که مناسب است انسان در برابر جمله‌هایی که به صورت استفهام تقریری در قرآن مجید آمده است، پاسخ مساعد دهد، گویی که خدا با او سخن می‌گوید، سپس حقیقت آن را در روح و جان خود زنده نماید و تنها به تلاوت بی‌روح و فاقد اندیشه و عمل قناعت نکند.

❧ ۲- در حدیث دیگری از پیغمبر گرامی اسلام آمده است که فرمود: «لَا تَمْنَعُوا عِبَادَ اللَّهِ فَضْلَ الْمَاءِ وَ لَا جِلَاءَ وَ لَا نَاراً فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَعَلَهَا مَتَاعاً لِلْمُقْوِينَ وَ قُوَّةً لِلْمُسْتَضْعَفِينَ: هرگز بندگان خدا را از آب اضافی که در اختیار دارید، منع نکنید و نه از مرتع اضافی و نه از آتش، چرا که خداوند این‌ها را وسیله زندگی مسافران و مایه قوت نیازمندان قرار داده است» (۲).

۱- «روح المعانی»، جلد ۲۷، صفحه ۱۳۰.

۲- «در المشور»، جلد ۶، صفحه ۱۶۱.

﴿ ۷۵ ﴾ **فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ**
 در حدیث دیگری می‌خوانیم : هنگامی‌که آیه « فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ » نازل شد ، پیغمبر اکرم فرمود : « اجْعَلُوهَا فِي رُكُوعِكُمْ : آن را ذکر رکوع خود قرار دهید » (در رکوع خود بگویید : « سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ »). (۱)

سوگند به جایگاه ستارگان و محل طلوع و غروب آنها . بسیاری از مفسران عقیده دارند که « لا » در این جا به معنی نفی نیست ، بلکه زایده و برای تأکید است ، چنان‌که در آیات دیگر قرآن همین تعبیر در مورد سوگند به روز قیامت ، نفس لوّامه ، پروردگار مشرق‌ها و مغرب‌ها ، شفق و مانند آن آمده است . به هنگام نزول این آیات غالب مردم اهمیت این سوگند را نمی‌دانستند ، امروز برای ما روشن شده است که ستارگان آسمان هر کدام جایگاه مشخصی دارد و مسیر و مدار آنها که

طبق قانون جاذبه و دافعه تعیین می‌شود ، بسیار دقیق و حساب شده است و سرعت سیر آن‌ها هرکدام با برنامه معینی انجام می‌پذیرد .

این مسأله گرچه در کرات دوردست ، دقیقاً قابل محاسبه نیست ، اما در منظومه شمسی که خانواده ستارگان نزدیک به ما را تشکیل می‌دهد ، دقیقاً مورد بررسی قرار گرفته و نظام مدارات آن‌ها به قدری دقیق و حساب شده است که انسان را به شگفتی وامی‌دارد .

هنگامی که به این نکته توجه کنیم که طبق گواهی دانشمندان تنها در کهکشان ما حدود یک‌هزار میلیون ستاره وجود دارد و در جهان کهکشان‌های زیادی موجود است که هرکدام مسیر خاصی دارند ، به اهمیت این سوگند قرآن آشنا تر می‌شویم .

در صفحه ۳۳ از کتاب « الله و العلم الحديث » می‌خوانیم : « دانشمندان فلکی معتقدند این ستارگانی که از میلیاردها متجاوزند که قسمتی از آن‌ها را با چشم غیرمسلح می‌توان دید و قسمت (بسیار بیشتری) را جز با تلسکوپ‌ها نمی‌توان دید ، بلکه قسمتی از آن‌ها حتی با تلسکوپ هم قابل مشاهده نیست ، فقط با وسایل خاصی می‌توان از آن‌ها عکسبرداری کرد ،

همه این‌ها در مدار مخصوص خود شناورند و هیچ احتمال این را ندارد که یکی از آنها در حوزه جاذبه ستاره دیگری قرار گیرد ، یا با یکدیگر تصادف کنند و در واقع چنین تصادفی همانند این است که فرض کنیم یک کشتی اقیانوس‌پیما در دریای مدیترانه با کشتی دیگری در اقیانوس کبیر تصادف‌کند، درحالی‌که هر دو کشتی به یک سو و با سرعت واحدی در حرکتند و چنین احتمالی اگر محال نباشد ، لااقل بعید است .

با توجه به این اکتشافات علمی از وضع ستارگان ، اهمیت سوگند بالا روشن‌تر می‌گردد .

﴿ ۷۶ ﴾ **وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لِّوُتَّعْلَمُونَ عَظِيمٌ**

و این سوگندی است بسیار بزرگ ، اگر بدانید .

تعبیر به « لَوْ تَعْلَمُونَ » (اگر بدانید) به خوبی گواهی می‌دهد که علم و دانش بشر در آن زمان این حقیقت را به طور کامل درک نکرده بود و این خود یک اعجاز علمی قرآن محسوب می‌شود که در عصری که شاید هنوز عده‌ای می‌پنداشتند ستارگان میخ‌های نقره‌ای هستند که بر سقف آسمان کوبیده شده‌اند ، یک چنین بیانی آن‌هم در

محیطی که به حق محیط جهل و نادانی محسوب می‌شد، از یک انسان عادی محال است.

﴿۷۷﴾ إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ

که آن قرآن کریمی است.

توصیف «قُرْآن» به «کَرِیم» (با توجه به این‌که «کرم» در مورد خداوند، به معنی احسان و انعام و در مورد انسان‌ها به معنی دارا بودن اخلاق و افعال ستوده و به طور کلی اشاره به محاسن بزرگ است) نیز اشاره به زیبایی‌های ظاهری قرآن از نظر فصاحت و بلاغت الفاظ و جمله‌ها و هم اشاره به محتوای جالب آن است، چراکه از سوی خدایی نازل شده که مبدأ و منشأ هر کمال و جمال و خوبی و زیبایی است. حال ببینیم قسم عظیمی که در آیه قبل آمده، برای چه منظوری ذکر شده است؟ در واقع این آیه پرده از روی آن برداشته است. و به این ترتیب به مشرکان لجوج که پیوسته اصرار داشتند این آیات، نوعی کفایت است و یا الْعِیَاضُ بِاللَّهِ سخنانی است جنون‌آمیز، یا همچون اشعار شاعران یا از سوی

شیاطین است ، پاسخ می‌گوید که این وحی آسمانی است و سخنی است که آثار عظمت و اصالت از آن ظاهر و نمایان است و محتوای آن حاکی از مبدأ نزول آن می‌باشد و آن‌چنان این موضوع عیان است که حاجت به بیان نیست .

﴿۷۸﴾ **فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ**

که در کتاب محفوظ جای دارد .

در همان «لوح محفوظ» در «علم خدا» که از هرگونه خطا و تغییر و تبدیل ، محفوظ است ، بدیهی است کتابی که از چنان مبدئی ، سرچشمه می‌گیرد و نسخه اصلی آن در آن‌جا است ، از هرگونه دگرگونی و خطا و اشتباه مصون است .

﴿۷۹﴾ **لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ**

و جز پاکان نمی‌توانند آن را مس کنند .

تنها پاکان به حریم قرآن راه می‌یابند

بسیاری از مفسران به پیروی از روایات و احادیثی که از امامان معصوم وارد شده ،

این آیه را به عدم جواز مسّ کتابت قرآن بدون غسل و وضو تفسیر کرده‌اند . بعضی نیز آن را اشاره به این معنی می‌دانند که حقایق و مفاهیم عالی قرآن را جز پاکان درک نمی‌کنند ، همان‌گونه که در آیه ۲ سوره بقره می‌خوانیم : « ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ : این کتاب شکی در آن نیست و مایه هدایت پرهیزگاران است » و به تعبیر دیگر حداقل پاکی که داشتن روح حقیقت‌جویی است ، برای درک حداقل مفاهیم آن لازم است و هر قدر پاکی و قداست بیشتر شود ، درک انسان از مفاهیم قرآن و محتوای آن افزون خواهد شد . ولی هیچ منافاتی در میان این دو تفسیر وجود ندارد و ممکن است همه در مفهوم آیه جمع باشد .

﴿ ۸۰ ﴾ تَنْزِيلٌ مِّنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ

این چیزی است که از سوی پروردگار عالیشان نازل شده . خدایی که مالک و مربی تمام جهانیان است ، این قرآن را برای تربیت تمام انسان‌ها بر قلب پاک پیامبرش نازل کرده‌است و همان‌گونه که در جهان تکوین، او مالک و مربی است، در جهان

تشریح نیز هر چه هست، از ناحیه او می باشد .

﴿ ۸۱ ﴾ أَفَبِهَذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُذْهِبُونَ

آیا این سخن را (این قرآن را با اوصافی که گفته شد) سست و کوچک می شمیرید ؟
 « هَذَا الْحَدِيثِ » (این سخن) اشاره به قرآن است و « مُذْهِبُونَ » در اصل از ماده « ذَهَنَ » به معنی روغن است و از آن جا که برای نرم کردن پوست تن و یا اشیاء دیگر آن را روغن مالی می کنند ، کلمه « إِذْهَانٌ » به معنی مدارا و ملایمت و گاه به معنی سستی و عدم برخورد جدی آمده است و نیز از آن جا که افراد منافق و دروغگو غالباً زبان های نرم و ملایمی دارند ، این واژه احیاناً به معنی تکذیب و انکار نیز به کار رفته است و هر دو معنی در آیه فوق محتمل است . اصولاً انسان چیزی را که باور دارد ، جدی می گیرد ، اگر آن را جدی نگرفت ، دلیل بر این است که آن را باور ندارد .

ویژگی های چهارگانه قرآن مجید

از چهار توصیفی که در آیات فوق درباره قرآن ذکر شد ، چنین می توان نتیجه گرفت که

عظمت قرآن از یک سو به خاطر "عظمت محتوای آن" و از سوی دیگر "عمق معانی" و از سوی سوم "قداستش" که جز پاکان و نیکان به آن راه نمی یابند و از سوی چهارم "جنبه تربیتی" فوق العاده ای است که دارد ، چراکه از جانب رب العالمین نازل شده است .

﴿ ۸۲ ﴾ وَ تَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْتُمْ تُكَذِّبُونَ

و به جای شکر روزی هایی که به شما داده شده ، آن را تکذیب می کنید؟
قابل توجه این که در بعضی از روایات نقل شده که پیامبر اسلام کمتر آیات را تفسیر می کرد ، ولی از جمله مواردی که آن را تفسیر نمود ، همین آیه بود که فرمود : « منظور از این آیه آن است که به جای شکر روزی هایتان ، تکذیب می کنید » . (۱)

﴿ ۸۳ ﴾ فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْخُلُقُومَ

پس چرا هنگامی که جان به گلوگاه می رسد (توانایی بازگرداندن آن را ندارید)؟

هنگامی که جان به گلوگاه می‌رسد

از لحظات حساسی که آدمی را سخت در فکر فرومی‌برد ، لحظه احتضار و پایان عمر انسان‌ها است ، در آن لحظه که کار از کار گذشته و اطرافیان مأیوس و ناامید به شخص محتضر نگاه می‌کنند و می‌بینند همچون شمع‌ی که عمرش پایان گرفته است ، آهسته آهسته خاموش می‌شود ، با زندگی وداع می‌گوید و هیچ کاری از دست هیچ‌کس ساخته نیست و به راستی که ضعف و ناتوانی کامل انسان در این لحظات حساس ، آشکار می‌گردد .

﴿ ۸۴ ﴾ **وَ أَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ**

و شما در این حال نظاره می‌کنید (و کاری از دست‌تان ساخته نیست) .
مخاطب در این جا، اطرافیان محتضرند، از یک سو نظاره حال او را می‌کنند و از سوی دیگر ضعف و ناتوانی خود را مشاهده می‌نمایند و از سوی سوم توانایی خدا را بر همه چیز و بودن مرگ و حیات در دست او و نیز می‌دانند خودشان هم چنین سرنوشتی را در پیش دارند .

﴿۸۵﴾ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَ لَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ

و ما به او نزدیک‌تریم از شما، ولی نمی‌بینید.

خداوند به خوبی می‌داند در باطن جان محتضر چه می‌گذرد و در عمق وجودش چه غوغایی برپا است و او است که فرمان قبض روح را در سرآمد معینی صادر کرده، ولی ما تنهاظواهر حال او را می‌بینیم و از چگونگی انتقال او از این سرا به سرای دیگر و طوفان‌های سختی که در این لحظه برپا است، بی‌خبریم. نه تنها در این موقع، بلکه در همه حال خداوند از همه کس به ما نزدیک‌تر است، حتی او نزدیک‌تر از ما به ما است، هرچند ما بر اثر ناآگاهی از او دوریم، ولی ظهور و بروز این معنی در لحظه جان دادن از هر موقع واضح‌تر است.

﴿۸۶﴾ فَلَوْلَا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ

اگر هرگز در برابر اعمالتان جزا داده نمی‌شوید،

﴿۸۷﴾ تَرْجِعُونَهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

پس او را بازگردانید، اگر راست می‌گویید.

«مَدِينِین» جمع «مَدین» از ماده «دَین» به معنی جزا است و بعضی آن را به معنی مربوبین تفسیر کرده‌اند، یعنی اگر شما تحت ربوبیت دیگری قرار ندارید و مالک امر خویش هستید، او را بازگردانید، این خود دلیل بر این است که تحت حکومت دیگری قرار دارید. این ضعف و ناتوانی شما دلیلی است بر این که مالک مرگ و حیات، دیگری است و پاداش و جزا در دست او است.

آیا جان دادن تدریجی است؟

تعبیر «جان به گلو رسیدن» که در آیات فوق بود (فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ) کنایه از واپسین لحظه‌های زندگی است و شاید منشأ آن، این است که غالب اعضای پیکر مانند دست‌ها و پاها، به هنگام مرگ، قبل از سایر اعضا، از کار می‌افتد و گلوگاه از آخرین اعضای است که از کار خواهد افتاد.

در آیه ۲۶ سوره قیامت نیز می‌خوانیم: «كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ النَّزَّاقِي: کافران ایمان نمی‌آورند تا زمانی که روح به ترقوه آنها برسد» (ترقوه، استخوان‌هایی است که اطراف حلق را فرا گرفته است).

﴿۸۸﴾ فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ

اما اگر او از مقربان باشد ،

﴿۸۹﴾ فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّتْ نَعِيمٌ

درروح و ریحان و بهشت پر نعمت است .

سرانجام نیکوکاران و بدکاران

آیات ۸۶ تا ۹۶ در واقع یک نوع جمع بندی از سوره واقعه می باشد و تفاوت حال انسان ها را به هنگامی که در آستانه مرگ قرار می گیرند ، مجسم می سازد که چگونه بعضی در نهایت آرامش و راحتی و شادی ، چشم از جهان می پوشند و جمعی دیگر با مشاهده دورنمای آتش سوزان جهنم ، با چه اضطراب و وحشتی جان می دهند ؟ نخست می فرماید: «کسی که درحالت احتضار و واپسین لحظات زندگی قرار می گیرد، اگر از مقربان باشد، در نهایت راحت و آرامش و روح و ریحان است و در بهشت پر نعمت جای می گیرد».

«رَوْح» آن گونه که علمای لغت گفته اند ، در اصل به معنی تنفس و «رَيْحَان» به معنی

شیء یا گیاه خوشبو است ، سپس این واژه به هر چیزی که مایه حیات و راحتی است ، گفته شده ، همانگونه که « رَیْحَان » به هرگونه نعمت و روزی خوب و نشاط آفرین اطلاق می گردد ، بنابراین « رَوْح » و « رَیْحَان » الهی شامل تمام وسایل راحتی و آرامش انسان و هرگونه نعمت و برکت الهی می گردد .

به تعبیر دیگر می توان گفت : « رَوْح » اشاره به تمام اموری است که انسان را از ناملایمات رهایی می بخشد تا نفسی آسوده کشد و اما « رَیْحَان » اشاره به مواهب و نعمت هایی است که بعد از رفع ناملایمات ، عاید انسان می گردد . قابل توجه این که بعد از ذکر « رَوْح » و « رَیْحَان » ، سخن از « جَنَّة نَعِيم » (بهشت پر نعمت) به میان آورده است . در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که در تفسیر این آیه فرمود : « فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ فَرَوْحٌ وَ رَیْحَانٌ یَغْنِی فی قَبْرِه ، وَ جَنَّة نَعِيم یَغْنِی فی الْأُخْرَةِ : اما اگر از مقربان باشد ، روح و ریحان از آن او است یعنی در قبر و

بهشت پر نعمت برای او است یعنی در آخرت» (۱).

﴿۹۰﴾ وَ أَمَّا إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ

و اما اگر از اصحاب یمین باشد ،

﴿۹۱﴾ فَسَلَامٌ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ

(به او گفته می شود : سلام بر تو از سوی دوستانت که از اصحاب الیمین هستند .

سپس می افزاید : « اما اگر از گروه دوم یعنی اصحاب الیمین باشد ، به او

گفته می شود سلام بر تو از سوی دوستانت که از اصحاب الیمین هستند » .

تعبیر « سَلَامٌ » ، تعبیر بسیار پر معنایی است که از سوی فرشتگان یا اصحاب الیمین

خواهد بود ، سلامی است که نشانه روح و ریحان و هرگونه سلامت و آرامش و نعمت است .

این نکته نیز لازم به یادآوری است که تعبیر به اصحاب الیمین (کسانی که نامه اعمالشان را

۱- « نور الثقلین » ، جلد ۵ ، صفحه ۲۲۸ ، حدیث ۱۰۳ و ۱۰۴ .

به دست راستشان می دهند) به خاطر آن است که معمولاً انسان کارهای مهم و ماهرانه را با دست راست انجام می دهد، لذا دست راست سمبلی است از قدرت، مهارت، توانایی و پیروزی. امام باقر علیه السلام در تفسیر این آیه فرموده اند: «هُم شِيعَتُنَا وَ مُحِبُّونَا:

اصحاب یمن، شیعیان و دوستان ما هستند» (۱).

﴿۹۲﴾ وَ اَمَّا اِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ

اما اگر او از تکذیب کنندگان گمراه باشد،

﴿۹۳﴾ فَ نُزِّلْ مِنْ حَمِيمٍ

با آب جوشان دوزخ از او پذیرایی می شود.

﴿۹۴﴾ وَ تَصْلِيَةٌ جَحِيمٍ

سپس سرنوشت او ورود در آتش جهنم است.

۱- تفسیر «برهان»، جلد ۴، صفحه ۲۸۵.

سپس سراغ گروه سوم که در اوایل سوره با نام اصحاب الشمال معرفی شده بود، رفته و می‌فرماید: «اما اگر او از تکذیب‌کنندگان گمراه باشد، با آب جوشان دوزخ و حرارت و سموم آن از او پذیرایی می‌شود و سپس سرنوشت او ورود در آتش جهنم است». «حَمِيمٌ» به معنی آب داغ و سوزان یا بادهای گرم و سموم است و «تَصْلِيَةٌ» از ماده «صَلَّى» (بر وزن سَعَى) به معنی سوزاندن و داخل شدن در آتش است.

در این جا «مُكَذِّبِينَ» و «ضَالِّينَ» هر دو با هم ذکر شده‌اند که اولی اشاره به تکذیب قیامت و خداوند یکتا و نبوت پیامبر است و دومی به کسانی که از راه حق منحرف شده‌اند.

آری در همان آستانه مرگ، نخستین عذاب‌های الهی را می‌چشند و طعم تلخ کیفرهای قیامت در قبر و برزخ در کام جانشان فرومی‌رود و از آن جا که سخن از حال محتضر است، مناسب این است که جمله «نُزِّلَ مِنْ حَمِيمٍ» اشاره به عذاب برزخی باشد و «تَصْلِيَةٌ جَحِيمٍ»

اشاره به عذاب قیامت، این معنی در روایات متعددی نیز از ائمه اهل بیت نقل شده است.^(۱)

﴿۹۵﴾ إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ

این همان حق یقین است.

﴿۹۶﴾ فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ

حال که چنین است، نام پروردگار بزرگوار را منزه بشمار. معروف در میان مفسران آن است که «حَقُّ الْيَقِينِ» از قبیل اضافه بیانیه است، یعنی آنچه درباره این سه گروه از مقربان و اصحاب الیمین و تکذیب کنندگان گفته شد، عین واقعیت و حق و یقین است.

این نکته نیز قابل توجه است که تعبیر به «فَسَبِّحْ» (پس تسبیح کن) اشاره به این حقیقت است که آنچه درباره این گروه‌های سه‌گانه گفته شد، عین عدالت است و بنابراین

خداوندت را از هرگونه ظلم و بی‌عدالتی پاک و منزّه بشمار و یا این‌که اگر می‌خواهی به سرنوشت گروه سوم گرفتار نشوی ، او را از هرگونه شرک و بی‌عدالتی که لازمه انکار و تکذیب قیامت است ، پاک و منزّه بدان .

بسیاری از مفسران در ذیل آخرین آیه این سوره ، نقل کرده‌اند که پس از نزول آن ، رسول خدا فرمودند : « اجْعَلُوهَا فِي رُكُوعِكُمْ : آن را در رکوع خود قرار دهید » (در رکوع ، « سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ » بگویید) و هنگامی که آیه « سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى » نازل شد ، حضرت فرمودند : « اجْعَلُوهَا فِي سُجُودِكُمْ : آن را در سجده خود قرار دهید » (در سجده ، « سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى » بگویید) .^(۱)

عالم برزخ

آیات فوق از آیاتی است که اشاره به عالم برزخ دارد ، زیرا همان‌گونه که در تفسیر این

۱- «روح المعانی» ، ذیل آیات مورد بحث .

آیات گفتیم ، در آستانه مرگ که انسان آماده برای انتقال به جهان دیگر می شود ، با یکی از حالات زیر روبرو خواهد شد ؛ نعمت ها و مواهب و پاداش های الهی و روح و ریحان یا کیفرها و مجازات های دردناک . قرائن موجود در آیات نشان می دهد که قسمتی از این ها مربوط به قیامت و قسمت دیگری مربوط به قبر و برزخ است و این خود دلیل دیگری بر وجود این عالم محسوب می شود .

در حدیثی از رسول خدا می خوانیم : « نخستین چیزی که به مؤمن در هنگام وفات ، بشارت داده می شود ، روح و ریحان و بهشت پر نعمت است و نخستین چیزی که به مؤمن در قبرش بشارت داده می شود ، این است که به او می گویند : بشارت باد بر تو به خشنودی خداوند ، به بهشت خوش آمدی ، خداوند همه کسانی که تو را تا قبرت تشییع کرده اند ، را آموزید و شهادت آن ها را درباره تو تصدیق کرد و دعای آن ها را برای آمرزششت مستجاب فرمود » .^(۱)

در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی علیه السلام آمده است: « هنگامی که انسان در آخرین روز از ایام دنیا و اولین روز از ایام آخرت قرار می‌گیرد، اموال و فرزندان و اعمال او در برابرش مجسم می‌شوند، او نگاهی به اعمالش می‌کند، می‌گوید: من نسبت به شما بی‌اعتنا بودم، هر چند بر دوش من سنگین بودید، الآن چه خبری برای من دارید؟ عملش می‌گوید: من همنشین تو در قبر و روز رستاخیزت هستم تا من و تو در پیشگاه پروردگارت حضور یابیم، سپس امام علیه السلام افزود: اگر دوست خدا باشد، عملش به صورت خوشبوترین انسان بازیاترین چهره و جالب‌ترین لباس، ظاهر می‌شود و می‌گوید: بشارت باد بر تو به آرامش و نعمت و بهشت پربرکت و قدمت‌خیر مقدم است، سؤال می‌کند: تو کیستی؟ او در جوابش می‌گوید: من عمل صالح تو هستم که از دنیا (همراه تو) به سوی بهشت می‌روم » (۱).

درباره عالم برزخ بحث مشروح‌تری در جلد ۱۴ تفسیر نمونه، ذیل آیه ۱۰۰ سوره مؤمنون آورده شده است.

۱- «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۲۲۸، حدیث ۱۰۶.

سورة حدید

فضیلت تلاوت سورة « حدید »

در روایات اسلامی نکته‌های جالب توجهی در فضیلت تلاوت این سوره آمده است ، البته تلاوتی که توأم با تفکر و عمل باشد .

پیرامون فضیلت این سوره از پیغمبر گرامی اسلام نقل شده است : « کسی که سوره "حدید" را بخواند ، در زمره کسانی که به خدا و پیامبرش ایمان آورده‌اند ، نوشته خواهد شد » . (۱)

در این زمینه امام باقر علیه السلام فرموده است : « کسی که مسبحات (سوره‌های پنج‌گانه حدید ، حشر ، صف ، جمعه و تغابن) را قبل از خواب بخواند ، از دنیا نمی‌رود تا حضرت مهدی علیه السلام را درک کند و اگر قبلاً از دنیا برود ، در جهان دیگر در همسایگی رسول خدا خواهد بود » . (۲)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشنده

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمُواتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿١﴾

آنچه در آسمانها و زمین است، برای خدا تسبیح می‌گویند و عزیز و حکیم است.

آیات ژرف‌اندیشان

این سوره با یک بخش توحیدی که جامع حدود «بیست وصف» از اوصاف الهی است، آغاز می‌شود. اوصافی که شناخت آنها سطح معرفت انسان را بالا می‌برد و به ذات مقدس خدا آشنا می‌کند، اوصافی که هر کدام به گوشه‌ای از صفات جلال و جمال او اشاره دارد و هر قدر اندیشمندان بیشتر در آن بیندیشند، به حقایق تازه‌ای دست می‌یابند. چنان‌که در حدیثی از امام علی بن الحسین علیه السلام می‌خوانیم: «وقتی درباره توحید از حضرتش سؤال کردند، در پاسخ فرمود: خداوند متعال می‌دانست که در آخر زمان اقوامی می‌آیند که در مسایل تعمق و دقت می‌کنند، لذا سوره اخلاص و آیات آغاز سوره حدید تا «عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» را نازل فرمود، پس هر کس

طالب ماورای آن باشد، هلاک می‌شود».^(۱)

از این حدیث استفاده می‌شود که این آیات حداکثر معرفت ممکن را به تشنه کامان می‌دهد. نخستین آیه این سوره با تسبیح و تنزیه خدا شروع شده است. «تَسْبِيح» در اصل از ماده «سَبَح» (بر وزن مَسَح) به معنی حرکت سریع در آب و هوا است، «تسبیح» نیز حرکت سریع در مسیر عبادت پروردگار است. حقیقت تسبیح، عبارت است از نفی هرگونه عیب و نقص و گواهی همه موجودات جهان به پاکی ذات مقدس او از هرگونه عیب و نقص یا به خاطر این است که آن‌چنان نظم و حساب و حکمت و عجایب و شگفتی‌ها در نظام همه آن‌ها به کار رفته که همگی با زبان حال ذکر حق می‌گویند و تسبیح و ثنای او می‌خوانند و فریاد می‌کشند که آفریدگار ما قدرتش بی‌انتهای و حکمتش بی‌پایان است یا این‌که تمامی ذرات جهان از نوعی درک و شعور

۱- «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۲۳۱.

بر خوردارنده طوری که در عالم خود تسبیح و حمد خدای گویند هر چند ما بر اثر محدود بودن اطلاعات از آن بی خبریم .

شرح بیشتر درباره حمد و تسبیح عمومی موجودات جهان را در جلد ۱۲ تفسیر نمونه ذیل آیه ۴۴ سوره اسراء (صفحه ۱۳۳ تا ۱۳۶) مطالعه فرمایید .
این نکته نیز لازم به یادآوری است که « ما » در جمله « سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ » معنی وسیع و گسترده ای دارد که همه موجودات جهان را اعم از صاحبان عقل و جاندار و بی جان را شامل می شود .

﴿ ۲ 〉 لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
مالکیت (و حاکمیت) آسمان ها و زمین از آن او است ، زنده می کند و می میراند و او بر هر چیز قادر است .

مالکیت خداوند نسبت به عالم هستی ، مالکیت اعتباری و تشریعی نیست ، بلکه مالکیت حقیقی و تکوینی است ، یعنی او به همه چیز احاطه دارد و همه جهان در قبضه

قدرت او و تحت اراده و فرمان او است ، لذا به دنبال آن سخن از زنده کردن و میراندن و توانایی بر هرچیز به میان آمده است .

تفاوت « عزت » و « قدرت » در این است که عزت ، بیشتر توجه به " درهم شکستن مدافع " دارد و قدرت ، " توجه به ایجاد اسباب " ، بنابراین دو وصف مختلف محسوب می شوند ، هرچند در ریشه توانایی با هم مشترکند .

جمله « یُخِیْ وَ یُمِیْتُ » به صورت فعل مضارع دلیل بر استمرار مسأله حیات و مرگ در طول همه زمان ها است و اطلاق این دو ، نه تنها شامل حیات و مرگ انسان در این جهان می شود ، که شامل هرگونه حیات و مرگ از عالم فرشتگان گرفته تا موجودات زنده دیگر و حیوانات و گیاهان ، نه تنها حیات دنیا که حیات برزخی و رستخیز را نیز دربرمی گیرد ، آری حیات و مرگ در تمام اشکالش به دست قدرت او است .
 ﴿ ۳ 〉 هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ
 اول و آخر و ظاهر و باطن او است و از هر چیز آگاه است .

توصیف به «أَوَّل» و «آخِر» بودن ، تعبیر لطیفی است از ازلیت و ابدیت او ، زیرا می‌دانیم او وجودی است بی‌انتهای واجب‌الوجود ، یعنی هستیش از درون ذات او است نه از بیرون ، تا پایان گیرد یا آغازی داشته باشد و بنابراین از ازل بوده و تا ابد خواهد بود . او سرآغاز و ابتدای عالم هستی است و او است که بعد از فنای جهان نیز خواهد بود . بنابراین تعبیر به «أَوَّل» و «آخِر» ، هرگز زمان خاصی را دربر ندارد و اشاره به مدت معینی نیست .

توصیف به «ظاهر» و «باطن» نیز تعبیر دیگری از احاطه وجودی او نسبت به همه چیز است ، از همه چیز ظاهر تر است ، زیرا آثارش همه جا را فرا گرفته و از همه چیز مخفی تر است ، چون کُنه ذاتش بر کسی روشن نیست .

یکی از نتایج این امور همان است که در پایان آیه آمده است : « وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ » زیرا کسی که از آغاز بوده و تا پایان باقی است و در ظاهر و باطن جهان است ، قطعاً از همه چیز آگاه و مطلع می‌باشد .

جمع اضداد در صفات خدا

بسیاری از صفات است که در ما انسان‌ها و موجودات دیگر غیرقابل جمع است و به صورت صفات متضاد جلوه می‌کند، مثلاً اگر من اولین نفر در میان جمعیت باشم، قطعاً آخرین نفر نخواهم بود، اگر ظاهر باشم، پنهان نیستم و اگر پنهان باشم، ظاهر نخواهم بود، همه این‌ها به خاطر آن است که وجود ما محدود است و یک وجود محدود جز این نمی‌تواند باشد، اما هنگامی که سخن به صفات خداوند می‌رسد، اوصاف دگرگون می‌شوند و تغییر شکل می‌دهند، در آن‌جا ظاهر و باطن باهم جمع می‌شود و همچنین آغاز و انجام و با توجه به لایتناهی بودن ذات مقدسش جای تعجب نیست.

﴿۴﴾ هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ

او کسی است که آسمان‌ها و زمین را در شش روز (شش دور ان) آفرید، سپس بر تخت

قدرت قرار گرفت (و به تدبیر جهان پرداخت) آنچه را در زمین فرومی‌رود، می‌داند و آنچه را از آن خارج می‌شود و آنچه از آسمان نازل می‌گردد و آنچه به آسمان بالا می‌رود و او با شما است هر جا که باشید و خداوند نسبت به آنچه انجام می‌دهید، بینا است.

او همیشه بر تخت قدرت است

مسأله «خلقت در شش روز»، هفت مرتبه در قرآن مجید ذکر شده است که نخستین مرتبه در آیه ۵۴ سوره اعراف و آخرین مورد آن همین آیه مورد بحث (۴ / حدید) می‌باشد. منظور از «یوم» (روز) در این آیات روز معمولی نیست، بلکه منظور از آن «دوران» است، خواه این دوران کوتاه باشد و یا طولانی، هر چند میلیون‌ها سال به طول انجامد و این تعبیری است که در زبان عرب و زبان‌های دیگر نیز به کار می‌رود، مثلاً می‌گویند: امروز نوبت فلان جمعیت است که حکومت کنند و فردا نوبت دیگران یعنی دوران آن‌ها. این معنی با شواهد و شرح مبسوط در جلد ۶ تفسیر نمونه ذیل آیه ۵۴ سوره اعراف آورده شده است.

البته برای خداوند هیچ مانعی نداشت که تمام عالم را در یک لحظه بیافریند ، ولی مسلماً اگر چنین بود ، کمتر عظمت و قدرت و علم آفریدگار ظاهر می‌گشت ، ولی هنگامی که آن را در طی میلیاردها سال در دوران‌های مختلف و چهره‌های گوناگون طبق برنامه‌های منظم و حساب‌شده بیافریند ، دلایل آشکارتری بر قدرت و حکمت او در برخواهد داشت . به علاوه این تدریجی بودن ، سرمشقی است برای تدریجی بودن سیر تکاملی انسان و عدم عجله و شتاب در رسیدن به اهداف مختلف .

بدون شک خداوند نه «جسم» است و نه «عرش» به معنی تخت سلطنت است ، بلکه این تعبیر کنایه لطیفی است از حاکمیت مطلقه خداوند و نفوذ تدبیر او در عالم هستی . «عَرْش» — در لغت به معنی چیزی است که مسقف باشد و گاه به خود سقف نیز گفته می‌شود — به معنی تخت‌های بلند همانند تخت سلاطین نیز آمده است ولی به عنوان کنایه از قدرت نیز به کار می‌رود ، همان‌گونه که در فارسی می‌گوییم : «پایه‌های تختش فرو ریخت» . سپس شاخه دیگری از علم بی‌پایانش را بیان می‌کند (يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَ ...) .

آری او از آنچه در زمین فرو می‌رود یا بیرون می‌آید ، آگاه است ؛ از تمام قطره‌های باران ، از امواج سیلاب‌ها ، از گنج‌ها و دفینه‌ها و از امواج جاذبه که از درون زمین برمی‌خیزد و ... خداوند از تمامی این‌ها جزء به جزء و ذره به ذره آگاه است . و همچنین آنچه از آسمان نازل می‌شود :
ازدانه‌های باران گرفته تا اشعه حیاتبخش آفتاب .
از خیل فرشتگان گرفته تا امواج نیرومند وحی و کتب آسمانی .
از اشعه کیهانی گرفته تا شهاب‌ها و سنگریزه‌های سرگردان که به سوی زمین جذب می‌شوند ، او از همه این‌ها موبه‌مو آگاه است .
و نیز آنچه صعود می‌کند؛ اعم از فرشتگان ، ارواح انسان‌ها ، اعمال بندگان ، انواع دعاها ، اقسام پرندگان ، بخارات ، ابرها و غیر این‌ها ، آنچه می‌دانیم و آنچه نمی‌دانیم ، همه در پیشگاه علم او روشن و آشکار است .
اگر کمی در این باره بیندیشیم که در هر لحظه میلیون‌ها میلیون موجود مختلف وارد

زمین می شود و میلیون ها میلیون موجود از آن برمی خیزد و میلیون ها میلیون از آسمان نازل می گردد ، یا به آسمان صعود می کند ، که از شماره و حد و حصر بیرون است و هیچ کس جز خداوند نمی تواند آن ها را احصاء کند ، آنگاه به وسعت علم پروردگار آشنا می شویم . و بالاخره در چهارمین و پنجمین توصیف روی نقطه حساسی تکیه کرده، می فرماید : «او باشما است هرچاکه باشید» و چون چنین است، او به آن چه انجام می دهید، بصیر و بینا است». راستی این احساس که او همه جا با ما است ، از یک سو به انسان عظمت و شکوه می بخشد و از سوی دیگر اطمینان و اعتماد به نفس می دهد و شجاعت و شهامت در او می آفریند و از سوی سوم احساس مسئولیت شدید می بخشد، چراکه او همه جا حاضر و ناظر و مراقب است و این بزرگترین درس تربیت است ، آری این اعتقاد ریشه اصلی تقوا و پاکی و درستکاری انسان است و هم رمز عظمت و بزرگی او .

لذا در حدیثی از پیغمبر اسلام نقل شده که فرمود : «إِنَّ مِنْ أَفْضَلِ إِيْمَانِ الْمَرْءِ أَنْ يَعْلَمَ

أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى مَعَهُ حَيْثُ كَانَ: برترین مرحله ایمان انسان، این است که بداند هر جا باشد، خدا با او است^(۱).

﴿ ۵ ﴾ لَهٗ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ اِلٰى اللّٰهِ تُرْجَعُ الْاُمُورُ

مالکیت آسمان‌ها و زمین از آن او است و همه چیز به سوی او بازمی‌گردد. آری وقتی او خالق و مالک و حاکم و مدبّر ما است و همه جا با ما می‌باشد، مسلماً بازگشت همه ما و همه کارها نیز به سوی او است. ما رهروان منزل عشق او هستیم که با کوله‌باری از امید و نیروها از سر منزل عدم به راه افتاده‌ایم و تا به اقلیم وجود، این همه راه آمده‌ایم، ما از او هستیم و به سوی او بازمی‌گردیم، چرا که مبدأ و منتهی او است.

﴿ ۶ ﴾ يُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ يُوَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَ هُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ

شیر داخل روز می‌کند و روز را داخل شب و او به آنچه بر دل‌ها کم است، دانا است.

«يُولِجُ» از ماده «ایلاج» به معنی داخل کردن و نفوذ دادن است. کلمه «ذات» در لغت به معنی صاحب چیزی است و لذا «ذات الصدور» اشاره به نیت و اعتقاداتی است که قلوب انسان‌ها را در اختیار خود گرفته و بر آن حاکم است. قابل توجه این‌که در آیات قبل، سخن از آگاهی خداوند نسبت به اعمال ما بود (وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ) و در این‌جا سخن از آگاهی او نسبت به نیت و عقاید و افکار ما است (وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ).

و چه زیبا است که انسان تمام این صفات الهی را از اعماق جان باور کند و حضور او را در اعمال و در نیت و عقاید خود احساس نماید، آیا با این احساس، امکان دارد از جاده اطاعت و بندگی خارج شده، در طریق عصیان و زشتی گام بگذارد؟ به هنگام طلوع و غروب آفتاب هرگز تغییر نظام نور و ظلمت دفعتاً رخ نمی‌دهد تا برای انسان‌ها و موجودات زنده دیگر موجب انواع مشکلات گردد، بلکه این امر به صورت تدریجی رخ می‌دهد و موجودات را آرام آرام از روشنایی روز به تاریکی شب و از تاریکی

شب به روشنایی روز منتقل می‌سازد و فرارسیدن شب و روز را از مدتی قبل اعلام می‌دارد تا همه خود را آماده کنند .

آیات اسم اعظم خدا

در آیات شش‌گانه‌ای که در آغاز این سوره آمده و باید طبق حدیث ، آن‌ها را آیات « ژرف‌اندیشان » (متعمقین) نام نهاد ، بیست وصف از اوصاف ذات و افعال آمده ، از علم و قدرت و حکمت و ازلیت و ابدیت خداوند گرفته تا خلقت و تدبیر و مالکیت و حاکمیت و احاطه او نسبت به همه موجودات و حضورش در همه جا ، آن‌هم با تعبیراتی که به آن‌ها عمق بیشتری می‌بخشد .

توجه و ایمان به این صفات و تلاش در روشن ساختن شعله‌ای هرچند کوچک از آن‌ها در وجود خود ، ما را در سیر تکاملی و مسیر الی الله بهترین یار و مددکار است . در حدیثی از « براء بن عازب » آمده است که می‌گوید : به علی علیه السلام عرض کردم : « ای امیرمؤمنان ! تو را به خدا و رسولش می‌خوانم که برترین چیزی که پیامبر ویژه تو کرد و جبرئیل مخصوص او

ساخت و خداوند، جبرئیل را به آن فرستاد، در اختیار من قرار دهی. فرمود: هنگامی که می خواهی خدا را به نام اعظمش بخوانی، از آغاز سورة حدید تا شش آیه تا «عَلَيْهِمْ يَذَابِ الصُّدُورُ» را بخوان و سپس چهار آیه آخر سورة حشر را و بعد دو دست را بلند کن و بگو: ای خداوندی که چنین هستی، تو را به حق این اسماء می خوانم که بر محمد درود فرستی و فلان حاجت مرا بر آوری - سپس آنچه را می خواهی، بگو - سوگند به خداوندی که معبودی جز او نیست، به حاجت خواهی رسید، ان شاء الله. (۱)

در عظمت این آیات و اهمیت محتوای آن، همین حدیث کافی است ولی نباید فراموش کرد که اسم اعظم الهی تنها الفاظ نیست، بلکه تخلق به آنها نیز لازم است. **﴿۷﴾ اٰمِنُوْا بِاللّٰهِ وَ رَسُوْلِهِ وَ اَنْفِقُوْا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُّسْتَخْلَفِيْنَ فِيْهِ فَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مِنْكُمْ وَ اَنْفَقُوْا لَهُمْ اَجْرٌ كَبِيْرٌ**

به خدا و رسولش ایمان بیاورید و از آنچه شما را نماینده (خود) در آن قرار داده،

انفاق کنید (زیرا) کسانی که از شما ایمان بیاورند و انفاق کنند، اجر بزرگی دارند.

ایمان و انفاق دو سرمایه بزرگ نجات و خوشبختی

نخست می‌فرماید: «به‌خدا و رسولش ایمان بیاورید»، این دعوت، دعوت عامی است که شامل همه انسان‌ها می‌شود، مؤمنان را به ایمانی کامل‌تر و راسخ‌تر و غیرمؤمنان را به اصل ایمان دعوت می‌کند، دعوتی که توأم با دلیل است و دلایلش در آیات توحیدی قبل مطرح شد. دعوت به ایثار و فداکاری و گذشت، از مواهبی است که انسان در اختیار دارد، منتها این دعوت را مقرون به این نکته می‌کند که فراموش نکنید «در حقیقت مالک اصلی خدا است» و این اموال و سرمایه‌ها چند روزی به عنوان امانت نزد شما سپرده شده، همان‌گونه که قبلاً در اختیار اقوام پیشین بود.

تعبیر به «مُسْتَخْلَفِینَ» (جانشینان) ممکن است اشاره به نمایندگی انسان از سوی خداوند در زمین و مواهب آن باشد و یا جانشینی از اقوام پیشین و یا هر دو. تعبیر به «مِمَّا...» (از چیزهایی که ...) تعبیر عامی است که نه تنها اموال، بلکه تمام

سرمایه‌ها و مواهب الهی را شامل می‌شود ، زیرا انفاق ، مفهوم وسیعی دارد که منحصر به مال نیست ، بلکه علم و هدایت و آبروی اجتماعی و سرمایه‌های معنوی و مادی دیگر را نیز شامل می‌شود .

توصیف اجر به بزرگی ، اشاره‌ای به عظمت الطاف و مواهب الهی و ابدیت و خلوص و دوام آن است ، نه تنها در آخرت ، که در دنیا نیز قسمتی از این اجر کبیر ، عاید آن‌ها می‌شود .
 ﴿ ۸ 〉 **وَمَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالرَّسُولِ يَدْعُوكُمْ لِتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ وَقَدْ أَخَذَ مِيثَاقَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ**

چرا ایمان نیاورید ، در حالی که رسول (خدا) شمارا می‌خواند که به پروردگارتان ایمان بیاورید و از شما پیمان گرفته است (پیمانی از طریق فطرت و خرد) اگر آماده ایمان هستید .
 بعضی « میثاق » (پیمان مؤکد) در این جا را ، اشاره به پیمان « عالم ذر » دانسته‌اند ، ولی این معنی بعید به نظر می‌رسد ، جز به همان تفسیری که در جلد ۷ تفسیر نمونه ذیل آیه ۱۷۲ سورة اعراف ، مطرح شده است .

در واقع آیه می‌خواهد بگوید: اگر به راستی شما آمادگی برای پذیرش حق دارید، دلایلش روشن است، هم از طریق فطرت و عقل و هم از طریق دلیل نقل.

از یک سو پیامبر گرامی خدا با دلایل روشن و آیات و معجزات باهرات به سراغ شما آمده و از سوی دیگر خداوند با نشان دادن آثارش در جهان آفرینش و در درون وجودتان یک نوع پیمان تکوینی از شما گرفته که به او ایمان بیاورید، اما شما نه اعتنایی به عقل و فطرت خود دارید و نه توجهی به مسئله وحی، معلوم می‌شود اصلاً شما حاضر به ایمان نیستید و جهل و تعصب و تقلید کورکورانه بر فکر شما چیره شده است.

لذا در حدیثی می‌خوانیم: روزی پیامبر به اصحابش فرمود: «کدام یک از مؤمنان، ایمانشان شگفت‌انگیزتر است؟ گفتند: «فرشتگان». فرمود: «چه جای تعجب که آنها ایمان بیاورند، آنها در جوار قرب خداوند هستند». گفتند: «پس انبیاء». فرمود: «باین که وحی بر آنها نازل می‌شود، چگونه ایمان بیاورند؟ گفتند: «پس خود ما». فرمود: «چه جای تعجب که شما ایمان بیاورید، در حالی که من در میان شما هستم». (این جا بود که همه ساکت ماندند و رسول خدا فرمود: ولی از همه اعجاب‌انگیزتر قومی

هستند که بعد از شمای آیند و تنها اوراقی را در برابر خود می بینند و به آنچه در آن است، ایمان می آورند. (۱)
و این یک واقعیت است که افرادی که سالیان دراز بعد از رحلت پیامبر قدم به عرصه هستی می گذارند و فقط آثار رسول الله را در کتب می بینند و به حقانیت دعوتش پی می برند، امتیاز عظیمی بر دیگران دارند.

﴿۹﴾ هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَىٰ عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِّيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ
وَإِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرَؤُوفٌ رَّحِيمٌ

او کسی است که آیات بیّنات بر بنده اش (محمد) نازل می کند تا شما را از تاریکی ها به نور بیرون برد و خداوند نسبت به شما مهربان و رحیم است.
جمعی «آیاتِ بَیِّنَاتٍ» را در این جا به «همه معجزات»، تفسیر کرده اند و گروهی به «قرآن»، ولی مفهوم آیه گسترده است و همه این ها را شامل می شود، هر چند تعبیر به

۱- «تفسیر مراغی» و «صحیح بخاری»، ذیل آیات مورد بحث.

«نازل کردن» مناسب قرآن است ، همان قرآنی که پرده‌های ظلمت کفر و ضلالت و نادانی را می‌درد و آفتاب ایمان و آگاهی را در درون جان انسان ، طالع می‌کند .
 تعبیر «رُؤْف» ، اشاره به محبت و لطف خاصش نسبت به مطیعان است ، درحالی‌که «رَحِيم» اشاره به رحمت او در مورد عاصیان است .

﴿۱۰﴾ وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَاتَلُوا وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ
 چرا در راه خدا انفاق نکنید ، در حالی‌که میراث آسمان‌ها و زمین همه از آن خدا است (و کسی چیزی را با خود نمی‌برد) کسانی که قبل از پیروزی انفاق کردند و (سپس) پیکار نمودند (با کسانی‌که بعد از پیروزی انفاق کردند) یکسان نیستند، آن‌ها بلند مقام‌ترند از کسانی که بعد از فتح انفاق نمودند و جهاد کردند و خداوند به هر دو وعده نیک داده‌است و خدا به آنچه انجام می‌دهید ، آگاه است .

« میزاث » در اصل به معنی مالی است که بدون قرارداد و مانند آن به انسان منتقل می‌شود و آنچه از میث به بازماندگان منتقل می‌شود ، یکی از مصداق‌های آن است که بر اثر کثرت استعمال ، هنگام ذکر این کلمه همین معنی تداعی می‌شود . و از آن‌جا که انفاق در شرایط و احوال مختلف ، ارزش‌های متفاوتی دارد ، در جمله بعد می‌افزاید: آن‌هایی که قبل از « پیروزی » انفاق کردند و پیکار نمودند ، با کسانی که بعد از فتح ، این کار را انجام دادند ، مساوی نیستند (لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ ...) .

در این‌که منظور از این « فَتْحٌ » ، کدام فتح است ، میان مفسران گفتگو است. بعضی آن را اشاره به " فتح مکه " در سال هشتم هجرت می‌دانند و بعضی آن را اشاره به " فتح حدیبیه " در سال ششم . این احتمال نیز وجود دارد که مراد از « الْفَتْحُ » در این آیه ، جنس فتح و هرگونه پیروزی مسلمین در جنگ‌های اسلامی باشد ، یعنی آن‌ها که در مواقع بحرانی از بذل مال و جان ، ابا داشتند ، از آن‌ها که بعد از فرونشستن طوفان‌ها به یاری اسلام شتافتند ، برترند . از آن‌جا که هر دو گروه با تفاوت درجه ، مشمول عنایات حقند ، در پایان آیه می‌افزاید :

«خداوند به هر دو گروه وعده نیک داده است». این یک قدردانی برای عموم کسانی است که در این مسیر گام برداشتند و «حُسْنی» در این جا مفهوم وسیعی دارد که هرگونه ثواب و پاداش نیک دنیا و آخرت را دربرمی گیرد.

و از آن جا که ارزش عمل، به خلوص آن است، در پایان آیه می افزاید: «خداوند به آنچه انجام می دهید، آگاه است».

هم از کمیت و کیفیت اعمال شما باخبر است و هم از نیات و میزان خلوص شما. (۱۱) مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ

کیست که به خدا وام نیکو دهد (و از اموالی که به او ارزانی داشته اتفاق کند) تا خداوند آن را برای او چندین برابر کند و برای او اجر فراوان پرازشی است. راستی تعبیر عجیبی است، خدایی که بخشنده تمام نعمت ها است و همه ذرات وجود ما لحظه به لحظه از دریای بی پایان فیض او بهره می گیرد و مملوک او است، ما را صاحبان اموال شمرده است و در مقام گرفتن وام از ما برآمده است و برخلاف وام های معمولی،

عین همان مقدار باز پس می دهند ، او چندین برابر ، گاه صدها و گاه هزار برابر ، بر آن اضافه می کند و علاوه بر این ها وعده «اَجْرَ کَرِیم» که پاداشی است عظیم که جز خدا نمی داند، نیز می دهد.

شرایط دهگانه انفاق در راه خدا

تعبیر به «قَرْضًا حَسَنًا» در آیه فوق، اشاره ای به این حقیقت است که وام دادن، انواع و اقسامی دارد که بعضی را «وام نیکو» و بعضی را «وام کم ارزش و یا حتی بی ارزش» می توان شمرد . قرآن مجید شرایط وام نیکو در برابر خداوند یا به تعبیر دیگر، «انفاق ارزشمند» را در آیات مختلف بیان کرده است و بعضی از مفسران از جمع آوری آن ، ده شرط استفاده کرده اند ؛

❧ ۱ - از بهترین قسمت مال انتخاب شود، نه از اموال کم ارزش؛ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَ...» ای کسانی که ایمان آورده اید! از اموال پاکیزه ای که به دست آورده اید، یا از زمین برای شما خارج ساخته ایم، انفاق کنید و به سراغ قسمت های ناپاک برای انفاق نروید ، در حالی که خودتان حاضر نیستید آن ها را بپذیرید، مگر از روی اغماض و بدانید خداوند بی نیاز و شایسته ستایش است » (۲۶۷ / بقره).

❧ ۲ - از اموالی که مورد نیاز انسان است ، باشد ، چنان که می فرماید : «وَيُؤْثِرُونَ عَلَى

أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ : آنها دیگران را بر خود مقدم می‌دارند ، هر چند شخصاً شدیداً نیازمند باشند « (۹ / حشر) .

❧ ۳- به کسانی انفاق کند که سخت به آن نیازمند هستند و اولویت‌ها را در نظر گیرد ؛ «لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ: انفاق شما (مخصوصاً) بر ای نیازمندانی باشد که در راه خدا در محاصره قرار گرفته‌اند» (۲۷۳ / بقره) .

❧ ۴- انفاق اگر پنهانی باشد ، بهتر است ؛ «وَأِنْ تُخْفُوهَا وَتُغْطُوهَا الْفُقَرَاءُ فَهِيَ خَيْرٌ لَكُمْ: هرگاه آنها را مخفی ساخته و به نیازمندان بدهید ، برای شما بهتر است» (۲۷۱ / بقره) .

❧ ۵- هرگز منت و آزاری با آن همراه نباشد ؛ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! انفاق‌های خود را بامنت و آزار ، باطل نکنید» (۲۶۴ / بقره) .

❧ ۶- انفاق ، باید توأم با اخلاص و خلوص نیت باشد ؛ «يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ: کسانی که اموالشان را برای جلب خشنودی خداوند ، انفاق می‌کنند» (۲۶۵ / بقره) .

❧ ۷- آنچه را انفاق می‌کند ، کوچک و کم‌اهمیت بشمرد ، هر چند ظاهراً بزرگ باشد ؛

« وَ لَا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ: به هنگام انفاق، منت نگذار و آن را بزرگ شمار» (۶ / مدثر).

۸- از اموالی باشد که به آن دل بسته است و مورد پسند و علاقه او است؛ «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ: هرگز به حقیقت نیکوکاری نمی‌رسید، مگر این‌که از آنچه دوست دارید، انفاق کنید» (۹۲ / آل عمران).

۹- هرگز خود را مالک حقیقی تصور نکند، بلکه خود را واسطه‌ای میان خالق و خلق بداند «وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ: انفاق کنید از آنچه خداوند، شما را نماینده خود در آن قرار داده است» (۷ / حدید).

۱۰- و قبل از هر چیز باید انفاق از اموال حلال باشد، زیرا خداوند فقط آن را می‌پذیرد؛ «إِنَّمَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ: خداوند تنها از پرهیزگاران قبول می‌کند» (۲۷ / مائده).
و در حدیث آمده است که پیامبر فرمود: «لَا يَقْبَلُ اللَّهُ صَدَقَةً مِنْ غُلُولٍ: خداوند هیچ‌گاه انفاقی را که از طریق خیانت است، نمی‌پذیرد».
آن‌چه گفته‌شد، در واقع قسمت مهمی از اوصاف و شرایط لازم است، ولی منحصر به این‌ها

نیست و بادقت و تأمل در آیات و روایات اسلامی، به شرایط دیگری نیز می‌توان دست یافت. ضمناً آن‌چه گفته شد، بعضی از شرایط «واجب» محسوب می‌شود (مانند عدم منت و آزار و تظاهر) و بعضی از شرایط «کمال» است (مانند ایثار به نفس در موقع حاجت خویشتن) که عدم وجود آن ارزش انفاق را از میان نمی‌برد، هرچند در سطح اعلا قرار ندارد. و نیز آن‌چه گفته شد، گرچه در مورد انفاق (وام به خداوند) بود، ولی بسیاری از آن‌ها در مورد وام‌های معمولی نیز صادق است و به اصطلاح از شرایط لازم یا شرط کمال «قرض الحسنه» می‌باشد.

درباره اهمیت «انفاق در راه خدا»، شرح مبسوطی ذیل آیه ۲۶۱ تا ۲۶۷ سورة بقره، آورده شده است (جلد ۲ تفسیر نمونه، صفحه ۲۳۲ تا ۲۵۷).
 ﴿۱۲﴾ يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَىٰ نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ
 (این پادشاه بزرگ) در روزی است که مردان و زنان بالیمان را می‌نگری که نورشان پیش رو

و در سمت راستشان به سرعت حرکت می‌کند (و به آنها می‌گویند: بشارت باد بر شما امروز به باغ‌هایی از بهشت که نه‌ها زیر درختانش جاری است، جاودانه در آن خواهید ماند و این پیروزی بزرگ است).

گرچه مخاطب در این جا پیامبر است، ولی مسلماً دیگران هم این صحنه را می‌بینند، اما چون شناسایی مؤمنان برای پیامبر لازم است تا آنها را مورد تفقد بیشتری قرار دهد، با این نشانه آنها را به خوبی می‌شناسد. گرچه مفسران درباره این «نور» احتمالات متعددی داده‌اند، ولی روشن است که منظور از آن تجسم نور ایمان است، چون تعبیر به «نُورُهُمْ» (نور مردان و زنان بالیمان) شده است و جای تعجب نیست، چراکه در آن روز عقاید و اعمال انسان‌ها تجسم می‌یابد، ایمان که همان نور هدایت است، به صورت روشنایی و نور ظاهری مجسم می‌گردد و کفر که تاریکی مطلق است، به صورت ظلمت ظاهری مجسم می‌گردد. تعبیر به «يُنْشَعِی» از ماده «سعی» به معنی حرکت سریع، دلیل بر این است که خود

مؤمنان نیز با سرعت راه محشر را به سوی بهشت و کانون سعادت جاویدان می‌پیمایند، زیرا حرکت سریع نور آنها جدا از حرکت سریع خودشان نیست. از سوی دیگر بدون شک این نور الهی چون از ایمان و عمل صالح برمی‌خیزد، با تفاوت مراتب ایمان و عمل صالح مردم، متفاوت است، آنها که ایمانی قوی‌تر دارند، نورشان فاصله زیادی را روشن می‌سازد و آنها که مرتبه ضعیف‌تری دارند، از نور کمتری برخوردارند، تا آنجا که نور بعضی، تنها نوک انگشتان پای آنها را روشن می‌سازد، چنان‌که در تفسیر «علی بن ابراهیم» ذیل آیه مورد بحث اشاره شده است که: «يُقَسَّمُ النُّورُ بَيْنَ النَّاسِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى قَدَرِ اِيْمَانِهِمْ: نور در میان مردم در روز قیامت به اندازه ایمانشان تقسیم می‌شود».^(۱)

در این جا است که به احترام آنها، این ندا از فرشتگان برمی‌خیزد که: «بشارت باد بر شما امروز. باغ‌هایی از بهشت که نهرها زیر درختانش جاری است» (بُشْرَاكُمْ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ

۱- «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۲۴۱، حدیث ۶۰.

تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ).

« جاودانه در آن خواهید ماند و این پیروزی و دستگاری بزرگی است » (خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ

الْفَوْزُ الْعَظِيمُ).

يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُم بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ
 روزی که مردان و زنان منافق به مؤمنان می گویند: نظری به ما بکنید تا از نور شما شعله ای بگیریم ، به آنها گفته می شود : به پشت سر خود بازگردید و کسب نور کنید ، در این هنگام دیواری میان آنها زده می شود که دری دارد ، درونش رحمت است و برونش عذاب .

اما منافقان که در تاریکی وحشتناک کفر و نفاق و گناه قرار گرفته اند ، در این هنگام فریادشان بلند می شود و ملتمسانه از مؤمنان تقاضای نور می کنند ، اما

چیزی جز جواب منفی نمی‌شنوند .

« نَقْتَبِسْ » در اصل از ماده « قَبَسَ » به معنی گرفتن شعله‌ای از آتش است ، سپس به نمونه‌گیری‌های دیگر نیز اطلاق می‌شود .

منظور از جمله « أَنْظُرُونَا » این است که به ما نگاه کنید تا از نور صورت شما بهره گیریم و راه خود را پیدا کنیم ، یا این‌که نظر لطف و محبتی به ما بیفکنید و سهمی از نور خود به ما دهید ، این احتمال نیز وجود دارد که منظور از آن ، انتظارکشیدن باشد ، یعنی کمی مهلت دهید تا ما هم به شما برسیم و در پرتو نورتان راه را پیدا کنیم . اما به هر حال پاسخی که به آن‌ها گفته می‌شود، این است که این‌جا جای تحصیل نور نیست، می‌بایست آن را از دنیایی که پشت سر گذاشتید ، از طریق ایمان و عمل صالح ، به دست می‌آوردید، اما دیگر گذشته و دیر شده است .

« در این هنگام ناگهان دیواری در میان این دو گروه زده می‌شود که دری دارد »
(فَضْرَبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بُابٌ) .

ولی دو طرف این دیوار عظیم یا این در ، کاملاً باهم متفاوت است «درونش رحمت است و بیرونش عذاب» (بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ). «سُور» در لغت به معنی دیواری است که در گذشته برای حفاظت به دور شهرها می کشیدند و در فارسی از آن تعبیر به «بارو» می شود و در فواصل مختلف نیز برج هایی برای محافظان و نگهبانان داشت و لذا مجموعاً تعبیر به «برج و بارو» می کردند . قابل توجه این که می گوید: «درون آن رحمت و برون آن عذاب است» یعنی مؤمنان مانند ساکنان شهر در درون این باغ هستند و منافقان همچون بیگانگان در قسمت بیابانی قرار دارند، قبلاً نیز آن ها در یک جامعه و در کنار هم زندگی می کردند، اما دیواری عظیم از اعتقادات و اعمال مختلف آن ها را از یکدیگر جدا می کرد ، در قیامت نیز همین معنی مجسم می گردد . اما این «در» برای چیست ؟ ممکن است برای این باشد که منافقان از این در ، نعمت های بهشتی را ببینند و حسرت ببرند ، یا این که افرادی که کمتر آلوده اند ، پس از اصلاح از آن بگذرند و در کنار مؤمنان قرار گیرند .

﴿۱۴﴾ يُنَادُوا بِهِمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَتَرَبَّصْتُمْ وَارْتَبْتُمْ وَغَرَّتْكُمُ الْأَمَانِيُّ حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَغَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ

آنها را صدا می‌زنند که مگر ما با شما نبودیم؟ می‌گویند: آری، ولی شما خود را به هلاکت افکندید و انتظار (مرگ پیامبر را) کشیدید و (در همه چیز) شک و تردید داشتید و آرزوهای دور و دراز شما را فریب داد تا فرمان خدا فرارسید و شیطان شما را در برابر خداوند فریب داد.

«فَتَنْتُمْ» از ماده «فَتَنَ» به معانی مختلفی آمده: آزمایش و امتحان، فریب، بلا و عذاب، بت‌پرستی و ضلالت و گمراهی و شرک و این جابیشتر دو معنی گمراهی و شرک، مناسب است. «تَرَبَّصْتُمْ» از ماده «تَرَبَّصَ» در اصل به معنی انتظار کشیدن است، خواه انتظار بلا و مصیبت باشد، یا فراوانی و نعمت و در این جا بیشتر مناسب انتظار مرگ پیامبر و برچیده شدن اسلام یا انتظار کشیدن به معنی تعلل ورزیدن در توبه از گناه و انجام هرگونه کار خیر است.

«وَأُزَيِّنْتُمْ» از ماده «رَبَّ» به هرگونه شک و تردید که بعداً پرده از روی آن برداشته می شود، اطلاق می گردد و در این جا بیشتر مناسب با شک در قیامت و یا حقانیت قرآن است.

عوامل پنجگانه انحراف منافقین

اما این دیوار چنان نیست که مانع عبور صدا باشد لذا در آیه بعد می افزاید :
 «أَنهَاراً صَدَا مِی زَنَدَ کِه مَکَر بَا شَمَا بُودِیم» (يُنَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ)؟
 هم در دنیا با شما در یک جامعه می زیستیم و هم در این جا در کنار شما بودیم ، چه شد که ناگهان از ما جدا شدید و به رُوح و رحمت الهی رفتید و ما را در چنگال عذاب رها کردید؟
 آن ها در پاسخ می گویند : «آری با هم بودیم» (قَالُوا بَلَى) .
 در همه جا با هم بودیم ، در کوچه و بازار ، در سفر و حضر ، گاه همسایه هم بودیم و یا حتی گاه در یک خانه زندگی می کردیم ولی از نظر مکتب و عقیده و عمل ، فرسنگ ها با هم فاصله داشتیم ، شما خط خود را از ما جدا کرده بودید و در اصول و فروع از حق بیگانه بودید .
 سپس می افزایند : «شما گرفتار خطاهای بزرگی بودید» ، از جمله :

- ❧ ۱ - « شما خود را به واسطهٔ پیمودن طریق کفر فریب دادید و هلاک کردید » (وَ لَکِنَّکُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَکُمْ) .
- ❧ ۲ - « پیوسته در انتظار مرگ پیامبر و نابودی مسلمین و بر چیده شدن اساس اسلام بودید » (وَتَرَبَّصْتُكُمْ) .
به علاوه در انجام هر کار مثبت و هر حرکت صحیح ، حالت صبر و انتظار داشتید و تعلل می نمودید .
- ❧ ۳ - « پیوسته در امر معاد و رستخیز و حقانیت دعوت پیامبر و قرآن ، شک و تردید داشتید » (وَ اِرْتَبْتُمْ) .
- ❧ ۴ - « همواره گرفتار آرزوهای دور و دراز بودید ، آرزوهایی که هرگز دست از سر شما برنداشت تا فرمان خدا دایر بر مرگتان فراسید » (وَ غَرَّکُمُ الْأَمَانِيُّ حَتَّى جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ) .
این آرزوها لحظه ای مجال تفکر صحیح به شما نداد ، غرق رؤیاها و پندارها بودید و در عالمی از وهم و خیال زندگی می کردید و آرزوی وصول به شهوات و اهداف مادی بر شما چیره بود .
- ❧ ۵ - « از همهٔ این ها گذشته شیطان فریبکار (که پایگاهش را در وجودتان محکم کرده بود) شمارا در برابر خداوند فریب داد » (وَ غَرَّکُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ) .
او با وسوسه ها شما را مغرور کرد ، گاه دنیا را در برابر تان ، "نقد و جاودانه" جلوه داد و

گاه قیامت را یک " حلوای نسیه " قلمداد کرد ، گاهی شما را به لطف و رحمت الهی مغرور می‌کرد و گاه اصلاً وجود خداوند بزرگ را زیر سؤال می‌برد .

این عوامل پنجگانه دست به دست هم دادند و خط شما را به کلی از ما جدا کردند .

﴿ ۱۵ ﴾ **فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَأْوِيكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلِيكُمْ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ**

لذا امروز از شما غرامتی پذیرفته نمی‌شود و نه از کافران و جایگاهتان آتش است و همان

سرپرستان می‌باشد و چه بد جایگاهی است .

معمولاً انسان‌ها برای نجات از چنگال مجازات و کیفر در دنیا یا متوسل به غرامت

مالی می‌شوند و یا از نیروی یاور و شفיעی کمک می‌طلبند ، ولی در آن‌جا هیچ‌یک از

این دو برای منافقان و کافران وجود ندارد .

به این ترتیب قرآن روشن می‌کند که تنها وسیله نجات در آن روز ، ایمان و عمل صالح

است ، حتی دایره شفاعت محدود به کسانی است که سهمی از این دو داشته باشند ، نه

بیگانگان مطلق و آنها که پیوندهای خود را به کلی از خدا و اولیاء الله بریده‌اند .
 ﴿۱۶﴾ أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ

آیا وقت آن نرسیده است که دل‌های مؤمنان در برابر ذکر خدا و آنچه از حق نازل شده است ، خاشع گردد؟ و مانند کسانی نباشند که قبلاً به آنها کتاب آسمانی داده شد، سپس زمانی طولانی بر آنها گذشت و قلب‌های آنها قساوت پیدا کرد و بسیاری از آنها گنهکارند .

غفلت و بی خبری تاکی ؟

«يَأْنِ» از ماده «أَنَى» و از ماده «إِنَّا» و از ماده «أَنَا» به معنی نزدیک شدن و حضور وقت چیزی است .

«تَخْشَعَ» از ماده «خشوع» به معنی حالت تواضع و ادب جسمی و روحی است که در برابر

حقیقت مهم یا شخص بزرگی به انسان دست می دهد .

روشن است یاد خداوند اگر در عمق جان قرار گیرد و نیز شنیدن آیاتی که بر پیامبر نازل شده است ، هرگاه به درستی تدبر شود ، باید مایه خشوع گردد ، ولی قرآن گروهی از مؤمنان را در این جا سخت ملامت می کند که چرا در برابر این امور خاشع نمی شوند ؟ و چرا همچون بسیاری از امت های پیشین گرفتار غفلت و بی خبری شده اند ؟ همان غفلتی که نتیجه آن قساوت دل است که ثمره اش فسق و گناه است .

آیاتنها به ادعای ایمان قناعت کردن و از کنار این مسائل مهم به سادگی گذشتن و تن به زندگی مرفه سپردن، درناز و نعمت زیستن و دایم مشغول عیش و نوش بودن، با ایمان، سازگار است؟ جمله « طَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ » (زمان بر آنها طولانی شد) ممکن است اشاره به فاصله زمانی میان آنها و پیامبرانشان باشد و یا طول عمر و درازی آرزوها و یا عدم نزول عذاب الهی در زمان طولانی و یا همه این ها ، چراکه هر یک می تواند عاملی برای غفلت و قساوت و آن هم سببی برای فسق و گناه گردد .

در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است : « لَا تُعَاجِلُوا الْأَمْرَ قَبْلَ بُلُوغِهِ فَتَنْدَمُوا وَ لَا يَطْوِلَنَّ عَلَيْكُمْ الْأَمَدُ فَتَقْسُوا قُلُوبُكُمْ : در هیچ کاری قبل از فرا رسیدن زمان آن عجله نکید که پشیمان می شوید و فاصله میان شما و حق ، نباید طولانی گردد که قلوب شما قساوت می یابد . » (۱)

در حدیث دیگری از زبان حضرت عیسی مسیح علیه السلام می خوانیم : « لَا تُكْثِرُوا الْكَلَامَ بِغَيْرِ ذِكْرِ اللَّهِ فَتَقْسُوا قُلُوبُكُمْ ، فَإِنَّ الْقَلْبَ الْقَاسِيَ بَعِيدٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَا تَنْظُرُوا فِي ذُنُوبِ الْعِبَادِ كَأَنَّكُمْ أَرْبَابٌ وَ انْظُرُوا فِي ذُنُوبِكُمْ كَأَنَّكُمْ عَبِيدٌ وَ النَّاسُ رَجُلَانِ : مُبْتَلَى وَ مُعَافَى ، فَارْحَمُوا أَهْلَ الْبَلَاءِ وَ احْمَدُوا اللَّهَ عَلَى الْعَافِيَةِ : بدون ذکر خداوند زیاد سخن مگوئید که موجب قساوت قلب است و قلب قساوت مند از خدا دور است و به گناهان بندگان همچون ارباب نسبت به بنده اش نگاه نکنید ، بلکه به گناهان خویش بنگرید همچون بنده ای در برابر مولی ، مردم دو دسته اند : گروهی مبتلا و گروهی اهل عافیت ، نسبت به مبتلایان

۱- «بحار الانوار» ، جلد ۷۸ ، صفحه ۸۳ ، حدیث ۱۵ .

ترحم کنید و خدا را بر عافیت سپاس گوید» (۱).

﴿۱۷﴾ **إِغْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ**
بدانید خداوند زمین را بعد از مرگ آن زنده می‌کند، ما آیات (خود) را برای شما بیان کردیم شاید اندیشه کنید.

زنده شدن قلب‌های مرده با ذکر الهی و پیدا کردن حیات معنوی در پرتو خشوع و خضوع در مقابل قرآن، شباهت زیادی به زنده شدن زمین‌های مرده به برکت قطرات حیاتبخش باران دارد.

در حقیقت این آیه هم اشاره‌ای است به زنده شدن زمین‌های مرده به وسیله باران و هم زنده شدن دل‌های مرده به وسیله ذکر الله و قرآن مجید که از آسمان وحی بر قلب پاک محمد نازل شده است و هر دو شایسته تدبیر و تعقل است.

در حدیثی از امام کاظم علیه السلام آمده است : « خداوند دل‌های مرده را به نور حکمت زنده می‌کند ، همان‌گونه که زمین‌های مرده را به باران‌های پربرکت » .^(۱)

﴿ ۱۸ ﴾ **إِنَّ الْمُصَّدِّقِينَ وَالْمُصَدِّقَاتِ وَأَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَاعَفُ لَهُمْ وَلَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ**

مردان و زنان انفاق‌کننده و آن‌ها که (از این طریق) به خدا قرض الحسنه دهند ، برای آن‌ها مضاعف می‌شود و پاداش پرارزشی دارند .

برخی احتمال داده‌اند که منظور از « قرض الحسنه به خداوند » در این آیه و آیات مشابه آن^(۲) به معنی وام دادن به بندگان است ، زیرا خدا نیازی به وام ندارد ، این بندگان مؤمن

۱- « بحار الانوار » ، جلد ۷۸ ، صفحه ۳۰۸ .

۲- ۲۴۵ / بقره ، ۱۱ / حدید ، ۱۷ / تغابن ، ۲۰ / مزمل .

هستند که نیاز به وام دارند ، ولی با توجه به سیاق آیات ، چنین به نظر می‌رسد که منظور از «قرض الحسنه» در همه این آیات ، همان «انفاق فی سبیل الله» است ، هرچند وام دادن به بندگان خدا نیز از افضل اعمال است و در آن حرفی نیست .

فاضل مقداد نیز در «کنز العرفان» اشاره به این معنی کرده ، هرچند آن را به همه اعمال صالح تفسیر می‌کند .^(۱)

افراد گنهکاری که با شنیدن آیه « اَلَمْ یَأْنِ ... » ، توبه کردند

آیه « اَلَمْ یَأْنِ لِلَّذِینَ اٰمَنُوْا... » از آیات تکان‌دهنده قرآن مجید است که قلب و روح انسان را در تسخیر خود قرار می‌دهد ، پرده‌های غفلت را می‌درد و فریاد می‌زند آیا موقع آن نرسیده است که قلب‌های باایمان در برابر ذکر خدا و از آنچه از حق نازل شده ، خاشع گردد ؟ و همانند کسانی نباشند که قبل از آن‌ها آیات کتاب آسمانی را دریافت داشتند ، اما بر اثر طول

۱- «کنز العرفان» ، جلد ۲ ، صفحه ۵۸ .

زمان ، قلب‌های آن‌ها به قساوت گرایید ؟

لذا در طول تاریخ ، افراد بسیار آلوده‌ای را می‌بینیم که با شنیدن این آیه ، چنان تکانی خوردند که در یک لحظه با تمام گناهان خود وداع گفتند و حتی بعضاً در صف زاهدان و عابدان قرار گرفتند ، از جمله سرگذشت معروف «فضیل بن عیاض» است . «فضیل» که در کتب رجال ، به‌عنوان یکی از راویان موثق از امام صادق علیه السلام و از زهاد معروف ، معرفی شده و در پایان عمر در جوار کعبه می‌زیست و همان‌جا در روز عاشورا بدرود حیات گفت ، در آغاز ، راهزن خطرناکی بود که مردم از او وحشت داشتند . روزی از نزدیکی یک آبادی می‌گذشت ، دخترکی را دید و به او علاقه‌مند شد . عشق سوزان دخترک ، فضیل را وادار کرد که شب هنگام از دیوار خانه او بالا رود و تصمیم داشت به هر قیمتی که شده ، به وصال او نایل گردد ، در این هنگام بود که در یکی از خانه‌های اطراف ، شخص بیداردلی مشغول تلاوت قرآن بود و به همین آیه رسیده بود : «الْمَ یَاْیْنَ لِلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا اَنْ تَخْشَعَ قُلُوْبُهُمْ لِذِکْرِ اللّٰهِ ...» این آیه همچون تیری بر قلب آلوده فضیل

نشست ، درد و سوزی در درون دل احساس کرد ، تکان عجیبی خورد ، اندکی در فکر فرورفت ، این کیست که سخن می گوید ؟ و به چه کسی این پیام را می دهد ؟ به من می گوید : « ای فضیل ! آیا وقت آن نرسیده است که بیدار شوی ، از این راه خطا برگردی ، از این آلودگی خود را بشویی و دست به دامن توبه زنی ؟ ناگهان صدای فضیل بلند شد و پیوسته می گفت : « بَلَىٰ وَاللَّهِ قَدْ آنَّ ، بَلَىٰ وَاللَّهِ قَدْ آنَّ : به خدا سوگند وقت آن رسیده است ، به خدا سوگند وقت آن رسیده است » .

او تصمیم نهایی خود را گرفته بود و با یک جهش برق آسا ، از صف آشفیا بیرون پرید و در صفوف سَعدا جای گرفت ، به عقب برگشت و از دیوار بام فرود آمد و به خرابه ای وارد شد که جمعی از کاروانیان آنجا بودند و برای حرکت به سوی مقصدی با یکدیگر مشورت می کردند ، می گفتند : فضیل و دار و دسته او در راهند ، اگر برویم ، راه را بر ما می بندند و ثروت ما را به غارت خواهند برد . فضیل تکانی خورد و خود را سخت ملامت کرد و گفت : « چه بد مردی هستم ، این چه شقاوت است که به من رو آورده ؟ در دل شب به قصد گناه از خانه بیرون آمده ام و قومی مسلمان از بیم من به کنج این خرابه گریخته اند » . روی به سوی آسمان کرد و با دلی

توبه کار این سخنان را بر زبان جاری ساخت : « اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ تَبْتُ اِلَیْكَ وَ جَعَلْتُ تَوْبَتِیْ اِلَیْكَ جَوَارَ بَیْتِكَ الْحَرَامِ : خداوند! من به سوی تو بازگشتم و توبه خود را این قرار می دهم که پیوسته در جوار خانه تو باشم ، خدایا! از بدکاری خود در رنجم و از ناکسی در فغانم ، درد مرا درمان کن ، ای درمان کننده همه دردها و ای پاک و منزّه از همه عیبها! ای بی نیاز از خدمت من و ای بی نقصان از خیانت من! مرا به رحمت ببخشای و مرا که اسیر بند هوای خویشم ، از این بند رهایی بخش! »

خداوند دعای او را مستجاب کرد و به او عنایت هافرمود و از آن جابازگشت و به سوی مکه آمد ، سالها در آنجا مجاور بود و از جمله اولیاء گشت . (۱)

﴿ ۱۹ ﴾ وَ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا بِاللّٰهِ وَ رُسُلِهِ اُولٰٓئِكَ هُمُ الصّٰدِقُوْنَ وَ الشّٰهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ اَجْرُهُمْ وَ نُورُهُمْ وَ الَّذِیْنَ كَفَرُوْا وَ كَذَّبُوْا بِآیٰتِنَا اُولٰٓئِكَ اَصْحَابُ الْجَحِیْمِ کسانی که به خدا و رسولانش ایمان آوردند ، آنها صدیقین و شهداء نزد پروردگارشان

هستند، بر آن‌ها است پاداش (اعمال) شان و نور (ایمان) شان و کسانی که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند، اصحاب دوزخند.

«صَدِيق» صیغه مبالغه از «صدق» و به معنی کسی است که سرتاپا راستی است، کسی که عملش، گفتارش را تصدیق می‌کند و نمونه کامل صداقت است. «شُهَدَاء» جمع «شهید» و از ماده «شهود» به معنی حضور توأم با مشاهده است، خواه با چشم ظاهر باشد یا چشم دل و اگر به گواه، شاهد یا شهید اطلاق می‌شود، به خاطر حضور و مشاهده صحنه است، همان‌گونه که اطلاق این واژه بر «شهیدان راه خدا»، به خاطر حضورشان در میدان جهاد است.

اما در آیه مورد بحث، ممکن است به معنی شهادت بر اعمال بوده باشد، همان‌گونه که از آیات دیگر قرآن استفاده می‌شود که پیامبران، گواه اعمال امت‌های خود هستند و پیامبر اسلام

گواه بر آن‌ها و بر امت اسلامی است و مسلمانان نیز شاهد و گواه بر اعمال مردمند^(۱). بنابراین مقام «شهداء» (گواهان بر اعمال) مقام والایی است که برای افراد باایمان است. بعضی نیز احتمال داده‌اند که «شهداء» در این جا به همان معنی شهیدان راه خدا است، یعنی افراد مؤمن، اجر و پاداش شهیدان را دارند و به منزله شهداء محسوب می‌شوند، لذا در روایتی آمده است: کسی خدمت امام صادق علیه السلام آمد و عرض کرد: «أَدْعُ اللَّهَ أَنْ يَرْزُقَنِي الشَّهَادَةَ: از خدا بخواه که شهادت را به من روزی کند». امام علیه السلام فرمود: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ شَهِيدٌ وَقَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ: مؤمن، شهید است، سپس همین آیه را قرائت فرمود»^(۲).

-
- ۱- برای کسب اطلاعات بیشتر به جلد ۱۴ تفسیر نمونه، ذیل آیه ۷۸ سورة حج و نیز جلد ۳، ذیل آیه ۴۱ سورة نساء مراجعه نمایید.
- ۲- «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۲۴۴.

به هر حال خداوند مؤمنان راستین را در این جا به دو وصف ، توصیف می کند ؛ نخست وصف « صدیق » و دیگری « شهید » و این نشان می دهد که منظور از مؤمنان در آیه مورد بحث ، مقام بالایی از ایمان است وگرنه یک مؤمن عادی چگونه می تواند این دو وصف را به خود اختصاص دهد ؟

﴿ ۲۰ ﴾ **إِعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُوَ زِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ**

بدانید زندگی دنیا، تنها بازی و سرگرمی و تجمل پرستی و تفاخر در میان شما و افزون طلبی در اموال و فرزندان است، مانند بارانی که محصولش کشاورزان را در شگفتی فرومی برد، سپس خشک می شود، به گونه ای که آن را زرد رنگ می بینی ، سپس تبدیل به کاه می شود و در آخرت ، یا عذاب شدید است یا مغفرت و رضای الهی و (به هر حال) زندگی دنیا چیزی جز متاع غرور نیست .

دوران پنجگانهٔ عمر انسان

« غفلت » ، « سرگرمی » ، « تجمل » ، « تفاخر » و « تکاثر » دوران‌های پنجگانهٔ عمر انسان را به شرح زیر تشکیل می‌دهند :

❧ ۱ - مرحلهٔ « کودکی » است که زندگی در هاله‌ای از غفلت و بی‌خبری و لعب و بازی فرومی‌رود (لَعِبٌ) .

❧ ۲ - مرحلهٔ « نوجوانی » که در آن سرگرمی جای بازی را می‌گیرد و در این مرحله ، انسان به دنبال مسائلی است که او را به خود سرگرم سازد و از مسائل جدی دور دارد (لَهْوٌ) .

❧ ۳ - مرحلهٔ « جوانی » و شور و عشق و تجمل‌پرستی (زینةٌ) .

❧ ۴ - مرحلهٔ « توجه به کسب مقام و فخر » (تَفَاخُورٌ) .

❧ ۵ - مرحلهٔ « توجه به افزایش مال و نفقات و جمع‌آوری ثروت » (تَكَاثُرٌ) .

مراحل نخستین ، تقریباً بر حسب سنین عمر مشخص است ولی مراحل بعد در افراد ، کاملاً متفاوت می‌باشد و بعضی از آن‌ها مانند مرحلهٔ تکاثر اموال ، تا پایان عمر ادامه دارد ،

هرچند بعضی معتقدند که هر دوره‌ای از این دوره‌های پنجگانه ، هشت سال از عمر انسان را می‌گیرد و مجموعاً به چهل سال بالغ می‌گردد و هنگامی که به این سن رسید ، شخصیت انسان ، تثبیت می‌گردد .

این امر نیز کاملاً ممکن است که بعضی از انسان‌ها شخصیتشان در همان مرحله اول و دوم متوقف گردد و تا پیری در فکر بازی و سرگرمی و معرکه‌گیری باشند و یا در دوران تجمل‌پرستی متوقف گردد و فکر و ذکرشان تا دم مرگ ، فراهم کردن خانه و مرکب و لباس زینتی باشد ، این‌ها کودکانی هستند در سن کهولت و پیرانی هستند با روحیه کودک . سپس با ذکر یک مثال آغاز و پایان زندگی دنیا را در برابر دیدگان انسان‌ها مجسم ساخته ، می‌فرماید : « كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا » . « كُفَّار » در این‌جا به معنی افراد بی‌ایمان نیست ، بلکه به معنی کشاورزان است ، زیرا کفر در اصل به معنی پوشاندن است و چون کشاورز ، بذرافشانی کرده و آن را زیر خاک می‌پوشاند ، از این رو به او « کافر » می‌گویند .

« يَهْبِجُ » از ماده « هيجان » در لغت به دو معنی آمده است ؛ یکی خشک شدن گیاه و دیگری به حرکت درآمدن و جوش و خروش . ممکن است این دو معنی به یک ریشه بازگردد ، زیرا هنگامی که گیاه خشک شد ، آمادۀ جدایی و پراکندگی و حرکت و جوش و خروش می شود .

« حُطَام » از ماده « حَطَمَ » به معنی شکستن و خرد کردن است و به اجزای پراکنده کاه ، « حُطَام » گفته می شود که همراه تندباد به هرسو می دود . آری مراحل را که انسان در طی هفتادسال یا بیشتر طی می کند، در چندماه در گیاهان ظاهر می شود و انسان می تواند بر لب کشتزار بنشیند و گذشت عمر و آغاز و پایان آن را در دیداری کوتاه بنگرد .

سپس به بازده عمر و نتیجه و محصول نهایی آن پرداخته و می افزاید : « وَ فِي الْآخِرَةِ ... إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ » .

« مَتَاع » به معنی هرگونه وسایل بهره گیری است ، بنابراین جمله « دنیا ، متاع غرور

است» ، مفهومش این است که وسیله و ابزاری است برای فریبکاری ، فریب دادن خویشتن و فریب دادن دیگران و البته این در مورد کسانی است که دنیا را هدف نهایی قرار می دهند و به آن دل می بندند و بر آن تکیه می کنند و آخرین آرزویشان وصول به آن است ، اما اگر مواهب این جهان مادی، وسیله ای برای وصول به ارزش های والای انسانی و سعادت جاودان باشد، هرگز دنیا نیست، بلکه مزرعه آخرت و پلی برای رسیدن به آن هدف های بزرگ است . اما اگر این مواهب مادی ، تغییر جهت دهند و نردبانی برای رسیدن به اهداف الهی گردند ، سرمایه هایی می شوند که خدا آن ها را از مؤمنان می خرد و بهشت جاویدان و سعادت ابدی به آن ها می بخشد : « إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ ... » (۱۱۱ / توبه) .

بدیهی است توجه به دنیا و مواهب آن به عنوان یک «گذرگاه» یا یک «قرارگاه» ، دو جهت گیری مختلف به انسان می دهد که در یکی وسیله بیداری و آگاهی و ایثار و فداکاری و برادری و گذشت و در دیگری مایه نزاع و فساد و تجاوز و بیدادگری و طغیان و غفلت است.

«عُرُور» در اصل از ماده «عُر» به معنی اثر ظاهری چیزی است ، سپس به حالت غفلت ، اطلاق شده است که در ظاهر، انسان هوشیار است اما در حقیقت بی خبر است و به معنی فریب و نیرنگ نیز استعمال می شود .

مقام صدّ یقین و شهداء

در قرآن مجید جمعی از پیامبران بزرگ و مانند آنان به عنوان « صدّیق » توصیف شده اند ، از جمله « ابراهیم » علیه السلام : « إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا » (۴۱ / مریم) ، درباره « ادريس » پیامبر بزرگ خدا نیز همین تعبیر آمده است (۵۶ / مریم) و در مورد « مریم » ، مادر گرامی حضرت عیسی مسیح علیه السلام نیز می خوانیم : « وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ » (۷۵ / مائده) . و در بعضی از آیات قرآن « صِدِّیقین » همردیف پیامبران ذکر شده اند ، چنانکه در آیه ۶۹ سوره نساء می خوانیم : « کسی که خدا و پیامبر را اطاعت کند ، (در قیامت) همنشین کسانی خواهد بود که خدا نعمتش را بر آنها تمام کرده ، از پیامبران و صدّیقین و شهداء و صالحین ، و آنها رفیق های خوبی هستند » . و اما « شهداء » چنانکه گفتیم ، گاه به معنی گواهان بر اعمال و گاه به

معنی شهیدان راه خدا است و در آیه مورد بحث ، جمع میان هر دو نیز ممکن است . البته «شهید» در فرهنگ اسلامی منحصر به کسانی نیست که در میدان جهاد کشته می‌شوند ، هرچند آن‌ها از روشن‌ترین مصادیق آن هستند ، بلکه تمام کسانی که عقیده حق دارند و در مسیر حق گام برمی‌دارند و در همین راه از دنیا می‌روند ، طبق روایات اسلامی در زمره شهداء هستند .

در حدیثی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم که فرمود : « آن‌کس از شما که به مسئله ولایت ، آشنا باشد و در انتظار ظهور مهدی علیه السلام به سربرد و خود را آماده (حکومت عدل جهانی او) سازد ، مانند کسی است که با مهدی آل محمد باسلاحش جهاد کرده باشد ، سپس فرمود : بلکه به خدا سوگند مانند کسی است که همراه رسول الله باسلاحش جهاد کرده باشد ، سپس فرمود : بلکه به خدا سوگند مانند کسی است که همراه رسول الله و در خیمه او شهید شده باشد . سپس افزود : درباره شما آیه‌ای از قرآن نازل شده است ، راوی می‌گوید : کدام آیه فدایت شوم ؟ فرمود : این سخن خداوند که می‌فرماید : آن‌ها که ایمان به خدا و فرستادگانش آورده‌اند ، صدیقین و شهداء نزد پروردگارشان هستند ... سپس افزود : به این

ترتیب به خدا سوگند شما هم صدیقین و هم شهداء نزد پروردگارتان هستید» (۱)
 این سخن را با حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام پایان می دهیم: در آن هنگام که گروهی
 از یارانش برای فرارسیدن وقت جهاد و شهادت در راه خدا بی تاب می کردند، این جمله را
 فرمود: «به آن چیزی که خداوند عجله در آن روا نداشته است، تعجیل نکنید، چرا که هرکس از شما در بستر
 بمیرد، ولی معرفت حق پروردگار و حق پیامبر و اهل بیتش را داشته باشد، شهید مرده است» (۲)

﴿۲۱﴾ سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ أُعِدَّتْ
 لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ
 ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ

بریکدیگر سبقت گیرید برای رسیدن به مغفرت پروردگارتان و بهشتی که پهنه آن مانند

۱- «مجمع البیان»، جلد ۹، صفحه ۲۳۸.

۲- «نهج البلاغه»، خطبه ۱۹۰.

پهنه آسمان و زمین است و آماده شده برای کسانی که به خدا و رسولانش ایمان آورده‌اند، این فضل الهی است، به هر کس بخواهد، می‌دهد و خداوند صاحب فضل عظیم است.

یک مسابقه بزرگ معنوی

در حقیقت مغفرت پروردگار، کلید بهشت است، همان بهشتی که پهنه آسمان و زمین را فرامی‌گیرد و از هم‌اکنون آماده برای پذیرایی مؤمنان است، تا کسی نگوید که بهشت نسیه است و برنسیه نباید دل نهاد، گرچه به فرض نسیه بود، از هر نقدی، نقدتر محسوب می‌شد، زیرا از سوی خدایی وعده داده شده که قادر بر همه چیز است، تا چه رسد به این که کاملاً نقد و الآن موجود است.

«عَرَض» در این جا مقابل «طول» نیست، آن چنان که بعضی از مفسران گفته‌اند و به دنبال آن در جستجوی طول چنان بهشتی هستند که عرضش همچون آسمان و زمین است و از این نظر به زحمت افتاده‌اند، بلکه «عَرَض» در این گونه استعمالات به معنی وسعت است،

مانند تعبیر «پهنه» در فارسی، مثلاً پهنه دشت به معنی وسعت صحرا است. تعبیر به «مغفرت» و آمرزش قبل از بشارت به بهشت، اشاره لطیفی به این حقیقت است که تا انسان از گناه، پاک نشود، لایق ورود به بهشت و جوار قرب پروردگار نخواهد بود. این نکته نیز شایسته توجه است که پیشی گرفتن به سوی مغفرت پروردگار، از طریق اسباب آن است، مانند «توبه» و «جبران طاعات فوت شده» و اصولاً اطاعت پروردگار، پرهیز از معاصی است.

و اگر در بعضی از احادیث یا تفاسیر، روی بعضی از واجبات و مستحبات تکیه شده است، مانند «پیشی گرفتن در صف اول جماعت» و یا «صف اول در جهاد» و یا «تکبیر الاحرام با امام جماعت» و یا «نماز اول وقت»، به خاطر ذکر مثال یا بیان مصداق روشن است و چیزی از گستردگی مفهوم آیه نمی‌کاهد. و در پایان آیه می‌افزاید: «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ...»، یقیناً آن چنان بهشت گسترده با مواهب عظیمش، چیزی نیست که انسان با این اعمال ناچیز به آن برسد و این تنها فضل و رحمت و لطف الهی است

که آن پاداش عظیم را در مقابل این قلیل قرار داده است و از او نیز جز این انتظار نیست .
چراکه پاداش‌ها همیشه به مقیاس اعمال نیست ، بلکه به مقیاس کرم ، پاداش‌دهنده است .
(۲۲) مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ
نَبْرَاهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ

هیچ مصیبتی در زمین و نه در وجود شماروی نمی‌دهد ، مگر این که همه آن‌ها قبل از
آن که زمین را بیافرینیم ، در لوح محفوظ ، ثبت است و این امر برای خداوند آسان است .

مصیبت‌های دوگانه‌ای که گریبانگیر انسان‌ها می‌شود

مصائبی که در زمین رخ می‌دهد همچون زلزله‌ها ، سیل‌ها ، طوفان‌ها و آفات مختلف و همچنین
مصائبی که در نفوس انسان‌ها واقع می‌شود ، مانند مرگ و میرها و انواع حوادث دردناکی که
دامان انسان‌را می‌گیرد ، همه آن‌ها از قبل مقدر شده است و در لوح محفوظ ^(۱) ، ثبت است .

۱- «لوح محفوظ» ، علم بی‌پایان خدا و یا صفحه جهان خلقت است .

ولی باید توجه داشت که مصائبی که در این آیه به آن اشاره شده ، تنها مصائبی است که به هیچ وجه قابل اجتناب نیست و مولود اعمال انسانها نمی باشد . شاهد این سخن آن که در آیه ۳۰ سوره شوری می خوانیم: « وَ مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كُنْتُمْ آئِدِيكُمْ وَ يَغْفُوا عَنْ كَثِيرٍ : هر مصیبتی به شما رسد ، به خاطر اعمالی است که انجام داده اید و بسیاری رانیز عفو می کند » .

با توجه به این که آیات ، یکدیگر را تفسیر می کنند ، هنگامی که این دو آیه در برابر هم قرار گیرد ، نشان می دهد مصائبی که دامنگیر انسان می شود ، بر دو گونه است : مصائبی که مجازات و کفاره گناهانش است و بسیارند ، ظلم ها ، بیدادگری ها ، خیانت ها ، انحرافات و ندانم کاری ها و امثال آن ، سرچشمه بسیاری از مصائب خود ساخته ما است . ولی بخشی از مصائب است که ما هیچ گونه نقشی در آن ها نداریم و به صورت یک امر حتمی و اجتناب ناپذیر ، دامن فرد یا جامعه ای را می گیرد . حساب این دو از هم جدا است و لذا بسیاری از انبیاء ، اولیاء و صلحاء گرفتار این گونه مصائب می شدند . این مصائب فلسفه دقیقی

دارد که در بحث‌های خداشناسی و عدل الهی و مسأله آفات و بلاها به آن اشاره کرده‌ایم .
 بحث مشروح‌تری در این زمینه ذیل آیه ۳۰ سورة شوری (جلد ۲۰ تفسیر نمونه
 صفحه ۴۴۰) مطرح شده است .

﴿۲۳﴾ لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَيْكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ
 این به خاطر آن است که برای آنچه از شما فوت شده ،تأسف نخورید و به آنچه
 به شما داده است، دل بسته و شادمان نباشید و خداوند هیچ متکبر فخر فروشی را دوست ندارد.

دلیل بروز مصیبت‌های حتمی

این دو جمله کوتاه در حقیقت یکی از مسائل پیچیده فلسفه آفرینش را حل می‌کند ،
 چراکه انسان همیشه در جهان هستی با مشکلات و گرفتاری‌ها و حوادث ناگواری روبرو
 است و غالباً از خود سؤال می‌کند : با این‌که خداوند مهربان و کریم و رحیم است ، این
 حوادث دردناک برای چیست ؟
 قرآن می‌گوید : «هدف این بوده که شما دل بسته و اسیر زرق و برق این جهان نباشید» .

منظور این بوده که موقعیت این گذرگاه و پلی که نامش دنیا است و نیز موقعیت خودتان در این جهان را گم نکنید ، دلباخته و دلدادۀ آن نشوید و آن را جاودانه نپندارید که این دلبستگی فوق‌العاده ، بزرگترین دشمن سعادت شما است ، شما را از یاد خدا غافل می‌کند و از مسیر تکامل بازمی‌دارد .

این مصائب زنگ بیدارباشی است برای غافلان و شلاقی است بر ارواح خفته ، رمزی است از ناپایداری جهان و اشاره‌ای است به کوتاه بودن عمر این زندگی . این بدان معنی نیست که انسان به مواهب الهی در این دنیا ، پشت پا بزند و یا از آنها بهره نگیرد ، مهم این است که اسیر آن نگردد و آن را هدف و بهره اصلی خود نشمرد . « مُخْتَال » از ماده « خیال » گرفته شده و به معنی متکبر است ، زیرا تکبر از خیال فضیلت و پندار برتری بر دیگران ، پیدا می‌شود و « فَخْر » صیغه مبالغه از ماده « فخر » به معنی کسی است که بسیار بر دیگران فخر فروشی می‌کند . تنها کسی گرفتار این حالات می‌شود که مست ناز و نعمت گردد ، ولی وجود

آفات و مصائب برای آن‌ها که قابل بیداری و هدایتند ، این مستی و آثار آن را از بین می‌برد . افراد با ایمان با توجه به اصل فوق ، هنگامی که به نعمتی از سوی خدا می‌رسند ، خود را امانتدار او می‌دانند ، نه از رفتن آن غمگین می‌شوند ، نه از داشتن آن مست و مغرور ، در حقیقت آن‌ها خود را مانند مسؤولان بیت المال می‌دانند که یک‌روز اموال زیادی را دریافت و روز دیگر هزاران هزار پرداخت می‌کنند ، نه از دریافتش ذوق‌زده می‌شوند و نه از پرداختش غمگین .

و چه تعبیر جالبی دارد امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره همین آیه ، آن‌جا که می‌گوید : « تمام زهد در میان دو جمله از قرآن است، آنجا که خداوند متعال می‌فرماید: " این برای آن است که برای آنچه از دست داده‌اید ، غمگین نشوید و به آنچه خدا به شما داده ، دلسته و مغرور نباشید " ، بنابراین هرکس بر گذشته تأسف نخورد و به آنچه در دست دارد، دلسته نباشد، زهد را از هر دو طرف در اختیار گرفته است » .^(۱)

۱- « نهج البلاغه » ، کلمات قصار ، کلمه ۴۳۹ .

نکته دیگر این که توجه به این اصل که ناکامی ها با زندگی انسان از آغاز عجین بوده است و طبق سنت حکیمانه ای مقدر شده است و دنیا پیوسته فراز و نشیب دارد ، انسان را برای تحمل شدائد ، شجاع و در برابر حوادث سخت ، صبور و مقاوم می سازد ، به او آرامش خاطر می دهد و از بی تابی ها و جزع ، مانع می گردد .

ولی باز تأکید می کنیم این تنها در مورد مصائب غیر قابل اجتناب است و گرنه مصیبت ها و ناکامی هایی که تنها معلول گناهان و سهل انگاری خود انسان است ، از این بحث خارج می باشد و راه مقابله با آن ها ، موضع گیری های صحیح در برنامه های زندگی است .

﴿ ۲۴ ﴾ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَ مَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ

همان ها که بخل می کنند و مردم را نیز دعوت به بخل می نمایند و هر کس (از این فرمان)

روی گردان شود (به خدایانی نمی رساند) زیرا خداوند بی نیاز و شایسته ستایش است .

لازمه دلبستگی شدید به مواهب دنیا ، تکبر و غرور است و لازمه تکبر و غرور ، بخل

ورزیدن و دعوت دیگران به بخل است ، اما بخل ورزیدن به این دلیل که سرمایه کبر و

غرور خود را ، این اموال می داند و هرگز نمی خواهد آن را از دست دهد و اما دعوت دیگران به بخل ، برای این است که اولاً اگر دیگران سخاوتمند باشند ، او رسوا می شود و ثانیاً چون بخل را دوست دارد ، مبلغ چیزی است که به آن عشق می ورزد .

گرچه «بُخل» در آیه فوق ، بیشتر ناظر به بخل در انفاق مالی است ، ولی این واژه مفهوم گسترده ای دارد که بخل در علم و ادای حقوق و مانند آن را نیز شامل می شود .

﴿۲۵﴾ لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ

ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم و با آن ها کتاب (آسمانی) و میزان (شناسایی حق و قوانین عادلانه) نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند و آهن را خلق کردیم که در آن قوت شدیدی است و منافع برای مردم ، تا خداوند بدانند چه کسی او و رسولانش را یاری می کند ، بی آن که او را ببیند ، خداوند قوی و شکست ناپذیر است .

اهداف سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اخلاقی بعثت انبیاء

«نُیِّنَات» (دلایل روشن) معنی گسترده‌ای دارد که شامل معجزات و دلایل عقلی می‌شود که انبیاء با آن مجهز بودند.

منظور از «کِتَاب» همان کتب آسمانی است و از آن‌جا که روح و حقیقت همه، یک چیز است، تعبیر به «کِتَاب»، به صورت مفرد می‌کند، هرچند با گذشت زمان و تکامل انسان‌ها، محتوای آن کامل‌تر می‌شود.

«مِیزَان» به معنی وسیله وزن کردن و سنجش است که مصداق حسی آن، ترازوهای است که وزن اجناس را با آن می‌سنجند، ولی مسلماً در این‌جا منظور، مصداق معنوی آن است، یعنی چیزی که تمام اعمال انسان‌ها را می‌توان با آن سنجید و آن احکام و قوانین الهی و یا آیین او به‌طور کلی است که معیار سنجش نیکی‌ها و بدی‌ها و ارزش‌ها و ضدارزش‌ها است. «بِأَس» در لغت به معنی شدت و قوت و قدرت است و به مبارزه و جنگ نیز گفته می‌شود. به این ترتیب پیامبران با سه وسیله مجهز بودند؛ دلایل روشن، کتب آسمانی و معیار

سنجش حق از باطل و خوب از بد و مانعی ندارد که مثلاً قرآن مجید هم «بینه» (معجزه) باشد و هم کتاب آسمانی و هم بیانکننده احکام و قوانین، یعنی سه بعد در یک محتوا. هدف سیاسی از اعزام این مردان بزرگ با این تجهیزات کامل، همان «اجرای قسط و عدل» است.

دومین هدف که فرهنگی می باشد، تعلیم و تربیت است، چنانکه در آیه ۲ سورة جمعه آمده است: «او کسی است که از میان مردم درس نخوانده، رسولی فرستاد تا آیاتش را بر آنها بخواند و آنها را تزکیه کند و کتاب و حکمت بیاموزد».

هدف دیگر که اجتماعی می باشد، شکستن غُل و زنجیرهای اسارت است، چنانکه در آیه ۱۵۷ سورة اعراف می خوانیم: «پیامبر اسلام، بارهای سنگین را از دوش آنها برمی دارد و غل و زنجیرهایی را که بر دست و پا و گردنشان بود، می شکند». هدف چهارم، تکمیل ارزش های اخلاقی است، چنانکه در حدیث معروفی آمده است:

«بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ: مِنْ بَرای تَکْمیل فضایل اخلاقی مبعوث شده‌ام». (۱)
 نکته جالب در جمله «لَيَقُومَنَّ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» این است که از خود جوشی مردم، سخن می‌گوید. نمی‌فرماید: هدف، این بوده که انبیاء، انسان‌ها را وادار به اقامه قسط کنند، بلکه می‌گوید: هدف این بوده که مردم مجری قسط و عدل باشند. آری مهم این است که مردم چنان ساخته شوند که خود مجری عدالت گردند و این راه را با پای خویش بپویند.

ولی از آن‌جا که به هر حال در یک جامعه انسانی، هر قدر سطح اخلاق و اعتقاد و تقوا بالا باشد، باز افرادی پیدا می‌شوند که سر به طغیان و گردنکشی برمی‌دارند و مانع اجرای قسط و عدل خواهند بود، لذا در ادامه آیه می‌فرماید: «ما آهَنَّا نَازِلَ كَرِيمٍ» که در آن قوت شدیدی است و نیز منافی برای مردم «وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ».

آری تجهیزات سه‌گانه انبیاء الهی ، برای اجرای عدالت ، وقتی می‌تواند به هدف نهایی برسد که از ضمانت اجرایی آهن و «بأس شدید» آن برخوردار باشد . منظور از «مَنَافِع» ، هرگونه بهره‌ای است که انسان از آهن می‌برد و می‌دانیم اهمیت آهن در زندگی انسان‌ها به اندازه‌ای زیاد است که با کشف آن ، دوران تازه‌ای در تاریخ زندگی بشر شروع شده که به "دوران آهن" معروف است ، زیرا با این کشف ، چهره زندگی انسان در تمام زمینه‌ها دگرگون گشت و این خود بیانگر ابعاد واژه «مَنَافِع» در آیه فوق است . سپس به یکی دیگر از اهداف ارسال انبیاء و نزول کتب آسمانی و همچنین آفرینش وسایلی همچون آهن اشاره کرده ، می‌فرماید: (وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ) . منظور از علم خداوند در این جا ، تحقق عینی علم او است ، یعنی تا آشکار شود چه کسانی به یاری خدا و مکتب او به پا می‌خیزند و قیام به قسط می‌کنند و چه کسانی از این وظیفه بزرگ ، سرباز می‌زنند .

به این ترتیب مسأله آزمون و امتحان انسان‌ها و جداسازی صفوف و تصفیه ، یکی دیگر

از اهداف بزرگ این برنامه بوده است .

برای او ممکن است با یک اشاره همه جهان را زیر و رو کند و تمامی دشمنان را نابود و اولیائش را پیروز گرداند ، ولی هدف اصلی که تربیت و تکامل انسان‌ها است ، از این طریق حاصل نمی‌گردد ، لذا آن‌ها را دعوت به یاری آیین حق کرده است .

قلمرو « منطق » و « زور »

آیه فوق ترسیم گویایی از چهره اسلام در زمینه تعلیم و تربیت و گسترش عدل و داد و اجرای قسط در جامعه انسانی است .

نخست از « بینات » و دلایل روشن و « کتب آسمانی » و « معیار سنجش ارزش‌ها و بیان احکام و قوانین » کمک می‌گیرد یعنی پایه را بر انقلاب فکری و فرهنگی می‌گذارد و از عقل و منطق ، استمداد می‌جوید .

اما اگر این‌ها مؤثر نیفتاد و کار به بن‌بست کشید ، یعنی زورمندان قلدری پیدا شوند که نه در برابر « بینات » سر تسلیم فرود می‌آورند و نه برای کتاب و میزان ،

ارزشی قائلند ، در این جا نوبت به « حدید » که در آن « بأس شدید » است ، می رسد و با سلاح بر مغز این گردنکشان می کوبند تا در برابر قسط و عدل ، تسلیم شوند و البته از یاری مردم باایمان در این مسیر ، کمک گرفته می شود . در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم : « الْخَيْرُ كُلُّهُ فِي السَّيْفِ وَ تَحْتَ السَّيْفِ وَ فِي ظِلِّ السَّيْفِ : خوبی ها تمام در شمشیر است و زیر شمشیر و در سایه شمشیر » . (۱)

﴿ ۲۶ ﴾ وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَ إِبْرَاهِيمَ وَ جَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَ الْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ

ما نوح و ابراهیم را فرستادیم و در دودمان آنها نبوت و کتاب قرار دادیم ، بعضی از آنها هدایت یافته اند و بسیاری از آنها گنهکارند .

آری نبوت توأم با شریعت و آیین ، از نوح علیه السلام شروع شد و بعد از او ابراهیم علیه السلام

پیامبر اولوالعزم دیگر ، این خط را تداوم بخشید و همچنان در طول اعصار و قرون در فرزندان و دودمان آن‌ها ادامه یافت ، اما همیشه اقلیتی از این نور هدایت بهره گرفتند ، در حالی که اکثریت راه خطا پویدند .

﴿ ۲۷ ﴾ ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِرُسُلِنَا وَقَفَّيْنَا بِعِيسَىٰ بْنِ مَرْيَمَ وَاتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ

سپس به دنبال آن‌ها رسولان دیگر خود را فرستادیم و بعد از آن‌ها عیسی بن مریم را مبعوث کردیم و به او انجیل عطا کردیم ، در دل کسانی که از او پیروی کردند ، رأفت و رحمت قرار دادیم و رهبانیتی را که ابداع کرده بودند و ما بر آن‌ها مقرر نداشته بودیم ، گرچه هدفشان جلب خشنودی خدا بود ، ولی حق آن را رعایت نکردند ، لذا ما به آن‌ها که ایمان آوردند ، پاداش دادیم و بسیاری از آن‌ها فاسقند .

« قَفَّيْنَا » از ماده « قفا » به معنی پشت است و قافیه را از این رو قافیه می‌گویند که قسمت‌های آخر شعر مشابه یکدیگر و پشت سر هم قرار می‌گیرد و در جمله فوق منظور این است که پیامبران با آهنگی یکسان و یکنواخت و اهدافی هماهنگ ، یکی بعد از دیگری قدم به عرصه وجود گذاشتند و تعلیمات یکدیگر را تأیید و تکمیل کردند و در حقیقت این تعبیر ، اشاره زیبایی به « توحید نبوت » است .

بعضی از مفسران دو واژه « رَأْفَة » و « رَحْمَة » را به یک معنی دانسته‌اند ، ولی جمعی از میان این دو تفاوتی قائلند و آن این‌که : « رَأْفَة » به معنی محبت در زمینه دفع ضررها است و « رَحْمَة » به معنی محبت برای جلب منافع است و لذا غالباً « رَأْفَة » قبل از « رَحْمَة » ذکر می‌شود چراکه نخست باید دفع ضرر کرد و سپس به فکر جلب منفعت افتاد .
 گرچه این آیه بیشتر ناظر به مسیحیان حبشه و شخص « نجاشی » است که به مسلمانان پناه دادند و با مهر و محبت خاصی با آن‌ها رفتار کردند ، ولی به طور کلی اشاره‌ای به رأفت و رحمت و عواطف مثبت مسیحیان راستین دارد .

سپس می‌افزاید: «و رَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا...»، به این ترتیب آن‌ها نه تنها آیین توحیدی مسیح را رعایت نکردند و آن را با انواع شرک آلودند، بلکه حق آن رهبانیتی را که خودشان ابداع کرده بودند نیز رعایت ننمودند و به نام زهد و رهبانیت، دام‌ها بر سر راه خلق خدا گسترده و دیرها را مرکز انواع فساد نمودند و ناهنجاری‌هایی را در آیین مسیح عليه السلام به وجود آوردند. به هر حال از آیه فوق در مجموع چنین استفاده می‌شود که رهبانیت در آیین مسیح نبوده و پیروانش آن را بعد از او ابداع کردند، ولی در آغاز نوعی زهدگرایی و از ابداعات نیک محسوب می‌شد مانند بسیاری از مراسم و سنت‌های حسنه‌ای که هم‌اکنون در میان مردم رایج است و کسی نیز روی آن به عنوان تشریع و دستور خاص شرع تکیه نمی‌کند، ولی این سنت بعداً به انحراف‌گرایی و بااموری مخالف فرمان‌الهی و حتی گناهان زشت، آلوده شد. خلاصه این‌که اگر سنت حسنه‌ای در میان مردم رایج شود که اصول کلی آن (مانند دستور زهد) در آیین حق باشد و مردم آن سنت را به طور خاص به دستورالهی نسبت ندهند، بلکه آن را مصداقی از مصادیق دستورات کلی بدانند و حق آن را ادا نمایند، کار بدی

نیست ، بدبختی آنجا شروع می شود که افراطها و تفریطها پیش آید و آن را به سنت سیئه ای تبدیل کند . مثلاً هم اکنون در میان ما مراسمی برای عزاداری و سوگواری و اعیاد و وفات های پیشوایان بزرگ دین و همچنین بزرگداشت شهیدان و عزیزانی که از دست می روند ، در روز شهادت و یا هفتمین و چهلمین و سالگرد آنها معمول است که مصداقی است از دستورات کلی اسلام در مورد تعظیم شعائر و بزرگداشت پیشوایان دین و شهیدان و عموم مسلمین و همچنین مصداقی است از اصل کلی « سوگواری بر شهدای کربلا » و مانند آنها ، بی آنکه جزئیات و تفصیل این مراسم یک دستور خاص شرع تلقی شود ، بلکه صرفاً به عنوان یک مصداق از آن اصل کلی انجام می شود . هرگاه در این مراسم از حدود شرع تجاوز نشود و آلوده با گناه و خرافه ای نگردد ، مسلماً مصداق « اِيتِغَاءَ رِضْوَانِ اللّٰهِ » و مصداق سنت حسنه است ، در غیر این صورت بدعت شوم و سنت سیئه ای خواهد بود .

به نظر می رسد «رَهْبَانِيَّة» که از ماده «رَهَبَة» به معنی ترس از خدا گرفته شده، در آغاز مصداقی از

زهد و بی‌اعتنایی نسبت به دنیا بود، ولی بعداً به تحریف‌های گسترده‌ای کشیده شد و اگر می‌بینیم اسلام به شدت با این رهبانیت مبارزه می‌کند، نیز به خاطر همین چهره‌نمایی آن است.

شرحی در مورد «انجیل» یا «اناجیل»

«انجیل» در اصل یک واژه یونانی به معنی «بشارت» یا «آموزش جدید» و نیز نام کتابی است که بر مسیح علیه السلام نازل گردیده است.

این واژه ۱۲ بار در قرآن مجید به همین معنی استعمال شده است و همه‌جا به صورت مفرد است، ولی قابل توجه این‌که آن‌چه امروز به نام «انجیل» معروف است، کتاب‌های زیادی است که از آن‌ها به «اناجیل» تعبیر می‌شود و معروف‌ترین آن‌ها، انجیل‌های چهارگانه «لوقا»، «مرقس»، «متی» و «یوحنا» است و مسیحیان معتقدند که این چهار انجیل به وسیله این چهار نفر از یاران مسیح علیه السلام یا شاگردان آن‌ها نگاشته شده و تاریخ تألیف آن‌ها به ۳۸ سال بعد از حضرت مسیح علیه السلام تا حدود یک قرن بعد از او می‌رسد و بنابراین کتاب اصلی مسیح علیه السلام به عنوان یک کتاب آسمانی مستقل به دست فراموشی

سپرده شده و تنها بخش هایی از آن که در حافظه این چهار تن بوده است، آمیخته با افکار خودشان در این چهار انجیل تحریر یافته است .

بحث مشروح تری در این زمینه در جلد ۲ تفسیر نمونه، ذیل آیه ۳ سورة آل عمران آورده شده است.

﴿۲۸﴾ **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرِسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كَفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ**

ای کسانی که ایمان آورده اید! از خدا بپرهیزید و به رسولش ایمان بیاورید تا دو سهم از رحمتش به شما ببخشد و برای شما نوری قرار دهد که با آن (در میان مردم و در مسیر زندگی خود) راه بروید و گناهان شما را ببخشد و خداوند غفور و رحیم است .

آن ها که دو سهم از رحمت الهی دارند

«کفل» به معنی بهره ای است که نیاز انسان را برطرف کند و ضامن را از این رو ، «کفیل» می گویند که مشکل طرف مقابل را کفایت کرده و بهره و نصیبش را به او می دهد . مخاطب آیه ، همه مؤمنانی هستند که در ظاهر دعوت پیامبر اسلام را پذیرفته

بودند ، ولی هنوز ایمان راسخ ، ایمانی که اعماق جان آن‌ها را روشن کند و در اعمال آن‌ها ظاهر شود ، پیدا نکرده بودند .

به هر حال منظور از این دو بهره همان است که در آیه ۲۰۱ سوره بقره آمده است: «رَبُّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً» خداوند! در دنیا به ما نیکی مرحمت فرما و در آخرت نیز نیکی عنایت کن». ولی ظاهر این است که آیه مفهوم مطلق و گسترده‌ای دارد ، نه اختصاصی به دنیا دارد و نه آخرت و به تعبیر دیگر ایمان و تقوا سبب می‌شود که حجاب‌ها از قلب مؤمن بر چیده شود و چهره حقایق را بی‌پرده ببیند و در پرتو آن ، روشن بینی خاصی نصیب او می‌شود که افراد بی‌ایمان از آن محرومند و این که در روایات اهل بیت آمده است که منظور از «نور» در آیه فوق ، امام معصومی است که مردم به او اقتدا کنند، در حقیقت بیان یکی از مصداق‌های روشن است .^(۱) و بالاخره سومین پاداش مؤمنان پرهیزگار همان غفران و آمرزش گناهان است ، چرا که

۱- «نور الثقلین» ، جلد ۵ ، صفحه ۲۵۲ و ۲۵۳ .

بدون آن ، هیچ موهبتی برای انسان گوارا نیست ، نخست باید ایمن از عذاب الهی گردد و سپس بانور ایمان و تقوا راه خویش را پیدا کند و سرانجام به رحمت مضاعف الهی نایل گردد .
 ﴿۲۹﴾ لَيْلًا يَعْلَمُ أَهْلُ الْكِتَابِ أَلَّا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَأَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ

تا اهل کتاب بدانند که آن‌ها قادر بر چیزی از فضل خدا نیستند و فضل (و رحمت) تماماً به دست او است ، به هر کس بخواهد می‌بخشد و خداوند دارای فضل عظیم است .
 این پاسخی است به آن‌ها که می‌گفتند : خداوند به گروهی از اهل کتاب که ایمان به محمد آورده‌اند (طبق عقیده مسلمانان) دو پاداش می‌دهد ، بنابراین ما که ایمان به او نیاورده‌ایم ، دارای یک پاداشیم همانند دیگر مسلمانان .

قرآن به آن‌ها پاسخ می‌گوید که مسلمانان عموماً دارای دو پاداشند ، چرا که همه آن‌ها ایمان به رسول خدا و تمام انبیاء پیشین دارند و اما گروهی از اهل کتاب که ایمان نیاورده‌اند ، هیچ سهمی ندارند تا بدانند که رحمت الهی در اختیار آنان نیست که به هر کس بخواهند ، بدهند و از هر کس بخواهند ، دریغ دارند .

رابطه تقوا و روشن بینی

قرآن مجید برای تقوا، آثار فراوانی بیان کرده که از جمله آن‌ها، برطرف شدن حجاب‌ها از فکر و قلب آدمی است. رابطه «ایمان و تقوا» با «روشن بینی» در آیات مختلف قرآن به آن اشاره شده، از جمله در آیه ۲۹ سوره انفال می‌خوانیم: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر تقوای الهی پیشه کنید و از گناهان پرهیزید خداوند وسیله‌ای برای شناخت حق از باطل برای شما قرار می‌دهد». و در آیه ۲۸۲ سوره بقره آمده است: «وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمَكُمُ اللَّهُ: تقوای الهی پیشه کنید و خداوند شما را علم و دانش می‌آموزد» و در آیات مورد بحث نیز با صراحت این معنی آمده بود که «اگر ایمان بیاورید و تقوای الهی پیشه کنید، خداوند نوری برای شما قرار می‌دهد که در پرتو آن بتوانید گام بردارید».

رابطه این دو علاوه بر جنبه‌های معنوی که بعضاً برای ما ناشناخته است، از نظر تحلیل عقلی نیز قابل درک است، چراکه بزرگترین مانع شناخت و مهم‌ترین حجاب بر قلب آدمی، هوا و هوس‌های سرکش، آمال و آرزوهای دور و دراز و اسارت در چنگال ماده و زرق و برق دنیا است که به انسان اجازه نمی‌دهد قضاوت صحیح کند و چهره حقایق را آن‌چنان که

هست ، ببیند هنگامی که در پرتو ایمان و تقوا این گرد و غبارها فرونشست و این ابرهای تیره و تاریک از آسمان روح انسان کنار رفت ، آفتاب حقیقت بر صفحه قلب می تابد و حقایق را آن چنان که هست ، درمی یابد و لذتی توصیف ناشدنی از این درک صحیح و عمیق ، نصیب مؤمن می شود و راه خود را به سوی اهداف مقدسی که دارد ، می گشاید و پیش می رود . آری تقوا است که به انسان آگاهی می دهد ، همان گونه که آگاهی ها به انسان ، تقوا می بخشد ، یعنی این دو در یکدیگر تأثیر متقابل دارند . برای درک بهتر این سخن ، پای گفتار علی علیه السلام می نشینیم ، فرمود : «لَا دِينَ مَعَ هَوًى - لَا عَقْلَ مَعَ هَوًى - مَنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ أَغْمَاهُ وَأَصْمَاهُ وَ أَذْلَهُ وَ أَضَلَّهُ : دین با هوای نفس جمع نمی شود - همچنین عقل با هوس یک جا نخواهد بود - هرکس از هوای نفس پیروی کند ، او را کور و کر می کند و دلیل و گمراه می سازد » .^(۱)

پایان جزء بیست و هفتم

۱- بحث مشروحی در جلد ۷ تفسیر نمونه ذیل آیه ۲۹ انفال آمده است .

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
متن تأییدیۀ مرجع عالیقدر حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی.....	۶
متن تأییدیۀ حضرت آیت الله خزعلی مفسر و حافظ کل قرآن کریم.....	۸
ویژگی ها و مزایای کتاب «تفسیر جوان».....	۱۰
شهرهای بلادیدۀ قوم لوط آیت و عبرتی است.....	۱۱
بادهای «زاینده» و «نازا».....	۱۸
چهره های گوناگون عذاب الهی.....	۲۳
گسترش مستمر آسمان ها.....	۲۵
برای پذیرش حق دل های آماده لازم است.....	۳۳
هدف خلقت انسان از دیدگاه قرآن.....	۳۵

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
خدا صاحب « قوه » و « متین » است	۴۰
اگر خداوند بندگان را برای عبودیت آفریده است، چرا گروهی راه کفر را پیش می گیرند؟	۴۱
مشرکین و گناهکاران در عذاب الهی سهیمند	۴۲
فضیلت تلاوت سورة « طور »	۴۶
آن ها که در اباطیل غوطه ورنند	۵۵
مجرمان را چگونه به دوزخ می برند	۵۷
هر کس در گرو اعمال خویش است	۶۴
آن روز ترسان بودیم و امروز در نهایت امنیت	۶۹

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
اگر مشرکین راست می‌گویند کلامی مانند قرآن بیاورند.	۷۶
اثبات وجود خداوند از طریق برهان علیّت	۷۸
فضیلت تلاوت سوره «نجم»	۹۴
نخستین دیندار دوست	۱۰۰
دومین دیندار دوست	۱۰۵
شهود باطنی چیست؟	۱۰۹
معراج یک واقعیت مسلم است	۱۱۰
هدف از معراج چه بود؟	۱۱۱

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
معراج در روایات اسلامی	۱۱۲
رَبُّ النَّوْعِها و اسم‌های بی‌مسمی	۱۲۰
شفاعت به اذن خداست	۱۲۲
گسترش دامنه آرزوها	۱۲۳
سخنی درباره شفاعت	۱۲۶
ظن و گمان هرگز کسی را به حق نمی‌رساند	۱۲۷
مفهوم علم از دیدگاه قرآن کریم	۱۳۱
خودستایی نکنید، او شما را بهتر می‌شناسد	۱۳۳

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
« کبائر الاثم » چیست؟	۱۳۵
خودستایی و تزکیه نفس	۱۳۷
هر کس مسؤول اعمال خویش است	۱۴۱
سوء استفاده از مفاد آیه « لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى »	۱۴۳
اصل مسؤولیت در برابر اعمال در کتب پیشین	۱۴۵
تمام خطوط به او منتهی می شود	۱۴۶
آیا این همه درس عبرت کافی نیست	۱۵۳
همه برای خدا سجده کنید	۱۵۸

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
فضیلت تلاوت سوره « قمر »	۱۵۹
ماه شکافته شد	۱۶۰
شق القمر یک معجزه بزرگ پیامبر اسلام	۱۶۲
تاریخ وقوع معجزه بزرگ شق القمر	۱۶۲
آن روز که همه از قبرها خارج می شوند	۱۶۷
ماجرای قوم نوح، درس عبرتی برای همگان است	۱۷۳
سعد و نحس ایام	۱۷۷
معجزات نه گانه حضرت موسی علیه السلام	۲۰۱

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
یک پیشگوی صریح و اعجاز آمیز	۲۰۶
همه چیز جهان روی حساب است	۲۰۹
تقدیر الهی و آزادی اراده انسان	۲۱۱
فرمان خداوند فقط یک کلمه است	۲۱۲
فضیلت تلاوت سورة «الرحمن»	۲۱۹
خدا آسمان را برافراشت و برای هر چیز میزانی قرار داد	۲۳۰
مسأله نظم و حساب در زندگی	۲۳۲
شناخت نعمت ها نردبان معرفت الله است	۲۳۹

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
آفرینش انسان از خاکی همچون سفال	۲۴۰
دریاها با ذخایر گرانبهایشان	۲۴۴
گلف استریم و رودهای عظیم دریایی	۲۴۶
حقیقت « فنا » چیست ؟	۲۵۳
اگر می‌توانید از مرزهای آسمان‌ها عبور کنید	۲۵۹
در روز قیامت، گنهکاران از سیمایشان شناخته می‌شوند	۲۶۴
تفسیر چهارگانه برای عبارت « خوف از مقام رب »	۲۶۸
دو بهشت در انتظار " خائفان " است	۲۷۰

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
خصوصیات همسران زیبای بهشتی	۲۷۶
دو بهشت دیگر با اوصاف شگفت آور	۲۸۰
ارزش غذایی میوه ها خصوصاً خرما و انار	۲۸۴
فضیلت تلاوت سورة « واقعه »	۲۹۴
مواهب و نعمت های اصحاب الیمین	۳۱۱
کیفرهای دردناک اصحاب شمال	۳۱۸
دلایل هفتگانه اثبات معاد	۳۲۷
زارع، خداوند است یا شما؟	۳۳۳
این آب و آتش از کیست؟	۳۳۷

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
نکته	۳۴۵
تنهاپاکان به حریم قرآن راه می یابند	۳۵۱
ویژگی های چهارگانه قرآن مجید	۳۵۳
هنگامی که جان به گلوگاه می رسد	۳۵۵
آیا جان دادن تدریجی است؟	۳۵۷
سرانجام نیکوکاران و بدکاران	۳۵۸
عالم برزخ	۳۶۴
فضیلت تلاوت سوره « حدید »	۳۶۷
آیات ژرف اندیشان	۳۶۸

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
جمع اضداد در صفات خدا	۳۷۳
او همیشه بر تخت قدرت است	۳۷۴
آیات اسم اعظم خدا	۳۸۰
ایمان و انفاق دو سرمایه بزرگ نجات و خوشبختی	۳۸۲
شرایط دهگانه انفاق در راه خدا	۳۸۹
عوامل پنجگانه انحراف منافقین	۳۹۹
غفلت و بی خبری تا کی؟	۴۰۲
افراد گنهکاری که باشندن آیه «أَلَمْ يَأْنِ...» توبه کردند	۴۰۷
دوران پنجگانه عمر انسان	۴۱۴

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
مقام صدیقین و شهداء	۴۱۸
یک مسابقه بزرگ معنوی	۴۲۱
مصیبت‌های دوگانه‌ای که گریبانگیر انسان‌ها می‌شود	۴۲۳
دلیل بروز مصیبت‌های حتمی	۴۲۵
اهداف سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اخلاقی بعثت انبیاء	۴۳۰
قلمرو «منطق» و «زور»	۴۳۴
شرحی در مورد «انجیل» یا «اناجیل»	۴۴۰
آن‌ها که دو سهم از رحمت الهی دارند	۴۴۱
رابطه تقوا و روشن‌بینی	۴۴۴

